

تألیف
برتراند راسل

در تربیت

عبدالله شوش

تالیف
برتراند راسل

نولان ابو هرکه دلاوه

در تربیت

بخصوص

دوره اول کودکانی

ترجمه

عباس شوقی

حق چاپ محفوظ

سال ۱۳۲۱

دقيقه هجده

لابد در جهان پدران بسیاری وجود دارند که مانند مؤلف این کتاب دارای فرزندان کوچک میباشند و اشتیاقی بکمال دارند که آنان را بهترین وجهی که ممکن است تربیت کنند اما از قرارداد آنان در معرض مفاسدی که در غالب مؤسسات تربیتی وجود دارد بیزارند. اشکالاتی را که این پدران روبرو میشوند چیزی نیست که با سعی و کوشش فردی حل شود، البته ممکن است بچه هارادر خانه بدست سرپرستان ودایگان پرورش داد اما این عمل آنان را از آمیزش و معاشرتی که فطرتاً بدان اشتیاق دارند محروم میسازد و بدون آمیزش و معاشرت با اقران بعضی عناصر اساسی تربیت نیز ناقص خواهد شد. بعلاوه برای يك پسرودختر بسیار بداست که خود را «غریب» ومتفاوت با پسران ودختران دیگر احساس کند، اگر این احساس را از لحاظ علت در پدر و مادر پی جوئی کنیم تقریباً قطعی میشود که عدم رضایتی از پدر و مادر برانگیخته ایم که در نتیجه منجر بعلاقه پیدا کردن تمام آن کسانی میشود که مورد اکراه آنان بوده است این ملاحظات ممکن است پدران روشن ضمیر را وادار سازد که پسران ودختران خود را فقط از این جهت که ظاهراً مدارس بهتری وجود ندارد یا اگر هم هست در نزدیکیهای محل او نیست بهمان آموزشگاههایی که بنارش دارای عیب های مهم میباشد بفرستند و علت اینکه پدران ومادران روشن ضمیر ناچار میشوند خواستار اصلاح امر تربیت گردند نه فقط بخاطر مصلحتیت میباشد است بلکه مسئولیت اطفال خودشان هم همینطور اقتضا می کند. اگر پدران ومادران نسبتاً توانمند و از حیث زندگی و معاش راحت بودند، اشکالات تربیتی آنان نیز به این حد تمام آموزشگاه ها خوب گردد ضرورت پیدائی کرد فقط وجود پدر و مادر و آموزشگاه خوب، که از لحاظ محل در دسترس باشد لازم می آید که پدر ومادرانی که نه پدر هستند و با کد بمیان تحصیل معاش می کنند بجز اصلاح در مدارس و سایر چیزهای دیگری

گروه شان را نهی گشاید چون ممکن است پدری با اصلاحاتی که مطلوب پدر دیگر است موافقت نداشته باشد لذا جز تبلیغات فعال تربیتی چیز دیگری بکار نمی آید. و اینهم احتمال دارد وقتی به نتیجه برسد که اطفالی که طالب اصلاح اند بالغ و بزرگ گردند. همینطور قدم بقدم از دایره محبت اطفال مان بمیدان وسیع تربیتی میدان سیاست و فلسفه منتقل می گردیم.

من میخواهم حتی الامکان در صفحات بعد از این میدان وسیع تر دور و برکنار بمانم قسمت اعظمی که مورد بحث من خواهد بود با نظریه ها و آرائی که راجع با کثر مناقشات و مباحثات روزگار کنونی ما ممکن است مورد تمسک من قرار گیرد ارتباطی نخواهد داشت لکن استقلال تام هم در این مورد محال میباشد تربیتی را که ما برای کودک کن آرزو می کنیم باید متوقف بر هدف اعلا صفت و سجایای انسانی و بردوری که ما امیدواریم همینکه اطفال مان بزرگ میشوند در اجتماع بازی کنند باشد. بک شخص صالح طلب هرگز آن تربیتی را که ظاهراً برای فرد جنگی و نظامی مناسب است برای فرزندان خود طالب نیست؛ نظر تربیتی یکنفر کمونیست با نظر یکنفر قائل باصالت فرد (اندی ویدو ایست) فرق میکند. اختلاف بسیار زیاد تر و عمیق تر از اینهاست، و بین آنانی که تربیت را همچون وسیله تلقین بعض عقائد همین میدانند با آنانی که معتقدند تربیت باید نهال قسدرت استقلال رای و قضاء را در دانش آموز بنشانند هیچگونه توافقی امکان پذیر نیست. وقتی که موضوع با چنین مطالب و نتایجی تماس پیدا میکند شانه خالی کردن از ورود در آن تنبلی و اهمال بشمار می آید در همین اوقات و مقارن این احوال سکدسته بزرگ از معلومات تازه در روانشناسی و فن تربیت جدا و مستقل از مسائل اساسی مزبور علاقه و رابطه باطنی با تربیت دارد و بالفعل نتایج بسیار مهم حاصل کرده است لکن کار زیادی باقی مانده است که ما باید پیش از اینکه معلومات مزبور کاملاً هضم شود و مردم بارزش آن آگاه گردند انجام دهیم و این مخصوصاً در پنج سال اول زندگی بچه صدق میکند و معلوم شده است که اهمیت فعلی آن خیلی زیاد تر از سابق شده است و این مناسبت با افزایش میزان اهمیتی است که از طرف پدران و مادران با تربیت داده شده است منظور

و مقصود من تا آنجا که ممکن است اینست که از مناقشات و مشاکل جدلی دوری بجوئیم. تحریرات مشاجره آمیز و جدلی در بعضی قسمت ها لازم است لکن شخص وقتی که پدران را مورد خطاب قرار میدهد میتواند در آنان يك رغبت صادقانه ای بسعادت اولاد و احفاد خود فرس کند و همین موضوع هر گاه با معلومات تازه که قبلاً بدان اشاره کردیم توأم گردد کافی است که تکلیف عده بسیاری از مسائل تربیتی را روشن سازد. آنچه که من در این کتاب میخواهم بیان کنم عبارت است از نتایج حیرت هائی راجع بپیچیدگی های خودم. بنابراین سخن غریب یا نظریه تازه ای در میان نیست و لذا امیدوارم در روشن کردن افهام پدران و مادران دیگری که با چنین حیرتی مواجه می گردند کمک کرده باشم خواه اینکه در نتایجی که بدست آورده ام بامن موافق کردند یا مخالف. آراء پدران و مادران بسیار اهمیت دارد زیرا اینان بعلمت بی اطلاعی از معلومات فنی غالباً بارسنگین بردوش بهترین مربیان میباشند اگر پدران طالب تربیت خوب برای کودکان خود باشند من یقین دارم معلمینی داریم که قادر باشند این کار را از روی رضا و رغبت انجام دهند.

آنچه را که من میخواهم در مباحث این کتاب طرح کنم اینست که اولاً هدف تربیت از حیث نوع فرد و نوع مجتمع که جادارد از او باشد تربیت آن را از مواد خام موجود امروزی بوجود بیاورد مورد ملاحظه قرار گیرد. من بمسئله ترقی و اصلاح نژاد خواه از طریق اصلاح نسل خواه از طریق هر گونه عمل طبیعی یا مصنوعی دیگر کاری ندارم زیرا این موضوع اساساً خارج از مسائل تربیت است لکن من اهمیت بسیاری با کشفیات تازه در روانشناسی میدهم یعنی اکتشافاتی که نشان میدهد صفات و سنجایی انسان رویهم رفته در اثر تربیت اولیه بلکه حد خفایی وسیع تر و زیادتری از آنچه اکثر مربیان مشتاق و باحرارت نسل های گذشته تصور می کردند تکوین و تجدید مییابد. من مبان تربیت مربوط به تربیت نژاد و تربیت با تربیت مربوط به تحصیل علم و معرفت که صحیح تر است آنرا تعلیم بمعنی محدود خود بخوانیم فرق میکنم از این فرق گذاشتن و لواینکه نهائی نیست ولی مفید است. بعضی فضائل در يك دانش آموزی که باید تحت تعلیم درآید مطلوب است و صفات بسیار برای مهارت و موفقیت آمیز

در عده زیادی فضائل مقتضی میباشد . باوجود این برای محدود ساختن مناقشه بهتر اینست که تعلیم کاملاً از تربیت خلق و خوی جدا شود من ابتدا بموضوع تربیت خلق و خوی میپردازم زیرا اهمیت آن خاصه در سال های اول بسیار است اما من آنرا تا اوایل جوانی ادامه میدهم و آنجا ختم می کنم و بمسئله مهم دیگری یعنی تربیت جنسی متوجه میشوم و در پایان موضوع تربیت فکری را مورد بحث قرار میدهم و در هدف ها برنامه ، و امکان های آن از نخستین دروس در خواندن و نوشتن تا خاتمه سال های دانشگاه گفتگو می کنم لکن تعلیماتی که مردان و زنان در بزرگی از حیات و دیای محیط خود فرا میگیرند خارج از دائره بحث خود مبشمارم اما با وجود این بمنظر من بوجود آوردن مردان و زنانی که بتوانند از تجارب زندگانی درس بگیرند باید یکی از هدف هائی باشد که نصب العین تربیت اولیه قرار گیرد .

فصل اول

اصول مسلم نظریه تربیت جدید

از تغییراتی که در نظریه تربیتی حاصل شده است کسانی خوب اطلاع پیدا میکنند که بهترین مؤلفات تربیتی زمان های سابق را مطالعه کرده باشند لاك و روسو دو نفر مصلح بزرگ میدان نظریه تربیتی قبل از قرن نوزدهم میباشد هر دو نفر سزاوارشهرتی که بدان رسیده اند هستند زیرا هر دو آنان موقعی که دست بنوشتن کتاب تربیتی زدند بسیاری خطاهای آنرا که شیوع کامل داشت طرد کردند معذلك هیچکدام در راهی که برای خود انتخاب کرده بودند تقریباً با اندازه علماً جدید تعلیم و تربیت پیش برقتند مثلاً هر دو بآن تمایلاتی تعلق داشتند که به آزادی و دموکراسی منجر میشد و معذلك هر دو آنان فقط تربیت يك طفل اشرافی (اریستوکرات) را که تمام اوقات یک نفر مربی وقف آن طفل میشود مورد بحث و ملاحظه قرار دادند باوجود اینکه نتایج يك چنین اسلوبی قاعده باید عالی و برجسته باشد لکن هرگز کسی که افق نظر و چشم انداز تازه و جدیدی دارد آن تدقیقات و ملاحظات را چیز مهم و جدی نخواهد پنداشت زیرا از روی حساب برای هر طفلی ممکن نیست که تمام اوقات یک نفر مربی و معلم مخصوصی را وقف خود سازد این طریقه و اسلوب را البته نمیتوان بکاربرد مگر فقط برای يك طبقه ممتاز اما در جهانی که عدل و مساوات در آن برقرار باشد وجود و استقرار چنین تربیتی غیر ممکن خواهد بود. مرد جدید با اینکه ممکن است طالب عزایای خاصی در عمل برای کودکان خود باشد مسائل نظری را حل شده نمیداند مگر اینکه متد و طریقه های در تربیت پیدا شود که برای عموم میسر باشد یا حداقل برای تمام آن اطفالی باشد که در اثر استعداد خود قادرند از آن استفاده کنند. مقصود من این نیست که کسانی که تا اندازه ای تمکن مالی دارند و بقدر کیفیت متمول اند فرصت های تربیتی را که در دنیای کنونی در دسترس همه نیست مغتنم نشمرند و از آن

استفاده نکنند زیرا چنین عملی بمنزله قربانی کردن تمدن است در راه مساوات . بلکه مقصود من اینست که باید منظور از سیستم تربیتی در آینده این باشد که عموم دختران و پسران مجال و فرصت این را داشته باشند که بتوانند از بهترین اصول موجوده تعلیم و تربیت بهره مند و برخوردار گردند سیستم مثالی و ایدآلی تربیتی باید دمکراتیک باشد ولو اینکه تحقق آن بزودی در حال حاضر امکان پیدا نکند ولیکن گمان میکنم امروزه همگی تقریباً اصل مزبور را قبول دارند و بدان تسلیم میباشند و من هم دمکراسی را روی این معنی مد نظر قرار میدهم و آنچه را که بدان دعوت میکنم قابل این هست که تعمیم پیدا کند البته در این میان فرد طفل خود را قربانی بدیهای شایع نخواهد کرد و این در صورتی است که هوش و فرصت موجود باشد تا آنچه را که بهتر است بدست آورد . در مؤلفات لاک و روسو حتی این صورت خفیف و رقیق از اصول و مبادی دمکراسی نیز وجود ندارد با اینکه روسو بمبادی اشرافیت و اریستوکراسی عقیده نداشت اما احساس نکرده است که از این بی اعتقادی خود در آنجاها که مربوط بمسائل تربیتی است چه مترتب میشود .

روشن ساختن این موضوع یعنی موضوع دموکراسی و تربیت اهمیت بسزائی دارد اصرار در یکنواختی و تساوی نام و تمامی که هیچگونه انحرافی در آن نباشد مضر و زیانبار است . بعضی پسران و دختران باهوش تر از دیگران اند و میتوانند از تعلیمات عالی استفاده زیاد تر ببرند . بعضی معلمین یا بهتر برای کار خود پرورش یافته اند یا استعداد ذاتی و طبیعی شان بیش از دیگران است و البته ممکن نیست که تمام متعلمین در نزد چند نفر معلمی که بهتر از همه هستند درس بخوانند حتی فرضاً تعلیمات عالی هم مطلوب همگی باشد ، که من در این هم شك دارم ، امکان پذیر نخواهد بود که در این زمان هموساً از آن برخوردار شوند . بنا بر این تطبیق قواعد دمکراسی بصورت نپخته و نارس باین نتیجه منتهی میشود که هیچکس بآن تربیت عالی نائل نشود یقین است اگر چنین نظری مورد قبول واقع شود ضربتی به پیشرفت علم خواهد بود و سطح عمومی تعلیم و تربیت را بی جهت بعد از صدسال پائین خواهد آورد . سزاوار نیست پیشرفت و ترقی امروز قربانی تساوی کور کورانه ماشینی شود البته بر ماست

که با احتیاط و مراقبت بطرف تربیتی که روی مبادی دموکراسی باشد نزدیک شویم بدون اینکه بگذاریم در خلال عمل حتی الامکان بر آن نتایج ذی قیمتی که اتفاق می افتد در يك اجتماع غیر عادلانه بدست آید صدمه وارد شود ما نمیتوانیم يك متد تربیتی که عمومی شدن آن امکان پذیر نباشد کافی و شافی و رضایت بخش بدانیم .

کودکان توانگران غالباً بعلاوه مادرشان يك پرستار و يك کلفت پرستار دارند و باضافه از خدمتکاران دیگر خانه نیز استفاده میکنند البته با این کیفیت میزان توجه و مراقبت زیاد خواهد بود اما در هیچ اجتماعی نمیتوان این روش را برای عموم کودکان و تمام اطفال برقرار ساخت از طرفی هم واقعاً جای شك است که آیا کودکانی که تا این حد در تحت مراقبت و پرستاری دقیق هستند حقیقهً از اینکه بی جهت حالت طفیلی و انکل پیدا کرده اند فایده خواهند برد ؟ بهر حال هیچ شخص منصفی نمیتواند تجویز کند که مزایای خاصی بعد از قلیلی داده شود مگر اینکه علل خاصی در میان باشد از قبیل ضعف دماغ یا هوش فوق العاده . در این روزها مناسب اینست که اولیاء خردمند اگر بتوانند يك متد تربیتی برای کودکان خویش اختیار کنند که عمومی نباشد و برای تجربه مستحب اینست که فرصتی باولیاء اطفال داده شود تا طرق جدید را بیازمایند اما بشرط اینکه این طرق اگر نتایج نیکو ببار آورد عمومی شدنش امکان پذیر باشد نه اینکه طبیعهً طوری باشد که ناچار محدود و منحصر بیکعده معدود ممتاز ای بشود خوشبختانه بعضی از بهترین عناصر نظری و عملی تربیتی جدید بنا و بنیادش در دموکراسی است مثلاً کارهای بانو منتسوری (Madame Montessori) از مدارس شیرخوارگی در نواحی فقیر شهر شروع شده است . در تعلیمات عالی اعطاء فرصتهای استثنائی بکسانیکه استعداد استثنائی دارند ضروریست اما غیر از این دیگر دلیلی ندارد که در اختیار کردن سیستمی که تمهیم آن میان جمیع اطفال مناسب و صحیح است بیک طفل ضرر برسد .

در تربیت تمایل تازه دیگری که مرتبط بدموکراسی است وجود دارد ولیکن شاید بیشتر باعث مناقشه و جدل گردد . مقصود من از این تمایل اینست که تربیت

پیش از اینکه صورت آرایش داشته باشد منشأ فایده گردد. و بلن^۱ در کتاب نظریه اهل اسایش^۲ رابطه و علاقه میان آرایش را با اریستکراسی جستجو کرده است. لکن آنچه که از این رابطه و علاقه مورد توجه ماست قسمت تربیتی است اما در تربیت ذکور موضوع مربوط به بحث جدلی و اقامه برهان بین تربیت کلاسیک قدیم و تربیت جدید است. و لکن در تربیت دختران موضوع جزئی از منازعه کلی است میان تربیت دخترانه (خانم بارآمدن) و تربیتی که مایل است دختران را برای کسب معیشت آماده سازد. اما کلیه مشکل تربیت در آنجائی که مربوط بزن است بسبب میل بمساوات و برابری با مرد صورت انحراف پیدا کرده است. و از طرف آنان جد و جهد میشود که همان نوع تربیتی که درباره پسران اجرا میشود در باره دختران نیز اجرا گردد و لولاینکه هیچ چیز آن خوب و مناسب نباشد در نتیجه زنان مربی قصد کردند که بدختران دانش آموز خود همان «معلومات بیفائده» را که به پسران همکلاس آنان داده میشود القاء کنند و با رائی که می گوید قسمتی از تربیت اناث باید این باشد که آنان را بطور فنی برای مادری آماده سازد سخت معارض بودند این جریان های متعارض محدودیت میلی را که من در صدد بحث آن هستم از بعض جهات که اختصاص بزنان دارد کمتر میسازد و لولاینکه مثل اعلای (بانوی شیک پوش و فاخر) یکی از بارزترین نمونه های میل مزبور باشد برای اینکه از خلوط شدن مطالب احترام شود عجله بحث خود را بموضوع تربیت پسران منحصر میکنم بسیاری موضوعات برهانی جداگانه که هر یک منجر بمباحث دیگری میشود در بعضی قسمت ها متوقف بمسئله فایده بخش و آرایشی میشود: آیا پسران آنچه را که می آموزند باید اساسش کلاسیک و ادب قدیم باشد یا علوم؟ در میان این ملاحظات گوناگون یکی هم این است که کلاسیک و ادب قدیم آرایشی است و علوم فایده بخش. آیا باید تربیت هر چه زودتر بصورت تعلیم فنی بمنظور آماد کردن برای تجارت یا حرفه در آید؟ اقامه برهان میان فایده بخش و آرایشی و لولاینکه قطعی نباشد باز مناسبت پیدا میکند. آیا باید اطفال را تعلیم داد که چگونه بیان صحیح و فصیح داشتند باشند و چگونه آداب ظریف

دلپذیر واجد شوند یا اینکه تمام اینها فقط آثار و یاد کارهای اریستوکراسی است ؟ آیا قدر نهادن بهنر برای غیر صاحب هنر امری است ذی قیمت ؟ آیا تهجی باید تابع تلفظ باشد ؟ تمام این مباحث برهانی و بسیاری مجادلات دگر قسمت بقسمت زیر عنوان تربیت فایده بخش و تربیت آرایشی بین طرفداران آنها مورد مباحثه و استدلال واقع شده است . با وجود این من عقیده دارم که اقامه برهان تماماً صوری و غیر حقیقی است و بمجرد تعریف الفاظ از میان می رود . اگر ما در تفسیر « فایده بخش » توسعه دهیم و تفسیر « آرایشی » را محدود سازیم بنفع یکدسته تمام میشود و اگر برعکس هم عمل کنیم باز بنفع دسته دیگر تمام خواهد شد . لذا با وسیع ترین معانی کلمه فایده و صحیح ترین مفهوم آن ، عمل وقتی « فایده بخش » است که نتایج نیکو ببار آورد و این نتایج باید غیر از مجرد « فایده » بمفهوم دیگری « نیک » باشد والا ما تعریف صحیح دیگری نخواهیم داشت . مانمی توانیم بگوئیم که یک عمل فایده بخش آنست که دارای نتایج نافع باشد لب لباب آنچه که « فایده بخش » است اینست که به نتیجه ای برسد که تنها در حد فایده متوقف نشود . ما بعض اوقات قبل از وصول به نتیجه نهائی که می توان آنرا بطور صحیح « نیک » نامید محتاج بیک رشته دراز نتایج هستیم شخم فایده بخش است زیرا زمین را می شکافد اما شکافتن زمین بخودی خود نیک نیست و لکن بجای خود و بمو به خود نافع است زیرا تخم افشانی را ممکن میسازد و این نافع است چون گندم بدست میدهد و گندم هم نافع است زیرا نان را فراهم میسازد و آن نیز نافع است زیرا حیات را حفظ میکند اما خود حیات باید دارای قیمت باشد اگر حیات فقط از این جهت مفید بود که مانند وسیله ای باشد برای حیات دیگر هر گز فایده بخش نبود . حیات باقتضای محیط ممکن است نیک باشد یا بد همچنین ممکن است در صورتیکه وسیله برای حیات نیک باشد فایده بخش هم باشد .

پس بعض جاها ناچاریم از زنجیر منافع متوالی تجاوز کرده مرکز یعنی میخی که زنجیر را بتوان بدان آویخت پیدا کنیم و الا در هیچیک از حلقه های آن نفع حقیقی وجود ندارد وقتی که « فایده بخش » باین وجه تعریف شد دیگری جای پرسش نیست که آیا تربیت باید فایده بخش باشد ؟ البته باید فایده بخش باشد زیرا

عملیات تربیت وسیله است برای غایت نه اینکه بخودی خود غایت است لکن منظور طرفداران فایده بخش بودن در تربیت این نیست زیرا آنچه که آنان بدان اصرار دارند اینست که نتیجه تربیت نافع باشد بدون عبارت پردازی صاف و پوست کنده آنان میخواهند بگویند که مرد مربی کسی است که بداند چگونه آلات و ادوات را بسازد اگر ما برسیم که فایده آلات و ادوات چیست جواب نهائی این است که آنها احتیاجات جسم و وسایل آسایش آن را از خوراک و پوشاک و خانه و غیره برآورده میسازند باین ترتیب می بینیم مدافع فایده بخش بودن، که در معنی نظریه اش قابل معارضه است کسی است که فقط برای آنچه که باعث ترضیه و اقناع حس است قیمت حقیقی قائل میشود و « فایده بخش » در نظر او عبارت است از آنچه که مارا یاری می کند تا احتیاجات بدن و تمایلات آنرا برآورده سازیم وقتی که واقعاً مقصود این باشد البته طرفدار فایده بخش بودن اگر بخواهد از نظریه خود يك فلسفه غائی ارائه دهد بطور یقین دچار اشتباه میباشد با وجود این در دیائی که بسیاری مردم از گرسنگی جان میدهند ممکن است او هم مانند یکنفر سیاسی صائب باشد زیرا بر آوردن احتیاجات بدن شاید عجاله لازم تر از هر چیز دیگر باشد.

چنین تشریح دقیقی نیز در موقع ملاحظه طرف دیگر این مبحث برهائی ضرورت دارد همین عنوان « آرایشی » دادن بطرف دیگر خود طبعاً تسلیم شدن در برابر بعضی ادعاهای مدافع فایده بخش بودن، میباشد در صورتیکه مفهوم « آرایشی » تاحدی جزئی و ناقابل است لکن وصف « آرایشی » در جای خود وقتی که بصورت تقلیدی و مرسوم آفای تربیت شده « جنتلمن » یا « خانم » اطلاق گردد کامل و صحیح است اقا « جنتلمن » قرن هیجدهم باظرافت و نکته سنجی سخن میگفت و در موقع مناسب از ادب قدیم نقل و روایت میکرد لباس مرسوم و مد را می پوشید نکته گیری را می فهمید و میدانست در چه موقع جنك تن بتن مبارزه و شهرت او را مزید میسازد. مثل اعلی برای تربیت « آرایشی » بمعنی قدیم اریستکراتی است و آن فرض طبقه ایست از مردم که صاحب ثروت سرشاری هستند و احتیاجی بکار کردن ندارند. آقایان شیک پوش و ظریف و بانوان شیک پوش و ظریف که از سیر و مطالعه در تاریخ لذت میبرند

خاطرات و خانه روستائی آنان یکنوع سروری درما ایجاد میکند که آنرا دیگر برای احفاد خود فراهم نمیکنیم و لکن محاسن آنان حتی وقتی هم که صدق میکند بدرجه عالی نمیرسد و حاصل آنهم بسیار گران و پرخرج میباشد در این ایام کسی نیست که مدافع و حامی تربیت آرایشی باین معنی محدود و تنگ باشد.

لکن حاصل حقیقی این نیست موضوع اختلاف حقیقی اینست که: آیا ما باید در تربیت منظورمان این باشد که دماغ را با معلوماتی که مستقیماً دارای فائده عملی است انباشته کنیم یا اینکه باید سعی کنیم که بدانش آموزان خود قوه تملک عقلی که فی ذاته صالح باشد ببخشیم؟ البته دانستن اینکه فوت مرکب از ۱۲ اینچ و یارد مرکب از سه فوت است بیفائده نیست اما این دانائی و معرفت فاقد ارزش اصولی و حقیقی است و برای کسانی که در نقاطی زندگی میکنند که مقیاس متر معمول است هیچ سودی ندارد از طرف دیگر می بینیم که پی بردن بموضوع همت در زندگانی عملی چندان فایده ای ندارد اما مرد را تملک عقلی می بخشد که اگر محروم از آن باشد متأسف خواهد بود زیرا از بعضی جهات او را انسان کاملتری خواهد ساخت این نوع اخیر معرفت است که موجب برتری و رجحان در نظر آن مردی میشود که میگوید تنها مقصود از تربیت نفع نیست.

در این جا سه اختلاف اساسی در مباحثه بین مدافعین تربیت فایده بخش و معارضین آنان ظاهر میشود. اول مباحثه بین اشراف (اریستکرات ها) و دمکراتهاست دسته اول میگویند که طبقه ممتاز لازم است طوری تحصیل و تعلم کنند که بتوانند اوقات فراغت خود را هر نوع که مطبوع طبع خویش بدانند بگذرانند و طبقه زیر دست باید یاد بگیرد که کار و رنج خود را بچه طریق بکار برد که برای دیگران مفید واقع شود. مخالفت دمکرات ها با این نظر تا اندازه ای مغشوش و نامنظم است زیرا آنان از اینکه باریستکراتها تعلیماتی داده شود که مفید و سود بخش نباشد اکراه دارند و در عین حال مجادله می کنند که تربیت طبقه مزد بگیر نباید فقط محدود و منحصر به چیزهای فایده بخش گردد باین ترتیب می بینیم که مخالفت دمکراتیک با تربیت قدیمی تقلیدی در مدارس عمومی توأم با یک درخواست دمکراتیک و مساوات طلبانه است حساسی

از اینککه باید بکار گران هم فرصت داده شود که لاتین و یونانی را بیاموزند. این طرز اگر هم از جنبه نظری دارای غموض و ابهامی باشد بطور کلی در عمل صحیح است زیرا دموکرات نمیخواهد اجتماع را بدو قسمت یکی فایده بخش و دیگری آرایشی تقسیم کند و لذا میخواهد بطبقاتی که تا کنون صرفاً مشمول سبک آرایشی بودند معلومات نافع صرف هم بدهد و بطبقاتی که تا امروز صرفاً مشمول سبک فایده بخش بودند معلومات لذت بخشی نیز اعطا کند لکن دموکراسی بالطبع نسبت هائی را که برای مزج این اجزاء و عناصر با یکدیگر لازم است معین نمی کند اختلاف دوم بین خواستاران کالای مادی و خواستاران لذات معنوی و عقلی است. اغلب مردم راحت و متوسط الحال امروزی انگلیس و امریکا اگر بیک وسیله سحری بقصر الیزابت انتقال یابند البته تمنا خواهند کرد دوباره باین جهان جدید برگردند زیرا اجتماع کردن باشکسپیر و رالی و سرفیلیپ سیدنی و موسیقی ممتاز و جمال حجارى هیچیک موجب تسلی خاطر آنان برای محروم ماندن از گرما به و چای و قهوه و اتوموبیل و وسائل آسایش دیگری که در عصر الیزابت بدان آشنائی نداشتند نخواهد شد اینگونه اشخاص غیر از آن حدود و یکجهت تحت تأثیر تقالید محافظه کاری واقع اند مایل اند اینطور فکر کنند که منظور اساسی تربیت عبارت است از تکثیر نتایج صناعت و متنوع ساختن آن ممکن است طب و بهداشت را هم بدان اضافه کنند و لکن دیگر هیچگونه شوق و شعفی در مورد ادبیات و فنون و فلسفه احساس نمی کنند بدون شك قسمت بزرگی از قوه محرکه را برای حمله به برنامه کلاسیک (آداب قدیم) که در عصر نهضت (رنسانس) برقرار گردید اینگونه اشخاص فراهم کردند.

من تصور می کنم معارضه با این روش بمجرد ادعای اینکه ارزش متاع عقلی بیش از حسی صرف است از انصاف خارج باشد و عقیده ام اینست که این ادعا صحیح است اما نه بطور تام و تمام زیرا وقتی که متاع حسی ارزش عالی نداشته باشد مفاسد حسی بقدری بد خواهد بود که کفه آن مقدار زیادی بر تفوق عقلی خواهد چربید.

گر سنسکی و بیماری و ترس همیشگی ناشی از آنها حیات اکثریت جامعه بشری را از زمانی که پیش بینی عواقب امکان پذیر گردید تیره و تار ساخته است. بیشتر پرنندگان

از گرسنگی میمیرند اما در موقع وفور نعمت خوشحال و شادمان اند زیرا در باره آینده فکر نمی کنند . لکن برزگرانی که از قحطی نجات پیدا کرده اند همواره خاطرات آن قحطی و بیم از آینده در نظرشان مجسم میباشد .

انسان راضی است باینکه ساعات طولانی برای مزد جزئی متحمل زحمت شود اما زنده بماند و نمیرد در صورتیکه حیوانات ترجیح میدهند که هرگاه خوشی و مسرت دست دهد آنرا مغتنم شمارند ولو بمرک منتهی شود همچنین اتفاق افتاده است که بسیاری از مردم باحیاتی که کاملاً فاقد لذت و سرور بوده است ساخته اند زیرا غیر از این زندگانی کوتاه خواهد بود . امروزه برای نخستین بار در تاریخ امکان یافته است که در اثر انقلاب صنعتی و محصولات آن ، دنیائی ایجاد شود که هر فردی بتواند در آن فرصت معقولی برای خوشی و سعادت پیدا کند . امکان دارد اگر بخواهیم مفاسد حسی را تا نسبت خیلی جزئی تقلیل دهیم و امکان دارد با ایجاد سازمان منظم و علم ، تمام مردم دنیا خانه و خوراک بدهیم البته نه بوفور و لکن باندازه کافی بطوریکه رفع سختی کند . امکان دارد با امراض مبارزه شود و مرض مزمن بسیار نادر گردد و امکان دارد باوصف افزایش جمعیت از بهم خوردن تعادل خواربار جلوگیری شود . وحشت عظیمی که عقل باطن جنس بشر را مکدر و بی فروغ ساخته و قساوت و ظلم و جنک را در دامنشان گذاشته است می توان بقدری تخفیف داد که دیگر بکلی اهمیت خود را از دست بدهد تمام اینها بقدری برای حیات بشری دارای ارزش عظیم است که ما جرأت نمی کنیم با تربیتی که آنرا محقق و مجری میسازد معارضه کنیم ناچار در يك چنین تربیتی علوم تطبیقی عنصر اساسی آن بشمار میرود . بدون فیزیک و علم وظایف الاعضاء و روانشناسی ما نمی توانیم جهان نور را بنا کنیم اما میتوانیم آنرا بدون لایتین و یونانی بدون دانه و شکسپیر بدون باخ و موزار بنا و برپا داریم این است حجت و استدلال عظیمی که بشفع تربیت فایده بخش است من آنرا بشدت بیان کردم زیرا بشدت احساس میکنم معذلك مسئله طرف دیگر هم دارد . غلبه فراغت و تندرستی وقتی که کسی متوجه نباشد چگونه آنرا بکار برد چه فایده دارد ؟ مبارزه با مفاسد حسی مانند تمام مبارزات دیگر نباید چنان بشدت جریان یابد که مردم را برای ممارست در فنون صلح و صفا

عاجز و نامستعد سازد آنچه را که دنیا از خیر مطلق داراست نباید گذاشت که در طی
جهاد برضد فساد از میان برود .

این مطلب مرا به نتیجه سوم که در ضمن این بحث برهانی است می کشاند ،
آیا درست است که معرفتی که فاقد نفع است ذاتاً دارای قیمت است ؟ آیا صحیح است
که هر معرفتی که قیمت ذاتی دارد بیفائده میباشد ؟ من بهم خود قسمت مهمی از
اوقات خویش را در جوانی صرف تحصیل لاتین و یونانی کردم که اکنون بنظر من
میرسد آن اوقات کاملاً هدر رفته است . معلومات ادبی کلاسیک در حل هیچیک از
مسائل و مشکلاتی که من بعدها در زندگانی مواجه با آن شدم کوچکترین کمکی
بمن نکرد . من هم مانند ۹۹ درصد آن کسانی که ادبیات کلاسیک آموخته اند هرگز
آن مهارت و تخصص را حاصل نکردم که ادبیات کلاسیک را تنها برای تفریح خاطر
مطالعه نمایم من از آن چیزهایی یاد گرفتم که هرگز نتوانستم فراموش کنم این
معلومات هرگز مانند دانستن اینکه یارد مرکب از سه فوت است دارای قیمت ذاتی
نیست تنها فایده آن برای من منحصر باین شد که زمینه این مثال را برایم فراهم ساخت .
اما از طرف دیگر آنچه که من از ریاضیات و علوم آموختم نه تنها دارای نفع
بسیار بود بلکه بخودی خود هم دارای قیمت مهمی بود زیرا موضوعاتی برای تفکر
و تأمل بدست من داد و برای تمیز حقیقت در دنیای پر از مکر و فریب محکی تحت
اختیار من گذاشت و این البته تا یک حدی متعلق بمزاج من است ولیکن من یقین
دارم که استعداد و ظرفیت برای انتفاع از ادبیات کلاسیک امر مزاجی است و وجود
آن در میان مردان جدید و امروزی نادر است . فرانسه و آلمان نیز دارای ادبیات
فی قیمتی میباشد زبان آنها بآسانی آموخته میشود و در بسیاری مراحل عملی مفید
و سودمند اند .

امر تعلیم و تعلم زبان فرانسه و آلمانی کاملاً بزبان لاتین و گریک ترجیح دارد .
کمان میکنم بدون اینکه از اهمیت معرفتی که دارای نفع عملی مستقیم نیست بکاهیم
میتوانیم بخواهیم که باستثناء موارد مربوط به تهیه و تربیت متخصص اینگونه معلومات
باید بطریق حاصل شود که اوقات زیاد و فعالیت بسیاری را روی یاد گرفتن آلات

فن مثل دستور زبان و صرف و نحو نگیرد مجموع علوم و معارف انسانی و پیچیدگی مشکلات بشری رو بافزایش دائمی است ولذا بر هر نسلی فرض است که اگر بخواهد وقت را برای چیزهای نو و تازه بکار ببرد روش های تربیتی خود را منقح سازد.

ما باید توازن و تعادل را با توافق دادن بین متباینات حفظ کنیم. البته عناصر ادبی در تربیت باید باقی بماند اما لازم است بقدر کفایت ساده شود تا مجالی برای عناصر دیگری که بدون آنها ایجاد جهان جدید امکان پذیر نیست و ایجاد آن را علم ممکن ساخته است فراهم شود.

من نمیخواهم چنین القا کنم که اهمیت عناصر فن و ادب در تربیت کمتر از عناصر نفع است بدیهی اگر بخواهیم حیات خیال را کاملاً پرورش دهیم دانستن چیزی از ادبیات عالی، تاریخ جهان، موسیقی، نقاشی و حجاری اساسی و ضروری است و فقط از طریق خیال است که انسان می تواند واقف شود که جهان چگونه باید باشد و بدون آن «ترقی» صورت ماشین و وضع ناقابلی خواهد داشت. اما علم نیز می تواند خیال را بیدار کند. وقتی که من بچه بودم ستاره شناسی و زمین شناسی در این باب بیش از ادبیات انگلیس و فرانسه و آلمان که شاهکار های آن را بدون کمترین علاقمندی میخواندم بمن نفع رساند.

البته این مسئله شخصی است. بعضی پسران و دختران از يك منبع تحريك میشوند و بعضی دیگر از منبع دیگر آنچه که من میخواهم بگویم اینست که آنجائی که باید اسلوب خاص مشکلی را بکار برد تا دريك موضوع تبصر و استنادی حاصل شود بهتر این است که در مورد موضوع و ماده فایده بخشی بکار رود مگر اینکه مقصود تهیه متخصص باشد.

در عصر نهضت (رسانس) ادبیات عالی در زبان جدید اندك بود اما اکنون زیاد است و وسیله هست تا اشخاصی که بزبان یونانی آشنائی ندارند بتوانند بهحد زیادی از آداب و رسوم و تقالید یونان اطلاع پیدا کنند اما رسوم و تقالید لاتینی در حقیقت ارزش بسیاری ندارد از این جهت من در مورد پسران و دخترانی که تمایل و استعداد خاصی نشان نمیدهند سزاوار میدانم که با عناصر ادبی تربیت بطریقی که مستلزم تجهیز

دستگاه تعلیماتی عظیمی نباشد یاری‌شان کنیم قسمت مشکل تعلیمات در سالهای اخیر را باید بطور اجمال منحصر بر ریاضیات و علوم دانست لکن باید جایی که تمایل نیرومند یا استعداد خاصی در جهت دیگری وجود دارد از این قاعده استثناء کنیم زیرا قبل از هر چیز باید از قواعد سخت‌انین اجتناب نمود.

تا این جا ما متوجه شده‌ایم که در چه نوعی از علوم و معارف باید تعلیمات بعمل آید اکنون من بیک دسته مسائل دیگر انتقال یافته‌ام که یک قسمت آن مربوط با سلوب و متد تعلیم و قسمت دیگر مربوط به تربیت اخلاقی و پرورش صفات است این جادیکر بسیاست ارتباط ندارد بلکه بر روانشناسی و علم اخلاق مربوط میشود.

روانشناسی تا چندی پیش فقط عبارت از مطالعات نظری و تطبیق دادن آن بطور مختصر با حیات عملی بود. اما امروز تماماً تغییر کرده است. مثلاً ما دارای روانشناسی مربوط بصناعت، روانشناسی مربوط بمعالجه، روانشناسی مربوط بامور تربیتی هستیم که تمام اینها از لحاظ عملی اهمیت زیادی دارند امیدواریم و انتظار داریم که در آینده نزدیکی اثر روانشناسی (علم النفس) در موسسات مابسرعت ازدیاد حاصل کند فعلاً اهمیت و منفعت اثار آن در تربیت بهر حال رو با فزایش است.

نخست بمسئله انضباط و تادیب میپردازیم فکر قدیم در مسئله، تادیب، ساده بود یعنی اینکه بکودک یا پسر امر میشد که بکاری که از آن اکراه دارد بپردازد و یا از انجام کاری که دوست می دارد خود داری کند. اگر اطاعت نمی کرد دچار تنبیه و شکنجه بدنی می گردید و در وضع خاص و حبس مجرد واقع میشد و در آنجا تنها نان و آبی باو میدادند مثلاً در کتاب (خانواده فیرچایلد) آن فصلی را که شرح میدهد، هانری کوچک چگونه لاین را آموخت، بخوانید، باو گفته‌اند تا وقتی که زبان را نیاموزد نباید هرگز امیدی، به کشیش شدن خود داشته باشد باوجود این گفتار طفل کوچک آنطور که پدرش میخواست اشتیاقی بکتاب خود نشان نداد در نتیجه حبس شد و غیر از نان و آب چیز دیگری باو ندادند و از صحبت کردن با خواهرانش نیز ممنوع گردید و بآن خواهران هم سپرده شده بود که چون هانری مورد بیمهری

است باید رابطه خود را با اقطع کنند معذلك يکى از آنان خوراکی برای او آورد و يکى از خدمتکاران اين مطلب را خبر داد آن خواهر هم دچار تنبيه و ازار گردید. روايت کتاب اينسکه بعد از اينکه طفل مدتی را در حبس گذراند مهر زبان لاتين در او ظهور کرد و از آن ببعد در فرا گرفتن زبان مزبور کوشا و ساعی گردید، در برابر اين داستان، داستان عمومى چهوف است که سعی کرد بگر به کوچکی موش گرفتن را بیاموزد لذا يك موش کوچک در اطاقی در برابر گربه حاضر کرد اما عزیزه شکار در گربه هنوز نمونکرده بود باین جهت بآن موش توجهی نکرد عمومى چهوف گربه را کتک زد اين کار را روز بعد هم تکرار کرد همینطور همه روز تکرار می کرد عاقبت استاد يقين کرد که گربه مزبور کردن و غیر قابل تعلیم است اين گربه بعدها و در همان اوقاتی که در حال عادى بود هر وقت موشی را میدید متوحش و هراسان میشد و پابگیرى میگذاشت چهوف قصه خود را باین نتیجه ختم میکند و می گوید « من هم مانند گربه افتحار آموختن لاتين را از عمومى خود دارا شدم » اين داستان وضع تادیب قدیم و انقلاب جدید را بر ضد آن واضح و آشکار میسازد.

اما مربی جدید البته از تادیب بزار و گریزان نیست منتهى سعی میکند آنرا با اسلوب های جدید تأمین کند و کسانی که در این اسلوب های جدید مطالعه نکرده اند برای پذیرفتن افکار خطا و غلط مستعد میباشند من همیشه تصور می کردم که بانو منتسوری از تادیب صرف نظر کرده است ولی متعجب بودم که چگونه بريك اطاق پر از کودک تسلط پیدا کرده است و قمتی که من آنچه را خود او درباره اسلوب خویش نوشته بود خواندم فهمیدم که تادیب همواره حائز مقام مهم است و کوششی در میان نیست که از آن صرف نظر شود. پسر كوچك سه ساله ام را بیکی از مدارس منتسوری برای گذراندن اوقات قبل از ظهرش فرستادم دیدم بسرعت مؤدب تر از پیش گردید و با طیب خاطر بمقررات مدرسه تسلیم شد بدون اينکه کمترین خشونتى احساس کرده باشد قوانین و مقررات مدرسى مزبور مانند قواعدی بود که برای بازی برقرار شده است و اطاعت را همچون وسیله ای برای محظوظ شدن از آن برخورد لازم میدانستند،

فکر قدیم طوری بود که باطفال مجال نمی داد بتعلم رغبت کنند و فقط اجباراً تعلم را در اثر ترس و وحشت بآنان تحمیل میکرد و معلوم شد که منشأ این کار کاملاً مربوط بعدم مهارت و نداشتن تسلط در فن تربیت (پداگوژی) است. وقتی که آن چیزهائی که باید آموخته شود مثلاً خواندن و نوشتن بمراحل مناسبی قسمت شد امکان پیدا کرد که هر مرحله ای موردپسند طفل متوسطی قرار گیرد و وقتی که نباشد کودکان آنچه را که دوست میدارند انجام دهند البته دیگر تحمیل نظامات سطحی بر آنان دلیلی نخواهد داشت چند مقررات ساده را مثلاً از قبیل این که «هیچ طفلی حق ندارد در کار طفل دیگر مداخله کند» «هیچ طفلی حق ندارد بیش از یک افزار داشته باشد» اطفال بسهولت می فهمند و معقول بودن آنرا احساس می کنند و لذا در وادار کردن آنان بمراعات آن مقررات اشکالی نیست. باین ترتیب طفل در خود نظم و انضباط را حاصل میکند که یکقسمت از عادات پسندیده و قسمت دیگر از ادراک طفل بوجود می آید و آنهم از طریق مثال های محسوس که بعض اوقات این ارزش را دارد که برای حصول یک نفع نهائی در برابر یک تمایل و فشار باطنی مقاومت نشان دهد از قدیم بر هر کس معلوم بوده است که بدست آوردن این انضباط در خویشتن در بازیهای ورزشی آسان است ولیکن در خاطر کسی خطور نکرده است که ممکن است تحصیل علم و معرفت را بقدر کافی بصورت جاذب و دلپسندی در آورد تا همان محرکات و بواعت را در انسان بکار اندازد ما امروز میدانیم که این امر نه تنها در تربیت کودکان بلکه در جمیع مراحل امکان پذیر است و بزودی تحقق حاصل میکند البته من ادعا نمی کنم که این کار سهل و آسان است احاطه با کتشافات در فن تربیت احتیاج به نبوغ دارد اما معلمینی که باید آنها را تطبیق کنند و بکار ببرند احتیاجی به نبوغ ندارند آنچه را که احتیاج دارند این است که نوع صحیح تمرین را با درجه ای از عاطفه و سهر و حوصله عادی بکار برند اساس فکر ساده است: بدین معنی که تادیب صحیح از فشار ظاهری و سطحی قوام پیدا نمیکنند بلکه قوام آن منوط بعادات دماغی میباشد که طبیعتاً به چیزهای مورد میل متوجه میشود نه بفعالیتهای خلاف میل آنچه که قابل تمجیب است اینست که توفیق بزرگ در پیدا کردن اسلوبهای فنی در تربیت ناشی از

تجسم این فکر است از این جهت است که بانو منتسوری سزاوار عالی ترین قدر دانی و تمجید میباشد.

تغییری که در اسلوب های تربیت وارد شده است قسمت اعظمش در اثر از میان رفتن عقیده « گناه اصلی » است فکر مرسوم تقلیدی که اکنون تقریباً از میان رفته است عبارت از این بود که ما جمیعاً « بچه های غضب » متولد شده ایم و فطرت و طبیعت ما پر از شر و فساد میباشد. قبل از اینکه برای هر گونه خیر آماده باشیم باید بصورت « اطفال رحمت و بخشایش » تحول یابیم و این تحول در اثر عقوبات مکرر تسریع شده است.

اغلب متجددین و اشخاص امروزی تاثیر این نظریه را در تربیت پدران و نیاکان ماچندان قبول ندارند دو نقل قول از حیات « دکتر ارلند » توسط « استانی کشیش » خطای آنان را روشن میسازد. استانی کشیش محبوب ترین شاگرد دکتر آرلند بود و او پسر نیک ارتور در کتاب روزهای مدرسه توم براون (Tom Brown) میباشد همچنین عموزاده مولف این کتاب است که در موقعی که طفل بود با او کلیسای وسمینستر را زیارت کرد دکتر ارلند بزرگترین مصلح مدارس عمومی ماست و یکی از مفاخر انگلستان بشمار می آید و هنوز هم مدار کار بحد وسیعی طبق مبادی و تعالیم اومی باشد وقتی که ما از دکتر ارلند سخن بمیان میآوریم از چیزیکه مربوط بزمان دور و دراز گذشته باشد صحبت نمی کنیم بلکه از شخصیتی سخن می رانیم که تا امروز هم اثر فعالی در سرشت و خمیره طبقه عالی مردم انگلستان دارد.

دکتر ارلند زدن و تنبیه بدنی را کم کرد و آن را فقط برای پسران جوان نگهداشت و آنطور که نویسنده شرح زندگانی اومی گوید تنبیه مزبور را خصوص به « تقصیرات و تخلفات اخلاقی از قبیل دروغگوئی و میگساری و عادت به تنبلی » نمود اما همینکه یکی از روزنامه های آزادیخواهان گفت که زجر دادن و تازیانه زدن تنبیهی است تردیلی و انسان را خوار و خفیف میسازد و باید کلیه متروک و منسوخ گردد بطور حیرت آوری بر آشفت و در رد آن این عبارات را چاپ و منتشر کرد:

« من خوب میدانم این بیانات تعبیر چه احساساتی است، منشأ و سرچشمه آن

از تصور غرور آمیز فکر استقلال شخصی است که نه معقول است و نه روی مبنای مسیحیت میباشد بلکه اصل و اساس آن ناشی از بر بریت است که تمام مصائب عصر فروسیت (شوالری) را به اروپا کشانده است و اکنون هم مارا بمصائب ژاکوبینیسم (یعقوبیه) تهدید می کند در عصری که تقریباً بنا باقتضای انسانیت محال است خطا و گناه کوچک و ناچیز شمرده شود نمیدانم چه حکمتی دارد که مردم را دچار این خیال واهی کنیم که اصلاح شخص و تصحیح عیب و خطا بوسیله زجر بدنی خوار و حقیف کردن انسان است ؟ بیمعنی تر و باطل تر و مخالف تر از این برای سادگی و قناعت و افتادگی که بهترین زیور جوانی و بهترین مبشر آدمیت شریف و اصیل است چیست ؟ » .

بنابر این پس معتقد بودن شاگردان اتباع د کتر ارنلد باینکه زجر کردن و زدن بومیان هند وقتی که افتادگی و « تواضع عقلی » آنان نافص است بیجا و صواب است غریب و عجیب نخواهد بود .

از این جاقسمت دیگری است که اکنون آقای استراکی در کتاب بزرگان دوره ویکتوریا (Eminent Victorious) نقل کرده است و مناسبت آن بقدری است که من ناچارم دوباره بدان استشهاد کنم . د کتر ارنلد دریکی از اوقات تعطیل خود بسفر رفت و از زیباییهای دریاچه کومو (Como) متلذذ و بهره و رکشت و صورت این لذت و تمتع در نامه ای که بشرح زیر به مسر خود نگاشته است تجلی میکند .

« وقتی که بجمال و زیبایی دلکشی که مرا در میان گرفته است نظرمی کنم تقریباً دچار ترس و هراس میشوم سپس بمناسبت اخلاقی فکر می کنم . چنین می نماید بجای اینکه بین بهشت و دوزخ گودال بزرگی فاصله باشد برعکس آن دو کاملاً با یکدیگر هم مرز و همسایه هستند و در واقع از هریک از ما دور نیستند کائنات قوه حس مفاسد اخلاقی در من بقدر قوه شادمانی من در جمال ظاهری زورمند باشد زیرا در احساس عمیق مفاسد اخلاقی بیش از هر چیز دیگر یک خداشناسی رها نشده ای جای گرفته است ! و انقدرها نباید خوبیهای اخلاقی مورد تحسین و اعجاب

قرار گیرد، زیرا ما اینکار را می‌کنیم ولیکن بمقتضای آن رفتار نمی‌نمائیم اما اگر ما حقیقه از آنچه که زشت است بیزار هستیم نه از آن کسی که دارای این زشتی است خصوصاً روی یقین و معرفت خود از زشتی‌هایی که در اشخاص قرار دارد نفرت داریم این همان عواطف و شعور بخدا و مسیح و همان محبت روح ما بروح خدا خواهد بود. افسوس! چقدر دیدن و گفتن این موضوع آسان است اما عمل کردن بدان و احساس آن سخت و دشوار میباشد! کیست که قابل تمام اینها باشد؟ هیچکس مگر آن کسی که به‌عجز خود پی‌برده و حقیقه از عدم کفایت خود اندوهناک است. خداوند تو همسر عزیزم و کودکان محبوبمان را حال و همواره بدست عیسی مسیح خیر و برکت دهد.

بسی رقت آور است که انسان ببیند این اقائی که طبیعتاً مذهب و با شفقت است خود را گرفتار حال حزن و اندوه می‌سازد که در آن حال می‌تواند کودک کان را بدون ندامت و بخیال اینکه عملش روی مبانی دین محبت است کتک بزند. دیدن اینگونه افرادی که فریب ارئند را خورده اند تائر انگیز است اما مصیبت آنجاست که ما در باره نسلهای سنکدل و بیرحم فکر کنیم که درد دنیا يك محیط نفرت و بیزاری از «مفاسد اخلاقی» ایجاد کرده‌اند که می‌توان گفت تنبلی عادی کودک کان را نیز شامل آن نموده‌اند. من وقتی فکر می‌کنم که در جنگ‌ها، آزار و شکنجه‌ها، جور و ستم‌ها مردم صالح و سالم بخیال اینکه بمقتضای مصلحت با «فساد اخلاقی» مبارزه می‌کنند مرتکب جرم و جنایت میشوند لرزه بر اندامم می‌افتد ترحم پروردگار است که مر بیان بچه‌های کوچک را دیگر بچه‌های شیطان نمی‌شمرند، آری بسیاری از اینگونه نظرها در معامله با بالغ‌ها و بزرگ‌ترها وجود دارد خصوصاً در مجازات جنایات. لکن اینگونه نظرها در شیرخوار گاه و دبستان تقریباً از میان رفته است. در آنجا غلطی است عکس غلط دکنر ارئند اگرچه زبان آن کمتر است ولیکن در هر حال از نظر علمی غلط حساب میشود و آن عبارت است از اعتقاد باینکه اطفال فطرتاً اهل فضیلت می‌باشند و فاسد شدن آنان فقط در اثر مشاهده معایب و رذائل بزرگ‌ترانشان است. این نظر اصولاً برآی روسو مربوط میشود و شاید هم رأی او بطور نظری باشد.

ولکن هر کس که کتاب امیل را بخواند اینطور می یابد که بقرینت اخلاقی بسیاری نیازمند است تا بتواند فردی از کار در آید که سیستم و روش روسو همانرا میخواست است واقع اینست که کودکان در نهاد و سرشت نه « خوب » هستند و نه « بد » و فقط با انعکاسات و بعضی غرائز متولد میشوند و از این جا بتأثیر محیط عادات پیدا میشود که ممکن است این عادات درست باشد یا نادرست و اینهم بطور عمده مربوط بشعور و خردمندی مادران و دایگان است زیرا طبیعت طفل در آغاز بقدری رنگ پذیر و تبعیت کننده است که باور کردنی نیست در اکثریت بزرگ کودکان برای بوجود آمدن مردم صالح و یا اشخاص جنایت کار ماده وجود دارد . روانشناسی علمی نشان میدهد که زدن اطفال در روزهای میان هفته ویند و اندرز دادن آنان در روز یکشنبه وسیله فنی ایدئالی برای ایجاد فضیلت نیست . اینهم درست نیست که بگوئیم برای تکوین فضیلت وسیله فنی وجود ندارد مخالفت بانظر سموئل بتلر که میگوید مریان سابق از شکنجه و آزار کودکان لذت میبردند دشوار است زیرا غیر از این مشکل است بفهمیم بچه علت گروه مریان مر بور در چنین مدت طولانی بر خود هموار کردند که بادامه ذات و سختی درباره اطفال که فایده ای هم از آن حاصل نمیشد اصرار ورزند سالم کردن و خوشبخت ساختن طفل دشوار نیست بیشتر کودکان در صورتیکه بمقل و جسم آنان آنطور که باید توجه شود سالم خواهند بود . برای ایجاد بهترین نوع انسان خوشدلی و نیک بختی در او ان کودک کسی لازم و ضرور است . اگر طفل احساس کند که وضع تربیتش چیزی باو یاد میدهد شایسته که یاد گرفتن و دانستن است آن عادت به تنبلی که دکتر ارنلد آنرا نوعی « مفاسد اخلاقی » میشمارد از بین میرود . اما اگر مراد معرفت تعلیمات بیفائده باشد و آموزگاران آن تعلیمات هم اشخاص سنکدل و بیرحم کردند طبیعی است که بچه ها راه و رسم گریه جهود راپیش خواهند گرفت . قوه بحر که در تربیت باید آن میل ذاتی باشد که در هر طفلی بطور طبیعی برای آموختن وجود دارد چنانکه در کوششهای او برای راه

رفتن و حرف زدن نمودار میشود. این قوه محرکه را جانشین ترکه و تازیانه کردن یکی از پیشرفت های بزرگ عصر ماست.

این نکته مرا با آخرین حدی میبرد که میخواهم در این گفتار مقدماتی تمایلات تازه را یاد آور شوم مقصود اهتمام بسیار درباره اوایل کودکی است این مطلب کاملاً مربوط بتغییری است که راجع بپرورش اخلاق و صفات در افکار ما حاصل میشود.

فکر قدیم این بود که فضیلت اساساً مبتنی بر اراده است؛ و فرض میشد که وجود ما آگنده از تمایلات بد است و آنرا بایک قوه مجرد که اراده باشد نظارت می کنیم و ظاهراً ریشه کن کردن این تمایلات بد محال بنظر می آمد و آنچه که در این مورد می توانستیم انجام دهیم فقط نظارت در آنها بود. اوضاع و احوال کاملاً شبیه اوضاع و احوال جانی و پاسبان بود. هرگز بتصور کسی نیامده است که یک اجتماع ممکن است از افراد مستعد جنایت خالی باشد و لذا بهترین کاری که ممکن بود انجام شود ایجاد نیروی کافی شهربانی بود بطوریکه بیشتر مردم از ارتکاب جرم بترسند و چند استثنائی که پیدا میشود مرتکب گرفتار و مجازات گردد و لکن روانشناسی جنائی جدید باین نظریه قانع نمیشود؛ و عقید دارد که بوسیله تربیت مناسب می توان از رشد و نمو میل بجرم و جنایت در بسیاری احوال جلوگیری کرد، هر چه که با اجتماع منطبق میشود با فرد هم منطبق می گردد. کودکان بطور اخص میل دارند که بزرگتران و رفقای شان بطور عموم آنان را دوست بدارند و عادةً دارای تمایلات و محرکاتی میباشند که ممکن است در جهت خوب یا بد بنا بوضع و موقعی که خود را در آن می بینند رشد کند. بعلاوه درسندی هستند که ایجاد عادت های تازه هنوز در آنان میسر است؛ و عادت های خوب می تواند تقریباً خود بخود و بی اختیار جزء بزرگی از فضیلت گردد. از طرف دیگر نوع فضیلت قدیم که تمایلات بد مفرط را متروک ساخت و تنها نیروی اراده را برای جلوگیری از مظاهر آن بکار برد اینطور معلوم کرد که برای نظارت و منع اخلاق بد طریقه رضایت بخشی نیست. تمایلات بد مانند رودخانه ای میباشد که در برابر آن سدی برقرار شده است و آب درزها و مجراهای دیگری را که بچشم ناظر اراده نیامده است پیدا می کند و راه خود را از آنجاها باز میکند مردی که در روزگار خردی

مایل بود پدرش را بکشد همینکه بزرگ شد در زدن پسرش احساس رضایت و راحتی می‌کند و باین خیال است که مفاسد اخلاقی را چوب میزند. نظریه‌هایی که سنسکدلی و بیرهی را درست می‌داند تقریباً همیشه اساسش درمیابی است که بوسیله اراده از جرای طبیعی خود منحرف شده و بطبقه زیرین رانده گشته است تا عاقبت بطور ناشناس به صورت زشت رفائل یا چیزی مساوی آن منتهی با وضع قابل احترام نمودار گردد. منع تمایلات بد از طرف اراده اگر هم در بعض مناسبات ضرور باشد برای ایجاد فضیلت کافی نیست.

این ملاحظات ما را بمیدان تحلیل روحی (Psycho - Analyse) می‌کشاند من در تفصیل و جزئیات تحلیل روحی بسیاری چیزها پیدا کرده‌ام که و هم است و دلائل کافی برای تأیید آنها موجود نیست. ولیکن این متد عمومی بنظر من خیلی مهم می‌آید و برای ایجاد متدهای صحیح جهت پرورش اخلاقی لازم و ضرور است و نمی‌توان از آن چشم پوشید. آن اهمیتی را که بسیاری از تحلیل‌کنندگان روحی (Psycho - Analysts) بدوره آغاز کودکی و شیرخوارگی متوقف و منسوب می‌کنند بنظر من مبالغه آمیز می‌آید. این اشخاص بعض اوقات چنان بحث می‌کنند مثل اینکه اخلاق طفل در موقع رسیدن به سالگی بطور چاره ناپذیر ثابت و راسخ می‌گردد در سورتیکه من یقین دارم این بیان مطابق با واقع نیست اما این غلط نیز غلطی است که در محل صحت قرار دارد؛ روحیه دوران شیرخوارگی در آنچه که گذشته است مورد تسامح و اهمال واقع گردیده است در واقع متدهایی که در میان متفکرین معمول است مطالعه آنرا امکان ناپذیر ساخته است، مثلاً موضوعی را از قبیل خواب بنظر آورید عموم مادران مایل اند که کودکانشان بخوابند زیرا برای آنان موجب صحت و آسایش است لذا مادران در این مورد فن خاصی بوجود آورده‌اند و آن جنبانیدن کھواره و سرودن لالائی است سهم‌ذکور این شد که این مسئله را بطور علمی مورد مطالعه قرار دهند تا مکشوف سازند که این اسلوب فنی مادران از لحاظ ایدئال خطا و غلط است زیرا اگرچه هر روزی که بدان عمل نمایند ممکن است موفقیت پیدا کنند اما بهر حال در اطفال عادت‌های بدی بوجود می‌آورد. هر کودک دوست دارد که

مورد اهتمام و توجه همه واقع شود زیرا این حال حس خود بینی و اهمیت بخویش دادن او را راضی میسازد. وقتی که ببیند امتناع او از خوابیدن موجب اهتمام و توجه باو میشود خیلی زود یاد میگیرد که این امتناع را پیشه و خط مشی خود کند در نتیجه هم برای صحت و هم برای اخلاق او زیانبار است چیزی که در این جا اهمیت دارد ایجاد عادت است یعنی ربط و الفت بین خوابگاه طفل با خواب است اگر این ربط و الفت بقدر کافی باشد بچه هرگز بیدار نخواهد ماند مگر اینکه مریض یا در زحمت باشد لکن ایجاد این الفت و ارتباط محتاج بیک مقصدار انضباط است که بدیهی است انجام آن با سهل انگاری و اغماض ممکن نیست زیرا در این صورت موجب میشود که در خاطر او مسرت و بیداری کشیدن در خوابگاه بهم مربوط و نزدیک شود. از این قبیل موجبات با ایجاد عادت های خوب یا بد دیگری منطبق می گردد تمام این مطالعات هنوز در دوره شیرخوارگی بچه است و لکن اهمیت آن اکنون بسیار است و تقریباً بطور محقق زیادتیر خواهد شد. بدیهی است که تربیت اخلاق باید از آغاز ولادت شروع شود و این محتاج بزیر و روشن و لغو و باطل ساختن بسیاری از روش ها و عملیات دایه ها و مادران جاهل است همچنین واضح و بدیهی است که تعلیمات قطعی را می توان زود تر از آن وقتی که سابقاً خیال می کردند شروع کرد و ممکن است آنرا مطبوع طبع بچه ساخت در حالتی که بر قوه انتباه و توجه او هم فشاری نیآورد. نظریه های تربیتی در سالهای اخیر از این دو جهت تغییر و تعدیل اساسی حاصل کرده است و بنفایج سودمندی که انتظار میرود سال بسال زیادتیر و روشن تر گردد رسیده است. بنابراین من بشرح ذیل یک بحث نسبتاً مفصلی را در موضوع پرورش اخلاقی در دوره شیرخوارگی بچه پیش از آنکه وارد بحث تعلیمات مناصب سال های بعد آن شوم شروع می کنم.

فصل دوم

هدف های تربیت

بیش از اینکه وارد مطالعه این موضوع شویم که تربیت باید بچه نحو باشد بهتر است در مطالبی از قبیل نتیجه ای که می‌خواهیم حاصل کنیم روشن باشیم .

هدف دکتر ارنلد در تربیت « تواضع عقلی » و افتادگی روحی است و این صفتی است که وجودش در « آدم دلیر و جوانمرد »^(۱) « ارسطو رعایت نشده است کمال مطلوب نیچه^(۲) چیزی است غیر از مسیحیت . در نظر کانت نیز چیز دیگر است : زیرا در جائی که مسیح امر و توصیه به محبت می‌کند تعلیمات کانت اینست که عملی وجود ندارد که ناشی از محبت بود و ممکن باشد که واقعاً فضیلت بشمار رود و حتی اشخاصی که در عناصر و اجزاء صفات خوب با هم موافقت دارند در نسبت اهمیت آن با یکدیگر اختلاف پیدا میکنند ، یکی شجاعت را مهم میدانند دیگری معرفت سومی شفقت و چهارمی راستی و درستی . یکی چون بروتوس^(۳) ارشد انجام تکالیف و بجای آوردن وظایف را در مورد دولت فوق محبت خانوادگی قرار میدهد دیگری مانند کنفوسیوس محبت خانوادگی را مقدم میداند تمام این اختلافات همینطور موجب بروز اختلافاتی در امر تربیت میشود ما پیش از اینکه بتوانیم در موضوع تربیت عقیده قطعی که آنرا بهتر و برتر از همه میدانیم پیدا کنیم باید ابتدا نزد خود تصور و ترسیم کنیم که چه نوع شخصی می‌خواهیم بوجود آوریم .

بطور یقین یک نفر مربی اگر بنیای بی برسد که غیر از مطلوب و مقصودش باشد مربی احمقی خواهد بود و نمونه آن اوریاهیپ^(۴) است که محصول و نتیجه تعلیمات یک مدرسه خیره در امر فروتنی بود ولی کاملاً برخلاف آنچه که انتظار

(۱) Magnanimous man .

(۲) Nietzsche .

(۳) Brutus .

(۴) Uriah Heep نامی داستان دیوید کبرفیلد که ظاهراً بسیار متواضع اما باطناً پراز حسد و حسد بود (م) .

میرفت اثر داد اما مربیانی که از همه قادرتر و تواناترند اساساً در قسمت اعظم مقاصد خود توفیق خوبی حاصل میکنند نمونه آن را در ادیب چینی و ژاپونی جدید و ژزوئیت‌ها (اعضاء انجمن مسیح) و دکتر ارتلد و اشخاصی که سیاست آموزشگاههای امریکا را اداره میکنند دیده میشود. تمام اینان در راههای مختلف خود پیشرفت‌های عمده‌ای بدست آوردند نتایج منظوره در این حالات مختلف کاملاً متفاوت بود لکن نتایج مزبور رویهمرفته در اساس خود تحقق حاصل کرده است. بهتر است پیش از اینکه سعی کنیم هدف‌هایی را که برای تربیت لازم و ضرور میدانیم تعیین کنیم چند لحظه در بحث سبک‌های مختلف مزبور بگذرانیم.

تربیت مرسوم و سنتی چینی از بعض جهات کاملاً شبیه اصول تربیت آتن در بهترین روزهای خود میباشد بدین معنی که پسران آتنی ناچار بودند هم‌را را از آغاز تا انجام حفظ کنند پسران چینی نیز ناچار بودند کاملاً روایات کنفوسیوس را بهمان کیفیت ازبر نمایند. آئینیان احترام بخدایان را بنوعی بنابر حفظ ظاهر میآموختند ولی آنرا سدی در راه تفکرات نظری آزاد قرار نمیدادند چینیان نیز بهمین ترتیب بعض آداب و مراسم خاصی که مربوط بتقدیس اسلاف بود فرامیگرفتند بدون اینکه ملزم باشند بموضوع آن تشریفات و رسوم که یادگرفته‌اند معتقد گردند. تشکیک سهل و ساده و مطبوع چیزی بود که از یک چینی تربیت شده انتظار میرفت این فرد چینی باید در هر موضوع بحث و مناقشه کند اما رسیدن بنتائج مثبت و قاطع مطلوب نبود و چیز مسخره و مبتذل بشمار میآمد بسلیقه او آراء باید طوری باشد که بتوان آنرا در موقع شام و ناهار مورد بحث خفیف و لطیفی قرار داد نه اینکه موضوع محاصمه و مجادله را بین اشخاص فراهم کند. کارلایل، افلاطون را یک «آتنی مذهب عالی که مثل اینکه در خانه خودش است در معبد زیون پدیدار میشود» مینامید این صفت مشخص اخیر یعنی «براحتی خانه خود در معبد حاضر شدن» نیز در حکماء چینی وجود دارد در صورتیکه بطور کلی در حکمایی که مولود تمدن عالم مسیحیت میباشند وجود ندارد مگر درجائی که مانند گته از روح یونانی شاداب شده باشند. آتنی‌ها و چینی‌ها

هر دو یکسان آرزو دارند از زندگانی تمتع گیرند و این فکر تمتع آنان با حس لطیف جمال مصفی و تلطیف شده است.

باوجود این بین این دو تمدن یونانی و چینی از نظر این کیفیت که یونانیان عموماً فعال و با نشاط بودند و چینیان تنبل و کم کار تفاوت بزرگی وجود داشت یونانیان فعالیت خود را بعلم و هنر و از میان برداشتن یکدیگر وقف کردند و در تمام این مراحل موفقیت بمسابقه ای بدست آوردند. سیاست و وطن پرستی بقدر میزان فعالیت یونانی میدان عمل پیدا کرد و وقتی که يك سیاستمدار طرد و اخراج بلد میشد سمعته رهبری گروه تبعیدیان و اخراج بلد شدگان را پیدا میکرد و بسرکردگی آنان بزادگاه خود هجوم مینمود، اما همینکه مأمور رسمی چینی مبعوض میگردد و از کار خود برکنار میشد در کوهها گوشه گیری اختیار میکرد و بنوشتن قصائد در لذات و مسرات زندگی روستائی میپرداخت از اینجا واضح میشود که تمدن یونان کاخ خود را ویران و نابود ساخت اما ویرانی و نابودی کاخ تمدن چینی ممکن نبود مگر از خارج باوجود این چنین مینماید که این تفاوتها کلیه مربوط به تربیت نیست زیرا پیروی از تعالیم کنفوسیوس هرگز در ژاپن باین نوع فرهنگ تنبل مذهب شك که مختص ادبای چینی باستثناء اشراف کیوتو بود منتج نگردید.

تربیت چینی ثبات و هنر را بوجود میآورد لکن در حصول ترقی و علم قاصر بود و شاید نتیجه ای که از مذهب شك (Scepticism) انتظار میرود همین است چه که معتقدات مهیج و فریبنده ممکن است یا بترقی منتج گردد یا به بدبختی، اما منتج به ثبات نمیشود علم حتی آنگاه که بعقائد تقلیدی حمله ور میشود برای خود دارای معتقدات خاصی است و بندرت ممکن است در محیط ادبیات مذهب اهل شك رونق و رواج یابد دريك دنیای پراز زد و خورد و ستیزه که در اثر مخترعات تازه بهم نزدیک شده و صورت وحدت بخود گرفته است ملتها برای حفظ خود محتاج بقوه فعالیت اند، بدون علم دموکراسی محال است: تمدن چینی منحصر بعده معدود و نسبت ناچیزی از اشخاص درس خوانده بود و تمدن یونانی بر پایه بردگی قرار داشت باین علل تربیت تقلیدی چین مناسب دنیای تازه نیست و خود چینیان آنرا متروك ساختند بهمین علل

وجود آقاییان درس خوانده از نوع قرن هجدهم که از بعض جهات شبیه ادبای چینی باشند غیر ممکن گردید.

ژاپن جدید بارز ترین نمونه میلی است که در میان تمام دولتهای بزرگ رسوخ و نفوذ وارد و آن میلی است که برپا کردن عظمت ملی را هدف عالی و منظور غائی تربیت میداند. هدف تربیت ژاپنی عبارت از این است که از راه تربیت عواطف هموطنانی بوجود آورد اخلاص مند دولت و از راه کسب دانش و بینش مفید برای دولت کردند. من نمیتوانم بطور کافی مهارتی را که ژاپنیان برای تعقیب این دو هدف بکار برده اند بستم از زمانه که کاروان کشتیهای «کومودرپری» توانست بسوی ژاپن راه یابد ژاپنیان در اوضاع و احوالی بودند که حفظ خودشان برایشان بسیار سخت و دشوار بود. توفیق های آنان صحت اسلوب و متدهای آنان را میرساند مگر اینکه بگوئیم حفظ خود و حراست خویشتمن جرم و تقصیر است اما این را هم باید دانست که فقط اوضاع و احوال خطرناک و یأس آمیز است که میتواند سبکها و متدهای تربیتی آنان را صحیح و درست بداند. و این سبکها و متدها اگر مورد تبعیت ملت دیگری شود که بخطر نزدیک نباشد جرم و تقصیر بشمار میرود. دیانت شینتو^(۱) که در آن هیچ حرف و تردیدی در ژاپن حتی از طرف استادان دانشگاه نیست دارای تاریخی است که باندازه سفر تکوین محل شك و تردید است محاکمه دیتن^(۲) در برابر استبداد روحانیت در ژاپن ناچیز و بی اهمیت است. در آنجا يك استبداد و قساوت اخلاقی دیگری وجود دارد و آن ملیت و حرمت پدر و پرستش میکادو و غیره است و هیچ ژاپنی نباید در هیچيك از این مبادی تردید بکنند بنابراین در آنجا بسیاری از ترقیات امکان پذیر نخواهد بود.

خطر عظیم اینگونه نظام آهنین در اینست که عاقبت بانقلاب بمنزله تنها وسیله

(۱) Shinto.

(۲) دیتن شهری در ناحیه تینی در امریکا است آنجا قانونی وضع شده است مبنی بر اینکه هر معلمی که بدانش آموز خود نظریه ای را که میگوید انسان از سلالة حیوانات دنیا است یاد بدهد محاکمه میشود در سال ۱۹۲۵ یکی از معلمین به همین جهت محکوم شد.

ترقی منجر می گردد و این خطر واقعی است اگر چه آنی و بلافاصله نباشد و تا حد زیادی ناشی از اصول تربیتی آنجاست .

همچنین در ژاپن جدید عیبی است که نقیض عیب چین قدیم است ادباء چینی در شك و تنبلی افراط میکردند و موالید تربیت ژاپنی در یقین و اعتقاد قاطع و جدیت و پشتکار افراط میکردند . البته نباید حاصل تربیت تسایم بشك و یا تسلیم بتصدیق بدون چون و چرا باشد بلکه آنچه که تربیت باید بدست دهد اینست که اشخاص را معتقد سازد که میتوانند تا حدی ولو بصعوبت بمعرفت دست یابند بسیار چیزهایی را که مردم در هر عصری معرفت فرض میکنند ممکن است کم و بیش خطا کرده باشند منتهی اینکه این خطاها را میتوان با بذل توجه و مراقبت و سعی و کوشش اصلاح کرد . مادر موافقی که بمعقدانمان عمل میکنیم باید در مواردی که يك خطای کوچک بيك بدبختی و مصیبت منجر میشود بسیار با حزم و احتیاط قدم برداریم معذالك چاره نیست باید اساس اعمال ما روی معتقدات ما باشد این حال نسبتاً مشکل است زیرا يك درجه عالی از تربیت فکری لازم دارد که از عاطفه صرف خالی باشد لکن با وجود اشکالی که دارد محال نیست زیرا در واقع مزاج علمی است البته معرفت هم مانند چیزهای خوب دیگر دشوار است اما محال نیست . اهل یقین اشکال را فراموش میکنند و اهل شك امکان را انکار مینمایند اینها هر دو اشتباه میکنند و اشتباه آنان همینکه شایع شود موجب مصیبت و فاجعه اجتماعی میگردد .

ژزوئیت ها مانند ژاپنیان جدید دچار اشتباهی شدند و تربیت را تابع مصلحت هیئتی همچون خودشان یعنی کلیسای کاتولیک ساختند اینان ابتدا علاقه ای بخیر مختص شاگرد و دانش آموز نداشتند فقط علاقمنند باین بودند که او را وسیله برای کلیسا قرار دهند . اگر ما شرایع و الیهات آنان را قبول کنیم البته نمیتوانیم از این روشی که اتخاذ کرده اند ملامتشان کنیم : زیرا بدیهی است نجات ارواح از عذاب جهنم از هر چیز دنیوی صرف مهمتر میباشد و بنظر آنان تحقق این امر هم فقط بدست کلیساست کسانی هم که این احکام را قبول ندارند صحت سبک تربیت ژزوئیت ها را برای حصول نتایج مزبور تصدیق خواهند کرد . درست است که این نتایج در بعض

اوقات مانند یوریا هیپ (۱) نامطلوب است و ولتر نتیجه متدهای ژوئیت بود امارو بهمرفته نامدنی طولانی نتیجه ای که منظور آنان بود عملاً حاصل شد :

قسمت اعظم اصلاحات وارونه و معکوس و درهم شکسته شدن پیروان پرستان در فرانسه مربوط بمساعی ژوئیتها بود . آنان برای اینکه باین مقاصد برسند هنر را تابع احساسات قرار دادند و فکر را سطحی و اخلاق را سست کردند ، سرانجام فرانسه بانقلاب کبیر نیازمند گردید تا باین وسیله کشور از شر آنان خلاص و از آثار و اعمالشان پاک گردد . گناه آنان در تربیت این بود که در اثر محبت شاگردان خود تحریک نشده بودند بلکه محرك آنان غایات دور و بعید بود .

سبک د کتر آرند که پیوسته تا امروز در آموزشگاههای عمومی انگلستان نافذ و بقوت خود باقی است عیب دیگری دارد و آن جنبه اشرافیت و اریستوکراسی آنست و هدفش اینست که مردان را برای مقامات قدرت و مناصب عالی و مؤثر مهیا سازد خواه در خود انگلستان یا در اجزاء دور افتاده امپراطوری . بنا بسبک مزبور یک واحد اریستوکراسی اگر بخواهد باقی بماند باید دارای فضائل معینی باشد و برعهده مدرسه است که نهال آنرا در دانش امور بنشانند . مقصود این است که مولود این تربیت باید فعال ، پرهیزکار و تندرست باشد و در معتقدات معینی ثابت و راسخ گردد ، میزان استقامتش عالی باشد و خود را ملزم بداند باینکه در دنیا مأموریت خطیری بهعهده دارد ، این نتایج بحد تعجب آوری تحقق حاصل کرده است ، اما از طرف دیگر برای خاطر این موضوع تقویت ذهن فدا شده است زیرا قدرت ذهن سبب بروز شك میشود ، عاطفه نیز قربانی شده است زیرا عاطفه معارض با فرمانروائی بر نژادها ویا بر طبقات « منحصط » میباشد همچنین شفقت و مهربانی برای لزوم خشونت و سخت گیری ، و خیال برای حصول عزم و ثبات فدا شده است البته دریک دنیائی که تغییر در آن راه ندارد امکان داشت که نتیجه این سبک تربیت یک اریستوکراسی مدامی و همیشگی باشد با محاسن و معایبی مساوی محاسن و معایب اهالی اسپارت اما باید دانست که اریستوکراسی دیگر پسند روز نیست و امروز ملت های زیر دست حتی از

(۱) Uriah Heep .

عاقبت‌ترین و با فضیلت‌ترین فرمانروایان اطاعت نمیکنند. و این امر فرمانروایان را بقساوت سوق میدهد قساوت نیز طغیان و شورش را تشجیع میکند.

مشکلات پیچیده جهان نو بمرور احتیاج بهوش را روز افزون میسازد اما دکنتر ارنلد هوش را قربانی « فضیلت » کرده است ممکن است جنگ و اثر لو را در میدانهای ورزشی انون برده باشیم اما امپراطوری انگلستان در آنجا از دست رفت جهان نو بنوع دیگری از مردم احتیاج دارد که دارای عواطف خیالی بیشتر و نرمی فکری زیاده‌تر باشند و بجرات و جسارت نظیر جرأت و جسارت سگ نوع بولدداگ کمتر معتقد شوند و بمعلومات فنی بیشتر ایمان داشته باشند. مرد اداری آینده باید خدمتگزار هموطنان آزاده خود باشد نه فرمانروای خیراندیش رعایای تحسین-کننده و دوستدار آنان. سنن و تقالید اریستوکراسی که در قسمتهای عالی تربیت انگلیسی رخنه کرده است آفت آن میباشد شاید بتوان این تقالید را تدریجاً کم کرد شاید مؤسسات تربیتی قدیم تر نتوانند خود را با عصر تطبیق و سازگار نمایند. در هر صورت هر کدام باشد من جرأت اظهار رأی در آن باره ندارم.

آموزشگاههای عمومی امریکائی کار دشواری را که هرگز قبلاً کسی بحدّ وسیعی در آن اهتمام و کوشش نکرده بود با موفقیت انجام میدهد: و آن کار دشوار عبارت است از تبدیل مجموعه ای از مردم متباین و غیر متجانس بیک ملت متجانس اینکار بطوری بامهارت انجام یافت و رویهمرفته بقدری خیر است که در موقعی که حساب و سنجش و مقایسه بمیان آید عاملین آن سزاوار مدح و ستایش بسیار خواهند بود لکن امریکا مانند ژاپن در موقعیت خاصی قرار دارد و آنچه را که محیط های خاص درست بداند لازم نیست که مطلوب غائی بشمار رود و در هر زمان و هر مکان از آن متابعت شود. امریکا دارای مزایای خاص و صعوبات خاص است. از جمله مزایای آن عالی بودن سطح سرمایه و فارغ بودن از خطر شکست در جنگ و خالی بودن نسبی از قید و بند های تقالید و سنن موروثی قرون وسطی است. مهاجرین در امریکا شیوع احساسات دموکراسی و مرحله مرقی از صنعت فنی تکنیکی را دریافتند. من تصور میکنم بنا باین دو علت عمده است که تقریباً همگی آنان بیش از وطن اصلی خود

شیفته امریکا گردیدند. اما مهاجرین در حقیقت عادت بدو وطن داشتن را در خود حفظ کردند در منازعات و کشمکشهای اروپا هر کدام با حدت طرفدار آن ملت می‌است که در اصل بدان تعلق دارد لکن فرزندان شان بر عکس کلیه وفاداری خود را نسبت بآن کشوری که پدرانشان از آنجا آمده اند از دست داده و صرفاً امریکائی شده اند. وضع پدران مربوط بمحاسن عمومی امریکاست اما وضع اطفال قسمت خیلی زیادی در اثر تربیت مدرسی قرار یافته است و در این موضوع آنچه که مورد علاقه ماست همان عمل مدرسه و آموزشگاه است تا آنجائی که مدرسه میتواند بر محاسن اصلی و حقیقی امریکا تکیه کند نیازی نیست که تعلیم و وطن پرستی امریکائی را باتلقلین مآخذ و معیارهای پوچ و بی پایه مقرون ساخت لکن در جائی که صحبت از برتری دنیای قدیم بردیای نو است لازم می‌آید که مدارس متدرجاً در نفوس دانش آموزان نسبت بموضوع اصل برتری حقیقی ایجاد نفرت کنند. سطح فکر در باختر اروپا و سطح هنر در خاور آنجا رویهمرفته بالاتر از امریکاست، خرافات دینی در تمام باختر اروپا باستثناء اسپانیا و پرتغال کمتر از امریکاست تقریباً در جمیع کشورهای اروپا فرد کمتر از امریکا در معرض نفوذ و سلطه جمع واقع است آزادی ضمیر او زیاد تر است گویانکه آزادی سیاسیش کمتر باشد از این جهات مدارس عمومی امریکا ضرر میرساند ولی این ضرر را باید تحمل کرد زیرا اساس تعلیم و وطن پرستی صرف است منشأ ضرر در آنجا از همان نوع ژاپن و ژزوئیت است یعنی دانش آموزان را وسیله رسیدن بمقصود میدانند نه اینکه خود آنان به خودی خود عین مقصود باشند بر معلم واجب است که کودک کان خود را بیش از دولت و کلیسای خویش دوست بدارد والا چنین کسی فرد اجلی و نمونه اعلائی معلمی نخواهد بود.

اینکه من میگویم خود دانش آموزان باید اصل مقصود بشمار روند نه وسیله رسیدن بمقصود باشند ممکن است بمن پاسخ دهند که اهمیت در این است که انسان وسیله رسیدن بمقصود باشد نه اینکه خود مقصود بشمار رود زیرا فرد انسان اگر غایت و اصل مقصود باشد همینکه میبرد از میان میرود و فنا میشود اما آنچه را که بعنوان وسیله بوجود میآورد تا آخر زمان باقی میماند. البته این بیان قابل انکار نیست لکن نتیجه ای که از آن میگیرند قابل انکار است. اگر انسان مانند وسیله

باشد ممکن است یا وسیله خیر باشد یا وسیله شر در صورتیکه آثار دور و بعید اعمال انسانی بقدری مبهم و مشکوک است که شخص عاقل هیچوقت میل ندارد آنها را بحساب خود بگذارد برای اینکه گفتارمان جامع باشد ناچار یادآور میشویم که افراد نیک آثارشان نیک است و افراد بد آثارشان بد. اما البته این هم يك قانون طبیعی تغییر ناپذیر نیست مثلاً يك مرد بد ممکن است ستمگری را بقتل برساند از این جهت که ستمگر مزبور از جنایتهای آن مرد اطلاع پیدا کرده و تصمیم بکیفر او گرفته است اثر عمل این قاتل ممکن است خوب باشد ولو اینکه خودش و عملش هر دو بد بوده است باوجود این قاعده جامع عمومی اینست که يك جماعتی از مردان و زنان که ذاتاً نیک اند آثارشان بهتر و برتر از آثار جماعتی خواهد بود که از افراد نادان و زشت کردار ترکیب یافته است صرفنظر از اینگونه ملاحظات، کودکان و جوانان فرق بین کسانی که خیر حقیقی آنان رامیخواهند با کسانی که آنان را برای انجام بعضی نقشه ها بمنزله مواد خام بکار میبرند از روی غریزه احساس میکنند. اگر معلم در محبت ناقص باشد نه اخلاق و نه هوشمندی هیچیک نمیتواند ناحدود خاص خود بخوبی و آزادی رشد و نمو پیدا کند و اینگونه محبت های ناقص بطور اصلی و اساسی مثل اینکه بالذاته هدف باشد در عواطف کودک قائم میگردد. همه ما درباره خود چنین عواطف و احساساتی داریم. ما چیزهای خوب را برای خودمان میخواستیم بدون اینکه اول جویای دلیلی باشیم مبنی بر اینکه دست یافتن ما بر این چیزهای خوب به تحقق بعضی مقاصد بزرگمان کمک خواهد کرد.

هر پدر و مادری که در شفقت و عواطف حال عادی دارد باز درباره کودکان خود چنین احساساتی دارد. پدر و مادر برای فرزندان خود طالب رشد و نمو و نیرو و تندرستی و موفقیت در آموزشگاه و غیره اند کاملاً بهمان طریقی که طالب خیر برای خودشان هستند. لازمه توجه و اهتمام باینگونه مسائل این نیست که شخص از خود دست بردارد و انکار ذات کند همچنین برای انطباق با قواعد عدل کامل نیست این غریزه پدری همیشه محصور بفرزندان مخصوص خودش نیست بلکه این غریزه در صورت انتشار خود باید در هر انسانی که میخواهد معلم خوبی برای پسران و دختران خردسال

باشد وجود داشته باشد و هر قدر که دانش آموزان بزرگتر شوند اهمیت این غریزه کمتر میگردد. ولیکن کسانی که واجد آن میباشند فقط همانها هستند که میتوانند برای وضع برنامه‌های تربیتی مورد اعتماد قرار گیرند و آنانی که یکی از مقاصد تربیت ذکور را در این میدانند که مردانی بوجود آید مایل بکشتن و کشته شدن برای مقاصد پوچ و بی معنی بطور آشکار در احساسات و عواطف پدران ناقص میباشند معذالك در تمام کشورهای متمدن سوای دانمارك و چین اختیار تعلیم و تربیت در دست اینگونه اشخاص است اما تنها کافی نیست که مربی اطفال را دوست بدارد بلکه همچنین لازم است علو مرتبت انسانی را بدرستی ادراک کند. گربگان شکار موش و بازی کردن با آن را به بچه‌های خود یاد میدهند، طرفداران سیاست نظامی (Militarists) نیز همین امر را به بچه‌های انسان میآموزند. گربه بچه‌های خود را دوست میدارد اما دیگر بموش محبتی ندارد طرفدار روح نظامی ممکن است پسر خود را دوست بدارد اما پیسران دشمنان کشور خود علاقه‌ای ندارد حتی آنانی که جمیع عالم بشری را دوست میدارند ممکن است از تصوّر غلط حیات نیک دچار خطا شوند بنا بر این من سعی میکنم قبل از اینکه باین موضوع ادامه دهم فکر خود را بیان کنم که مقصود من از علو در مرد وزن چیست. صرف نظر از اینکه عملی باشد یا نباشد و یا بوسیله روشها و متدهای تربیتی میتوان آنرا بوجود آورد یا نه، زیرا چنین تصویری بعداً بدرد ما خواهد خورد یعنی وقتی که میخواهیم جزئیات تربیت را در نظر بگیریم بآن جهت که مایل هستیم قدم برداریم معرفت پیدا میکنیم.

ما باید نخست بین بعض صفاتی که وجودش در عده‌ای از مردم مطلوب است با صفات دیگری که مطلوب همه مردم است فرق و امتیازی قائل شویم. ما با اشخاص هنر پیشه احتیاج داریم اما همینطور هم به مردان علم محتاج هستیم. بر رجال بزرگ اداری نیز نیازمندیم همانطور هم بشخص زن و آسیابان و نانوا نیاز داریم، صفاتی که موجب مردان بزرگ و ممتاز در جنبه خاص است طوری است که ممکن است اگر جنبه عمومی پیدا کنند نامطلوب شود نمود توصیفی که شلی^(۱) از عادات یکنفر شاعر در کار

(۱) Schelley.

روزانه اش کرده است ممکن است برای شاعر قابل تمجید باشد و لکن آن عادات برای کارمند پست دلپذیر نیست و لذا ما نمیتوانیم تربیت را بقالبی درآوریم که همه کس را مزاج شاعری ببخشد لکن بعضی صفات است که مطلوب همه مردم میباشد و همانهاست که در این مرحله مورد نظر من قرار میگیرد .

البته من بین مزایا و خصال پسندیده مرد و زن فرقی نمیگذارم . درست است که تا يك ميزان معینی مشغله آماده کردن ، برای زن کسه ناچار است مراقبت بچه های کوچک را بهعهده داشته باشد مطلوب است و لکن اینهم شبیه اختلافی است که بین دهقان و آسیابان وجود دارد که بهیچوجه اساسی نیست و در سطح کنونی ما محتاج ملاحظه نمیشد .

من چهار صفت تمیزه را که بنظرم باهم اساس کمال اخلاقی را تشکیل میدهد میگویم : و آن عبارت است از مایه و نیروی حیات ، شجاعت ، حساسیت ، و هوش ، من نمیگویم که این فهرست کامل است لکن گمان میکنم راه خوبی برای ما پیش خواهد آورد و بیشتر عقیده راسخ دارم که ممکن است بوسیله توجه خاص برشد و نماء بدن و عاطفه و ذهن صفات مزبور را شایع و عمومی کرد . و هر يك از آنها را بنوبه خود مورد بحث قرار خواهیم داد مایه و نیروی حیاتی بیش از اینکه خاصیت عقلی باشد يك صفت خاص فیزیولوژی است و احتمال کلی اینستکه این نیروی حیاتی همیشه در جائی وجود دارد که صحت تام و تمام موجود است لکن هر قدر سنین عمر زیادتر شود آن قوه بیشتر رو بزوال میرود و تدریجاً کم و کاست میگردد تا در اوان پیری نابود میشود اما در اطفال سالم و نیرومند بسرعت رو بافزایش سیر میکند تا بعد اعلای خود برسد و این قبل از وقتی است که سن طفل بمرحله ورود بآموزشگاه برسد پس از آن در اثر تربیت رو بنقصان میگذارد . البته هر جا که نیروی حیات باشد در آنجا لذت احساس زنده بودن وجود دارد صرف نظر از هرگونه محیط دلپذیر ، این قوه نشاط و شادمانی را افزون ورنج را کم میکند و استفاده کردن از هر واقعه و هر اتفاق را بر انسان آسان میسازد و باین ترتیب تن را که اساس عقل سالم است رشد و ترقی میدهد . افراد بشر مایل اند که در خود مستغرق شوند و قادر نیستند آنچه که می بینند و میشنوند

علاقه‌مند گردند و یا بجیزی خارج از جلد و محیط خودشان دل بیندند و این برای آنان بدبختی بزرگی است زیرا آنان را برحمت و دردرس و بدترین وسوسه و اندوه گرفتار میسازد همچنین ستم‌مهرگی است که نمیگذارد شخص نافع باشد مگر درحالات بسیار نادر نیروی حیات اهتمام و دلبستگی را در مورد عالم خارجی رشد میدهد همچنین توانائی بر اعمال سخت را افزون میسازد. بعلاوه شخص را از حسد برکنار میدارد زیرا انسان را در زندگانی بهجت و خوشی میبخشد و این از بهترین محسنات آنست چون که حسد یکی از سرچشمه های بدبختی و ذلت انسان میباشد البته بسیاری از صفات زشت بانروی حیات جور درمیآید مانند صفاتی که دربر است همینطور بسیاری از صفات پسندیده نیز با فقدان آن سازگار و مناسب اند: مثلاً نیوتن و لاک مایه و نیروی حیاتی شان ضعیف بود و اگر این دو نفر صحت بهتری داشتند از صفت بیحوصلگی و حسد درامان بودند. شاید هم اگر نیوتن خوش بنيه بود و توانائی این را داشت که از لذات و مسرات عادی بهره ور شود محاذلات او با لایب نیتز که ریاضیات انگلستان را برای مدت صد سال تباه ساخت صورت نمیگرفت. باوجود آنکه برای نیروی حیاتی قیودی است معذلك من آنرا در زمره صفاتی قرار میدهم که داشتن آن بر هر فردی فرض است.

شجاعت یعنی درمیان صفت در فهرست ما دارای صور متعدد است و همه آنها مبهم میباشد نبودن ترس يك چیز و توانائی تسلط بر ترس چیز دیگر است. نبودن ترس بنوبه خود چیزی است در زمانی که ترس معقول باشد، و چیز دیگر است زمانی که بیجا و غیر معقول باشد. واضح است نداشتن ترس بیجا و غیر معقول پسندیده میباشد و همینطور است توانائی تسلط بر ترس اما نبودن ترس معقول امری است که مورد تأمل میباشد باوجود این من این مطلب را عقب میاندازم تا درباره صور دیگر شجاعت گفتگو کنم.

ترس بیجا و غیر معقول تأثیر فوق‌العاده زیادی در حیات عاطفی غریزی اکثر مردم دارد در صورت مطلوب خود مانند توهم زجر و آزار یا آشفته‌گی و اضطراب به سخت مورد معالجه پزشکان بیماریهایی روحی واقع میشود. اما ترس بصورت‌های سبک،

و ملایم، در میان عده ای از عقلا که سالم بشمار میروند شیوع دارد و يك واهمه کلی هم در عموم هست که در اثر آن خطرهایی که در اطراف و جوانب است احساس میکنند و یا بعنوان صحیح تر يك « اضطراب » وجود دارد و يك نوع ترس از چیزهایی است که خطرناك نیستند مانند ترس از موش و عنکبوت^۱.

از آنچه گذشت اینطور بتصور میآید که بسیاری از ترسها غریزی است در صورتیکه اغلب محققین کنونی این موضوع در آن شك دارند.

ظاهراً چند نوع ترس غریزی وجود دارد مانند ترس از صدا های بلند لکن عده بیشتر و بسیار ترسها ناشی از حوادث و تجاربی است که برای انسان پیش آمده است و یا اینکه در نتیجه القاء است دلایلی هست که میرساند احساس ترس عادی ذی فکار از دشمنان خود ترس فطری نیست بلکه این ترس را از بزرگتران خود اخذ میکنند. زیرا مردم در موقعی که این طبقه حیوانات را شخصاً پرورش میدهند چیزی از اقسام ترسهایی که در نوع آن حیوان شیوع دارد نمی بینند. منتهی اینکه ترس فوق العاده مسری است: بچه ها آنرا از بزرگتران خویش حتی موقعیکه آن بزرگتران ظاهر ساختن ترس خود را احساس نمیکند فرا میگیرند. اطفال خیلی زود در اثر تلقین ترسی را که در مادران و دایگان وجود دارد تقلید میکنند. مردان تا امروز هم ترس و وحشت بیجا و نامعقولی که در زن وجود دارد برای او یکنوع جاذبیت میداند زیرا همین ترس است که بمردان میدان میدهد خود را بمنزله حامی و نگاهبان زن جلوه گر سازند بدون اینکه از این راه بهیچگونه خطر واقعی مواجه شوند لکن پسران این مردان ترس و وحشت را از مادران خود کسب کرده اند اما بعد مورد تربیت و تمرین واقع شده اند تا باز آن شجاعتی را که اگر پدرانشان طالب تحقیر مادرانشان نبودند هرگز از دست نمیدادند دوباره بدست آورند. زبانی که از انقیاد زنان حاصل میشود از حساب خارج است و این قضیه ترس اگر چه يك مثلی است که در اینجا اتفاقاً پیش آمده ولی بهر حال مطلب ما را تا اندازه ای روشن میکند.

(۱) در موضوع ترس واضطراب در کودکی فصل ۳۵ کتاب ویلیم اشترن بنام روانشناسی اوایل کودکی « (چاپ جرج ال وانونین ۱۹۲۴) را مطالعه نمائید.

من اکنون در این صدد نیستم که در متد هائی که بوسیله آن میتوان ترس و اضطراب را بحداقل رسانید بحث کنم و این موضوعی است که بعد بسراغ آن خواهم رفت. معذلك يك سؤالی در این مرحله پیش میآید و آن اینست که آیا ما میتوانیم در علاج ترس فقط بوسائل منبع قانع شویم یا اینکه باید راه علاج شافی تر و اساسی تری پیدا کنیم؟ اشراف (اریستو کرات ها) بحکم سنن و تقالید طوری بار آمده اند که ترس و وحشت نشان ندهند در حالتی که ملت های محکوم و طبقات و زنان زیر دست را در جهان مانند تشویق و ترغیب میکنند. امتحان شجاعت روش بیرحمانه بود از این قرار مرد نباید پشت بدشمن کند، واجب است در ورزشهای « مردانه » زبردست و استاد باشد در مواقع آتش سوزی، غرق شدن کشتی، حدوث زلزله و غیره باید تملك نفس و حاکم بودن بر خویشتن را از دست ندهد، نباید فقط هم خود را بانجام کارهای صواب منحصر بکند بلکه باید از رنگ باختن و لرزیدن و نفس نفس زدن در اثر ترس یا هر حالت دیگری که نشانه ترس و هراس باشد دوری بجوید. تمام اینها بنظر من بسیار مهم است من میل دارم که شجاعت در تمام ملتها در تمام طبقات و در هر دو جنس زن و مرد ریشه بدواند اما اگر در این موضوع متدی را که قبول میکنیم متد منع باشد عاده مفاسدی هم در عمل همراه آن خواهد بود ترس و وحشت از تنگ و رسوائی همیشه سلاح فعالی در ایجاد مظاهر شجاعت است ولی در حقیقت سبب کشمکش بین اقسام ترس میباشد در این منازعه چنین امیدمیرود ترس داشتن از خشم مردم و محکوم شدن در برابر افکار عامه زورمندتر و غالب تر باشد.

دراوان کودکی پیوسته با این عبارت بمن پند میدادند « همیشه راستگو باش مگر وقتی که از چیزی بترسی ». اما من نمیتوانم این استثناء را جایز بدانم زیرا باید بر ترس غلبه کرد نه تنها در عمل بلکه در شعور و نه تنها در شعور عاطفی بلکه در لاشعور هم باید بر آن مسلط گشت. غلبه ظاهری بخش بر ترس که موجب قرضیه عرف اریستو کراسی است ترس را رها میکند که در نهانی بعمل پردازد و عکس - العمل های زشت پیچیده که مردم نمیدانند نتیجه ترس است تولید نماید. من از « صدمه بمب » که ربط آن با ترس واضح و آشکار است در اینجا نمیتوانم چیزی

بگویم - بلکه بطور کلی از سلسله زجر و ستم و جورى که طبقه فرمانروا برای حفظ قدرت و نفوذ خود بآن متشبث میشوند بحث میکنم . و قتیکه اخیراً يك افسر انگلیسی در شانکهای فرمان داد که یکمده محصل چینی بی اسلحه را بدون خبر از پشت بگداوله ببندند بدیهی است این عمل ناشی از ترس او بوده است حال او کاملاً مانند حال يك سرباز فرارى از جنگ است اما اریستو کراسی های نظامی انقدرها باهوش نیست که پی ببرد منشأ اینگونه اعمال در روحیات است و آنان خیال میکنند اینکارها نشانه عزم و روح درست است .

از نظر روانشناسی و فیزیولوژی ترس و خشم دو حسی هستند کاملاً متشابه ؛ مردی که خشمگین میشود فاقد نوع عالی شجاعت است ، قساوتی که در موقع از میان برداشتن طغیان سیاه پوستان و شورش یاغیان کمونیست و جنبش های دیگری که اریستو کراسی را تهدید کند بظهور و بروز میآید زاده جبن است و سزاوار همان تحقیری است که عادةً درباره صورتهای بارزتر این رذیله روا میدارند بعقیده من میتوان مردان و زنان عادی را طوری تربیت کرد که قادر شوند بدون خوف و هراس زندگی کنند . تا بحال فقط عده کمی از دلاوران و قدیسین توانسته اند بچنین وضعی زندگانی کنند اما باید دانست دیگران هم اگر راهنما پیدا کنند میتوانند زندگانی خود را باینصورت در آورند .

برای حصول شجاعت که از راه منع ترس نباشد باید یکمده عوامل باهم جمع شود و ما در این موضوع از کم اهمیت ترین آنها شروع میکنیم : تندرستی و مایه و نیروی حیات اگر هم ضروری نباشد معذک خیلی مؤید شجاعت است تمرین و مهارت در هنگام خطر بسیار پسندیده است لکن وقتی که ما شجاعت را از جنبه عمومی آن مورد مطالعه قرار دهیم نه از جنبه های خاص بيك چیز های مهمتر و اساسی تری احتیاج پیدا میکنیم یعنی محتاج هستیم که اصل رعایت شخص خود (self respect) و نظر غیرشخصی بزندگانی را باهم ترکیب کنیم .

اکنون از اصل رعایت شخص خود شروع میکنیم . بعضی اشخاص روی ادراك ندای باطن خود زندگی میکنند در صورتیکه بعضی دیگر فقط آینه تمام نمای

احساس‌ها و گفتارهای همسایگان و اطرافیان خود میباشند این طبقه از مردم هرگز ممکن نیست دارای شجاعت حقیقی گردند: اینان از تمجید و خوش آمد اشخاص نسبت بخود بی‌نیاز نیستند و همیشه بیم این را دارند که مبدا آنرا از دست دهند. تعلیم « فروتنی و افتادگی » که چنانکه گذشت میباید مطلوب بنظر آید وسیله ایجاد صورت مسخ شده همین رذیله است « فروتنی و افتادگی » اصل رعایت شخص خود را پایمال میسازد اما میل احترام و توجه بسدیگران را از میان نمیدرد فقط این حالت یعنی فروتنی و شکسته نفسی ظاهری را برای تحصیل عزت و اعتبار وسیله قرار میدهد و این باعث ریا و نلیس و افساد غریزه است. بکودکان خضوع و افتادگی بی‌جهت میاموزند این کودک وقتی که بزرگ شدند این رفتار را از دیگران میخواهند. میگویند کسانی که یاد گرفته‌اند چگونه باید خاضع و مطیع بود فقط همانها میدانند چگونه باید فرمان داد. آنچه را که من نشان میدهم اینست که هیچکس نباید یاد بگیرد که چگونه اطاعت کند و هیچکس نباید برای فرمان دادن تلاش کند. البته مقصود من این نیست که در موارد همکاری اجتماعی پیشوایانی وجود نداشته باشد بلکه منظور من اینست که سلطه و قدرت این پیشوایان باید نظیر قدرت و نفوذ سردهسته‌های بازی فوتبال باشد که افراد بارغبت و میل تمام برای رسیدن بمقصد مشترك خود مطیع فرمان آنان میباشند. مقاصد ما باید از خود ما و برای خود ما باشد نه اینکه از خارج بما تحمیل شده باشد و مقاصد ما هم نباید هرگز اجباراً بر دیگران تحمیل شود مقصود من از اینکه میگویم هیچکس نباید فرمان بدهد و هیچکس هم نباید اطاعت کند همین است.

در اینجا چیز دیگری برای عالی‌ترین شجاعت لازم است و آن چیزی است که من اکنون آنرا بعنوان « نظری بر حیات غیر شخصی » خواندم. مردی که تمام بیم و امیدش در اطراف شخص خودش دور میزند نمی‌تواند با متانت و خونسردی با مرگ روبرو شود زیرا هرگز تمام عالم عواطف و احساسات او را نیست و نابود میسازد در این جا بار دیگر با سنتی روبرو میشویم که ما را سخت وادار میسازد طریق آسان و ارزان منع را بگیریم: یعنی اینکه بر قدیس واجب است که بیاموزد چگونه ترك

نفس کند و بدن را ریاضت دهد و از لذت‌های غریزی چشم‌پوشد البته می‌تواند اینها را عمل کرد اما نتایج خوبی دربر ندارد قدیس معتکف در جائی که لذات را بر خود حرام سازد البته خیلی آسان‌تر است که بر دیگران نیز حرام بداند اما حسد در نهان پافشاری میکند و او را باین عقیده میرساند که تحمل رنج انسان را علو مقام میدهد پس تحمل آن بر مردم مشروع میباشد و این موضوع ارزش اشیاء را معکوس و دگرگون میسازد: هر چه که خوب است بنظر بد می‌آید و هر چه که بد است خوب جلوه میکند. منشأ تمام مضرات اینست که ما زندگی خوش را از راه اطاعت اوامر سلبی و منفی میجوئیم نه از راه توسعه و پرورش تمایلات طبیعی و غریزی. بعض چیزها در سرشت انسانی وجود دارد که ما را بدون تلاش و کوشش بماوراء وجود خود هدایت میکند عمومی ترین آن محبت است خصوصاً محبت پدری است که در بعضی مردم بقدری جنبه عام پیدا میکند که حتی تمام جنس بشر را مشمول مینماید، دیگر معرفت است. دلیلی نیست که فرص کنیم کالیلو عاشق خیر و نیکو کاری بود معذالک این شخص در زندگی گمانی مقصدی داشت که مرگ هم آنرا از بین نبرد یکی دیگر هنر است لکن در حقیقت انسان هر نوع علاقه ای به چیزی خارج از محیط جسم خود پیدا کند حیانش بهمان اندازه جنبه غیر خصوصی و غیر شخصی حاصل میکند ولو اینکه این امر بنظر بعضی اشخاص تناقض باشد يك مردی که دایره اهتمامش روشن و وسیع باشد بقدر آن تیره بخت مالیخولیائی که دایره اهتمامش فقط در حدود درد و رنج مخصوص خودش میباشد ترك زندگی برایش سخت و دشوار نیست و از اینجا شجاعت کامل در مردی یافت میشود که اهتمام او متعدد است و احساس میکند باینکه وجود او جزء کوچکی از دنیاست نه برای تحقیر خودش بلکه برای بالا بردن ارزش ماوراء خودش و این احساس وقتی حادث میشود که غریزه آزاد و هوش فعال باشد از اتحاد این دو عامل، جامع بودن نظر، رشد و نمو پیدا میکند بطوریکه شخص فرو رفته در شهوات و مرد زاهد هر دو از آن بی خبر و عاری هستند و در يك چنین نظر جامع مرگ شخص امر ناقابل و بی اهمیتی تلقی میشود این چنین شجاعتی سلبی و منع گردنی نیست بلکه ایجابی و غریزی است و شجاعت بدین معنی

ایجابی است که من آنرا باعتبار عناصر اساسی در سنجایی کامل مینگرم .

حساسیت که در فهرست ماصفت سوم میباشد بیک معنی اصلاحی شجاعت صرف است . رفتار شجاعت آمیز برای مردی که عاجز از درك خطر ها میباشد سهلتر است ولیکن اینگونه شجاعت ممکن است غالباً احمقانه باشد مانمی توانیم بهیچ يك از طریقه های عمل که تابع چهل یا فراموشکاری باشد رضایت دهیم : زیرا اساس آنچه که مطلوب است رسیدن باقصی حد ممکن معرفت ادراك میباشد وقتی که سخن از ناحیه عرفان می رود هوش نیز ملازم آنست حساسیت بمفهومی که من از این لفظ قصد میکنم متعلق بعواطف است . تعریف نظری و تئوری صرف آن این خواهد بود که شخص وقتی از ناحیه عاطفه حساس است که محرکات و منبهات متعددی عواطف او را تولید و تحریک نماید و لکن از نظر کلی لازم نمیآید که صفتی نیک باشد اگر بنسب بود حساسیت نیک باشد آنوقت لازم میآید که عکس العمل عاطفی بیک مفهومی مناسب و مقتضی باشد : و حال آنکه آنچه که مطلوب است شدت عاطفه نیست . آن صفتی که مقصود من است آنستکه انسان چه از جنبه خوشی و یا جنبه رنج بوسیله بسیاری چیزها یا چیزهای صواب متأثر گردد و من سعی میکنم شرح دهم که چیزهای صواب چیست نخستین قدمی که بیشتر کودکان در حوالی سن پنج سالگی خود برمی دارند عبارت از اینست که از لذت های حسی صرف مانند خوراك و گرمی بجاور آن یعنی لذت های ناشی از محاسن اجتماعی انتقال می یابند این سرور و لذت بمجرد اینکه بوجود آمد بسرعت توسعه و نمو پیدای کند : هر کودک تمهید و ستایش را دوست می دارد و از سرزنش و نکوهش اکراه و نفرت دارد عادهً رغبت شخص در اینکه مردم او را نیک بدانند یکی از محرکات نافذ و مسلط است و در سراسر زندگی باقی خواهد بود و آن واقعاً از جهت اینکه چون محرکی برای رفتار پسندیده و بسان مانعی در برابر افعال زشت است ارزش بسیاری دارد و اگر ما در تحسین ها و تمجیدهای خود دانایان و عاقلتر بودیم سود و ارزش آن خیلی بیشتر میشد اما تا وقتی که آن عده پهلوانان و قهرمانانی بیش از همه مورد مدح و ستایش قرار میگیرند که عده کثیرتری از مردم را کشته اند ، حب تحسین و تمجید نمیتواند بتنهایی برای حیات نیک کافی باشد .

مرحله دوم در نشوء و نماء نوع مطلوب حساسیت رافت است اینچا يك رافت و همدردی طبیعی محض وجود دارد: مانند گریستن كودك در موقعی که برادر یا خواهرش گریه می کند. من گمان می کنم این حال زمینه نشو و نماهای دیگری را در این راه آماده میسازد. دو توسعه ای که لازم می باشد عبارتند اول از حس رافت حتی وقتی که آن رنجور و آزرده مورد محبت خاصی نباشد دوم حس رافت در موقع اطلاع یافتن از حدوث مصیبت و لواینکه مشهود نباشد. این توسعه دومی تا حد زیادی وابسته بهوش است و این نه تنها ممکن است فقط تا حدود رافت با مصیبت که بطور روشن و موثر بهمان کیفیت داستان های خوب تصویر شده است برود بلکه ممکن است از طرف دیگر بعدی برود که انسان بوسیله احصائیات (۱) بتواند تحت تحريك عواطف در آید. این استعداد بر رافت مطلق همانقدر که کم است بهمان اندازه هم مهم می باشد. تقریباً هر انسانی همینکه ببیند دوستدار خود بمرض سرطان گرفتار شده است دچار تأثر عمیقی می گردد. اکثر مردم وقتی که در بیمارستان ها درد ورنج بیمارانی را که نمی شناسند می بینند متأثر میشوند. باوجود این وقتی که آنان میخوانند که نسبت تعداد افراد مرده از سرطان چنین و چنان است تأثرشان عادةً فقط روی ترس شخصی موقتی است از این جهت که مبدا خودشان یا عزیزانشان باین بیماری دچار شوند همین حال در موقع جنگك صدق میکند: مردم وقتی که اعضاء بدن پسر یا برادرشان قطعه قطعه شود جنگك را هولناك و وحشت آور می دانند اما جائی که اعضاء يك میلیون مردم باید قطعه قطعه شود آنرا دیگر يك میلیون مرتبه هولناك تر نمی دانند. يك مردی که در معاملات و روابط شخصی خود با اشخاص سر تا پا شفقت و موافقت بوده است ممکن است در آمد خود را از اغوا و تحريك بجنگك و یا از شکنجه دادن اطفال در کشورهای (عقب مانده) تأمین کند. تمام این ظواهری که مأنوس ماست مربوط است باینکه يك محرک فکری محض حس رافت را در بیشتر مردم بر نیانگیخته است و اگر علاج این حال امکان یابد بدیها و زشتیهای جهان نو بنسبت عظیمی از میان خواهد رفت علم قدرت و توانائی ما را برای تأثیر در حیات ملت های دور دست

بسیار افزون ساخته است بدون اینکه بر میزان رأفت ما در باره آنان بیفزاید فرض کنید شما در شرکتی که در شانکهای پنبه فراهم می کند صاحب سهم باشید شما ممکن است يك مرد کاسبی باشید که برای بکار انداختن سرمایه غیر از اینکه در امر مشاوره مالی وارد شوید کار دیگری نمی کنید در اینصورت نه شانکهای و نه پنبه هیچیک مورد علاقه شما نیست فقط آنچه که علاقه دارید سهم خودتان است از منافع، با وجود این شما جزئی از قوه ای میشوید که کشتار مردم بیگناه را رهبری می کند و اگر کودکان چینی بکارهای سخت خطرناک و غیر طبیعی مجبور نمیشدند منافع سهم شما از میان میرفت البته شما اهمیت نمیدید زیرا هرگز آن کودکان را ندیده اید انگیزه فکری هم درین نبوده است که شما را تکان دهد این است علت اساسی اینکه چرا استثمار صنعتی اینقدر سخت دل و بیرحم است و چرا ظلم و ستم بر نژاد های مغلوب تجویز میشود. البته تربیتی که نتیجه اش بوجود آوردن حساسیت در برابر انگیزه های فکری باشد اینگونه چیزها را محال و ممتنع میسازد.

حساسیت معرفتی Cognitive sensitiveness که باید آنرا هم مشمول بحث قرار داد تقریباً همان عادت مشاهده است که ارتباط و بستگی آن با هوش بنظر طبیعی می آید اما حساسیت جمال Aesthetic Sensitiveness یکمده مسائل را پیش می آورد که من نمیخواهم در این مرحله وارد بحث آن شوم ولذا من بصفت آخرین از چهار صفتی که شماره بندی کرده ام یعنی هوش میپردازم.

یکی از بزرگترین عیوب اخلاق تقلیدی عبارت است از اینکه هوش را کمتر از مقام واقعی آن قدر و منزلت نهاده اند یونان این خطا را مرتکب نشد لکن کلیسا مردم را هدایت باین اعتقاد کرد که سوای فضیلت هیچ چیز دیگر قابل اهمیت نیست و فضیلت هم در نظر آنان عبارت بود از احتراز از فهرست مخصوص اعمالی که بر آنها عنوان « کناه » داده شده بود مادام که این روش برقرار است محال است بتوان مردم را وادار کرد که بفهمند هوش بیش از فضیلت تصنعی و اصطلاحی و قرار دادی عامل خیر است. وقتی که من از هوش گفتگو میکنم هر دو هم معرفت و هم قابلیت دریافت آنرا نیز بدان ضمیمه میکنم و این دو در واقع رابطه محکمی باهم دارند اشخاص بزرگ

و بالغین جاهل قابل تعلیم نیستند مثلاً از قبول آنچه که علم در موضوعاتی از قبیل بهداشت و تغذیه میگوید کاملاً عاجزند هر قدر که مرد بیشتر مطلب آموخته باشد کسب دانش و ازدیاد آن برای او بیشتر آسان میشود و این فرض هم هست که تعلیم او با روحی نبوده است که منجر بتصدیق بدون چون و چرا شود. مردم نادان هرگز بتغییر عادات عقلی خود مجبور نشده اند و چنان جمود پیدا کرده اند که راه و رسمشان تغییر ناپذیر گردیده است تنها موضوع این نیست که آنان درجائی که باید شک و تردید کنند زود باور و ساده لوح میشوند بلکه درجائی هم که باید باور کنند دیر باور و شك میگردند شکی نیست که کلمه «هوش» مخصوصاً بقابلیت و استعداد برای تحصیل معرفت بیشتر دلالت دارد تا معرفتی که قبلاً بدست آمده است. لکن من عقیده ندارم که این استعداد جز با تمرین بوسیله دیگری حاصل شود و حال آن همچون حال استعداد و قابلیت پیانو زن و بند باز (اکروبات) ماهر میباشد البته امکان دارد که معلومات را بطریقی که هوش را پرورش ندهد بدست داد و این نه تنها امکان دارد بلکه هم آسان است و هم شایع. اما من عقیده ندارم که تربیت هوش بدون بخشیدن معلومات یا بهر حال بدون تهیه اسباب تحصیل معرفت امکان داشته باشد. و بدون هوش ممکن نیست جهان تازه مرکب ما باقی و برقرار باشد تا چه رسد باینکه ترقی و پیشرفت هم بکنند بنا بر این من رشد و نمودادن هوش را یکی از بزرگترین مقاصد تربیت میدانم این سخن شاید خیلی عادی بنظر آید اما در واقع اینطور نیست. میل تلقین بدانش آموزان که چه عقائدی صحیح و معتبر است غالباً مربیان را وادار کرده است که نسبت به تربیت هوش بی اعتنا و بی اهتمام باشند برای روشن شدن مطلب لازم است که هوش را دقیق تر تعریف کنیم تا اینکه برای ما مکشوف شود که عادات عقلی لازمه آن کدام است برای این مقصود من فقط استعداد تحصیل معرفت را مورد نظر قرار خواهم داد نه معرفت موجود فعلی را که باید حتماً در ضمن تعریف هوش قرار گیرد.

اساس عزیزی حیات عقلی حس کنجکاو است که بصورت ابتدائی خود در میان حیوانات دیده میشود هوش طالب يك حس کنجکاو زیرکانه است لکن باید از نوع

معین باشد. نوعی که دهقانان مجاور را و ادارمی کند پس از فرا گرفتن تاریکی کوشش نمایند از خلال پرده ها بدقت نگاه کنند ارزش بسیار ندارد انتشار غیبت و سخن چینی منبعث از علاقه مندی بکنجکاوی و کسب اطلاع نیست بلکه ناشی از خباثت و بد خواهی است هرگز نمی بینیم کسی که زبان بغیبت از دیگران میگوید و لذا خصائل نهانی يك نفر را ذکر کند بلکه فقط از عیوب نهائی اوسخن میگوید و لذا اغلب غیبت ها نادرست است و مردم از تصدیق کردن آنها احتیاط میکنند لکن آن کنجکاوی که اسمش با معنایش صدق کند منبعث از علاقه داشتن واقعی بکسب اطلاع و معرفت است. شما میتوانید این انگیزه را در صورت معتدل خالص خود در گربه ببینید که چگونه همینکه باطاق ناشناس و بیگانه آورده میشود همه گوشه ها و اطراف آنجا و يك يك اثاث اطاق را بو میکند. این حال همچنین در اطفال هم می بینند که وقتی در جعبه یا گنجه ای که اطفال همیشه آنرا معمولاً بسته دیده اند گشوده میشود چگونه با اشتیاق تمام بآن میپردازند. حیوانات، آلات و افزارها، طوفان های توام با رعد و انواع کارهای دستی حس کنجکاوی اطفال را برمی انگیزد، تشنگی آنان برای کسب اطلاع و معرفت طوری است که هوشمندترین اشخاص بالغ را شرمسار میسازد این انگیزه متناسب با افزایش سنین عمر ضعیف و ضعیف ترمی گردد تا اینکه عاقبت بجائی میرسد که آنچه نا مأنوس است موجب نفرت و بیزاری میشود بدون اینکه کمترین رغبتی بکسب اطلاعات و معرفت درباره آن وجود داشته باشد. اینست آن مرحله ای که مردم اظهار میکنند «کشور روبرویرانی سیر میکنند» و «امورمانند دوره آغاز جوانی من نیست» در صورتیکه آنچه که بهمان حال نمانده و بمنوال دوره گذشته او نیست حس کنجکاوی شخص گوینده این عبارت است. با زوال حس کنجکاوی مامیتوانیم هوش فعال را هم زوال یافته تصور کنیم با اینکه از شدت وسعت حس کنجکاوی پس از دوره طفولیت کم میشود اما ممکن است مدت طولانی از لحاظ کیفیت خوب تر و بهتر گردد. کنجکاوی در باره قضایای عمومی سطح هوش را بالاتر نشان میدهد تا

کنجکاو در باره وقایع معینی : بطور کلی هر قدر رتبه عمومیت و کلیت بالاتر رود مقدار هوش مستلزم آن بیشتر میشود (معذک این قاعده را نباید خیلی موکد و بی کم و کاست دانست) آن کنجکاو که از منافع شخصی خارج و جداست دلالت دارد بر اینکه توسعه اش بزرگتر است از کنجکاو که مثلاً مربوط است بموارد تحصیل غذا . گریه هم که در اطافی که تازه وارد شده بو میکشد تا اندازه ای مانند متفحص علمی خالی از مقصود نیست و لکن احتمال اینست که میخواهد بداند آیا در آن حوالی موشهائی پیدا میشوند یا نه . شاید کاملاً درست نباشد که بگوئیم کنجکاو و کسب اطلاع وقتی بهترین وجه است که خالی از طمع و غرض باشد اما نسبتاً موقعی بهتر است که در ارتباط با اغراض و علائق دیگری غیر واضح و غیر مستقیم است و لکن فقط بوسیله درجه معینی از هوش قابل کشف میباشد . هر چند که قصد رسیدن باین نقطه و قرار یافتن در آن برای ما ضرورتی ندارد .

کنجکاو وقتی با رور میشود که با اسلوب فنی برای تحصیل معرفت توأم گردد . همچنین عادت کردن بمشاهده و عقیده داشتن بامکان کسب معرفت و شکیبائی و جدوجهد هم لازم است . هر گاه زمینه کنجکاو پیدا شود و تربیت فکری مناسبی در دسترس باشد این چیزها خود بخود نشو و نما حاصل میکنند اما تا وقتی که حیات فکری ما فقط جزئی از فعالیت ما میباشد و تا وقتی که کنجکاو با هوسهای دیگر ما بطور مداوم تصادم پیدا میکند ناچار بقضائل فکری معینی از قبیل روشن بودن ذهن نیازمند میشویم .

عادت و شهوت ما را نفوذ ناپذیر ساخته است و نمیکندارد حقائق تازه در ما رخنه کنند . ما می بینیم سخت است از آنچه که سالیانی چند بدان عقیده و اائق داشته ایم و از آنچه که ما را موظف بر عایت جانب خود یا هر گونه شهوت اساسی دیگری کرده است سلب عقیده کنیم . روشن ساختن ذهن باید یکی از جمله صفاتی باشد که تربیت ایجاد آن را هدف خود قرار دهد عجله امروزه تحقق این امر خیلی محدود

میباشد و این مطلب در روزنامه دیلی هرالد مورخ ۳۱ جولای ۱۹۲۵ عبارت زیر تشریح شده است .

يك هیئت مخصوص مأمور رسیدگی بادهائی گردید مبنی براینکه آموز کاران دبستانهای ناحیه بوتل Bootle ذهن اطفال را خراب میکنند آن هیئت نتیجه تحقیقات خود را بشورای ناحیه بوتل گزارش داد . هیئت مزبور اظهار نظر کرد که این ادعا درست است اما شورا کلمه « درست است » را برداشت و بجای آن اینطور اعلام کرد که این ادعا میرساند و مدلل میسازد که چنین رسیدگی و تحقیقی بیجا و بی منطق نیست بنابر این دستوری از هیئت صادر گردید و مورد تصویب شورا هم قرار گرفت مبنی براینکه در آینده آموز کارانی که بکار گمارده میشوند باید ممتهد شوند که دانش آموزان را بتکریم و تعظیم در برابر خدا و مذهب و باحترام در برابر مؤسسات مدنی و مذهبی کشور معتاد سازند .

بهر حال در ناحیه بوتل موضوع باز شدن ذهن در کار نیست امید است که شورای آنجا بزودی نمابندگانی بنواحی (دیمون) و (تنسی) برای برپا کردن بهترین اسلوب و متد جهة انجام برنامه شان کسبیل دارد و لکن شاید آنها هم ضرور نباشد ، زیرا از آن جمله سازی و رعایت کلمات در ابراز تصمیم اینطور بنظر میآید که ناحیه بوتل مثل اینست که در مخالفت با روشن شدن افکار هیچگونه دستوری لازم ندارد .

شجاعت همانطور که برای رشادت و پهلوانی جسمی ضرور است برای صحت فکر هم ضرورت دارد . مجهول بودن جهان حقیقی خیلی بیش از آنست که ما میله داریم درباره آن فکر کنیم . ما از نخستین روز زندگی باستقراءات (Induction) نامطمئن عمل میکنیم وعادات عقلی خود را با قوانین طبیعت اشیاء مخلوط میسازیم . تمام انواع نظام عقلی مانند مسیحیت ، و اشتراکیت (سوسیالیزم) و وطن پرستی و غیره آماده ومهباست و بسان دارالایتمام سلامتی را برای اسارت وبردگی اعطا میکند . حیات عقلی آزاد نمیتواند انسان را مانند حیات مذهبی در زیر بال خود گرم و آسوده و الفت

پذیر نگاه دارد. فقط عقیده است که بما شعور استراحت در کنار آتش را در موقعی که طوفان های زمستان در بیرون اطاق بشدت جریان دارد میدهد.

این برای ما مسئله ای پیش میآورد که تا اندازه ای دشوار است و آن اینست که آیا حیات نیکو تا چه حدی باید از توده مردم خارج و آزاد باشد من در بکار بردن جمله «عزیزه اجتماعی» تردید دارم زیرا در باره صحت آن حرفهائی هست بهر حال تفسیر آن هر چه باشد نمودهایی (Phenomena) از آن تعبیر میشود مانوس ماست ما دوست داریم با آنانی موافق باشیم که احساس میکنیم آن جماعتی را تشکیل میدهند که تعاون با آنها را شایسته میدانیم مانند خانواده مان، همسایگانمان، همکارانمان، حزب سیاسی مان، یا ملت مان. و این هم طبیعی است زیرا ما نمیتوانیم چیزی از خوشیهای حیات را بدون همکاری بدست آوریم بعلاوه عواطف مسری است مخصوصاً وقتی که بسیاری از مردم یکدفعه آنها را با هم احساس کنند. مردمی که بتوانند در میان يك جماعتی که بهیجان آمده اند حاضر شوند و دستخوش هیجان نشوند بسیار کم میباشد و اگر هم معارض باشند حس معارضه آنان تهییج خواهد شد و در بیشتر مردم این معارضه موقعی امکان میباشد که از شعور جمعیت دیگری که آنان را تأیید و تصدیق کنند کمک بگیرند. بهمین جهت است که همراهی با قدیسن (Communion of Saints) این اندازه موجب آسایش و تسکین خاطر فدائیان گردید. آیا در همکاری با جمع باید ما باین رغبت رضایت دهیم یا اینکه از تربیت انتظار داریم در تضعیف آن بکوشد؟ البته هر دو طرف دلایلی دارند و جواب صحیح باید عبارت از پیدا کردن نسبت عادلانه ای بین این دو باشد نه اینکه با اطمینان تمام یکطرف را نقض کند.

من خود تصور میکنم که میل انسان درخشنود کردن دیگران و همکاری با آنان باید زورمند و طبیعی باشد لکن همینطور هم باید امکان این باشد که در مناسبات معین مهم مغلوب میل های دیگر گردد. هنگامی که از حساسیت سخن میرانیم مطلوب بودن میل خشنود ساختن دیگری را مورد نظر قرار دادیم بدون آن ماها همگی

اشخاصی دهاتی منش و بی ادب خواهیم بود و هر گونه جمعیت مدنی از خانواده بیلا کلیه محال خواهد شد. تربیت اطفال کوچک در صورتیکه رغبتی به اراء پسندیده پدران خود نشان ندهند بسیار دشوار خواهد گشت همچنین سرایت عواطف نیز در موقعی که سرایت از يك شخص عاقل بیک ابله نادان باشد منافع خود را خواهد بخشید؛ لکن در حالات ترس و وحشت عمومی یا خشم و غضب البته سرایت کاملاً زیان بخش میباشد. بنا بر این مسئله قابلیت تأثر بوسیله انفعالات عاطفی بهیچوجه سهل و ساده نیست حتی در موارد فکری هم فقط نتیجه مبهم و نامعین است. مکتشفین بزرگ ناچار بمقاومت با توده مردم و تحمل دشمنی آنان برای استقلالشان شده اند لکن سخافت اراء شخص عادی کمتر از وقتی است که در تفکر شخصاً صاحب استقلال گردد در عالم علم هم حد اقل احترامی که رویهمرفته درباره دانشمندان مورد اعتماد بعمل میآورد مفید بشمار میرود.

من گمان میکنم مردی که در اوضاع و احوالش استثنائات خاصی وجود ندارد در حیات خود دارای يك دائره بزرگی است تحت سلطه آن چیزی که بنام « غریزه اجتماعی » نامیده میشود و يك دائره کوچکی که این غریزه در آن رخنه نمی کند. این دائره کوچک باید شامل منطقه مخصوص تخصص خود باشد.

مردی بتصور ما بدمی آید که خود نمیتواند زنی را مورد تحسین و اعجاب قرار دهد و تحسین و اعجاب او وقتی است که دیگران آن زن را مورد تحسین و اعجاب قرار داده باشند؛ تصور ما اینست که در هنگام انتخاب همسر باید راهنمای مرد احساسات مخصوص خودش باشد نه انعکاس احساسات جماعت معاشرین و اطرافیان و اگر حکمیت او در باره مردم بطور عموم موافق با حکمیت همسایگانش باشد چندان مهم نیست اما اگر دچار عشق و محبت گردید باید هادی و راهنمای او احساسات خاص خودش باشد و از این قبیل حالات است که با جهات دیگری منطبق میشود. يك بزرگتر در مورد استعداد زمینی که باید شخصاً کشت کند باید حکمیت و نظر شخص خود را تعقیب نماید ولو اینکه مقتضی

باشد حکمیت و نظر او در این باره پس از کسب اطلاع از کشاورزی علمی بوجود آید. يك نفر عالم اقتصادی باید در مسائل پولی و مالی صاحب رأی مستقل باشد لکن يك شخص عادی بهتر است از آراء اهل خبرت و بصیرت پیروی کند. هر جا که تخصص و خبرگی وجود دارد استقلال رأی هم باید وجود داشته باشد اما شخص هم نباید خود را بصورت بکنوع خارپشت در آورد و آن خارها بین او و مردم فاصله ایجاد کند مجموعه فعالیت عادی ما باید جنبه تعاون و همکاری داشته باشد و همکاری هم باید بر اساس عزیزی باشد، با وجود این مقتضی است که ما همگی در شئویی که بخوبی بدان معرفت داریم توانائی تفکر درباره خودمان را یاد بگیریم و همگی هم باید این جرأت و شهامت را بدست آوریم که بتوانیم ارائی را که مخالف آراء عامه است ولی ما آنها را مهم میدانیم ابراز داریم تطبیق این مبادی عمومی در حالات خاص ممکن است طبعاً دشوار باشد ولیکن در يك دنیائی که مردم آن واجد فضائلی باشند که ما در این فصل مورد ملاحظه قرار داده ایم دشواری کمتر از آن خواهد بود که اکنون وجود دارد. مثلاً قدیس زجر کشیده در چنین دنیائی وجود نخواهد داشت. مرد نيك دلیلی پیدا نمیکند که خار خود را راست کند و فقط وجود خویش را احساس کند نيك بودن نتیجه پیروی از محرکات خودش خواهد بود و با شادمانی عزیزی ترکیب خواهد گشت. همسایگانش از او بیزار نخواهند بود زیرا از او وحشت و هراسی ندارند بیزاری مردم از پیشاهنگان عقلی مربوط باین است که در میان آنان ترس و وحشت تلقین میکنند و این وحشت در میان مردمی که کسب شجاعت کرده اند وجود ندارد فقط مردی که دستخوش ترس و وحشت گردیده است ممکن است بجمعیت هائی مانند فاشیست ملحق گردد. در دنیای دلاوران اصول زجر و تشکیلات و دستگاه شکنجه نمیتواند وجود پیدا کند و زندگانی مرفه و خوش کمتر در برابر غریزه مقاومت میکند تا وضع زندگانی امروز. بوجود آمدن جهان پسندیده و باقی ماندن و استقرار داشتن فقط بدست مردم بی باک و شجاع امکان پذیر میباشد اما هر قدر بیشتر در کار دشوار خود توفیق یابند فرصت و مجال برای بکار رفتن شجاعت آنان کمتر خواهد بود.

اجتماعی که مرکب از مردان و زنانی باشد صاحب روح زنده و شجاعت و حساسیت و هوش بیالاترین درجه‌ای که تربیت میتواند بوجود آورد کاملاً با اجتماعی که ناکمون وجود داشته است اختلاف خواهد داشت. در چنین اجتماع عده ناراضیان و تیره بختان بسیار محدود خواهد بود زیرا امروزه علت عمده ناراضیتی و تیره بختی بدی بهداشت و فقر و ناراضیتی حیات جنسی است که در اجتماع مزبور بسیار کمیاب خواهد شد. تقریباً میتوان سلامتی و تندرستی عمومی را تأمین کرد حتی امکان دارد که دوره کهولت و پیری را هم عقب انداخت فقر از زمانی که انقلاب صنعتی برپا شد فقط ناشی از نادانی و کودنی جماعت است. حساسیت میل مردم را بمحو آن مهیا میسازد، هوش راه را نشان میدهد و شجاعت آنان را بپذیرفتن آن راه دلالت میکند (یک شخص جهان بیشتر ترجیح میدهد که بحال بدبختی و مذلت باقی بماند و بعمل غیرعادی دست نزند) امروزه بطور کلی حیات جنسی بیشتر مردم رضایت بخش نیست یکقسمت آن مربوط به بدی وضع تربیت و یکقسمت هم بسته بزر و آزار از جانب زیر دستان و تسلط یافتگان است. اگر يك نسل از زنان بدون ترس جنسی بیجا و نامعقول پرورش یابند بزودی باین دوره ترس خاتمه خواهند داد.

چنین تصور شده است که تنها راه و ادا کردن زنان به (فضیلت) ترس است و لذا هم از راه حس و هم از راه فکر ترس و جبن را بآنان آموخته اند. و آن زنانی که عشق در دلشان محبوس و در بند شده است توحش و ربا را در شوهران خود تحریک و غرائز اطفال خویش را منحرف کرده اند فقط يك نسل از زنان اگر عاری از آثار ترس و وحشت بار آیند میتوانند دنیا را دگرگون کنند بدین معنی که در دنیای مزبور يك نسل کودکان عاری از ترس و هراس بار آورند نه بطور غیرطبیعی بلکه بصورت کودکانی مستقیم و صریح و کریم و مهربان و آزاد. حمیت آنان بیرحمی و رنجی را که ما در اثر تنبلی و جبن و سخت دلی و کودنی متحمل میشویم از میان خواهد برد. تربیت است که این صفات بد را بماندهد و باز تربیت است که باید مخالف آن یعنی فضائل را بماندهد. تربیت کلید جهان نواست لکن موقع آنست که کلیات را رها کنیم و بجزئیات و تفصیل محسوس که باید مثل اعلای مارا محسوس سازد بپردازیم.

قسمت دوم

تربیت خلق و خوی

فصل سوم

سال نخست

سال اول تولد را سابقاً از دایره تربیت بیرون بشمار می‌آوردند طفل شیرخوار تا وقتی که دست کم زبان باز کند و بتواند حرف بزند کاملاً بمراقبت مادر و دایه واگذار می‌گردید و چنین فرض میشد که آنان بنا بریزه خود بهتری فهمند برای طفل چه چیز خوب است و حال آنکه درحقیقت دارای چنین معرفتی نبودند. وعده کثیری از کودکان در سال اول می‌مردند و از بقیه هم عده بسیاری صحتشان مختل می‌گردید در اثر اداره بد و تمسیت ناصحیح و تدبیر غلط پایه بدی برای عادات فکری و عقلی مینهادند و فقط در این اواخر است که بتمام این مراتب پی برده شد. مردم دخول علم را در امر دایگی و پرستاری کودک غالباً با اکراه تلقی میکردند زیرا آن را موجب اخلال انعکاس احساسات بین مادر و طفل می‌پنداشتند لکن باید دانست که محبت و عاطفه نمیتوانند باهم باشند پدر و مادری که کودک را دوست میدارد آرزو دارد که آن کودک زندگانی کند و لو اینکه لازم شود در این باره هوش را بکار برد و عاطفه را کنار بگذارد. بنابراین مامی بینیم در مردمی که دارای بچه نیستند و در مردمی که مانند روسو میل دارند بچه‌های خود را بی‌ورشگاهها و مؤسسه‌های نگاهداری بچه‌های سرراهی بسپارند عاطفه مزبور زیاده‌تر و نیرومند تر است. بیشتر پدران و مادران تربیت شده اشتیاق وافر دارند که بدانند دستورهای علم در این موضوع چیست و آن عده‌ای هم که بدون تربیت می‌باشند باز از مراکز مربوط بنگاهداری کودکان کسب اطلاع

می کنند .

نتیجه آن بخوبی از کم شدن جدی نسبت تلفات اطفال شیرخوار اشکار میشود .
دلایلی هست که ما را باین فکر می اندازد که در اثر توجه و مهارت کافی میتوان از
مرگ اطفال شیر خوار جداً جلوگیری کرد تا جائی که تعداد تلفات آنان بسیار کم
گردد نه تنها تعداد تلفات بسیار کم گردد بلکه آنهایی هم که باقی میمانند از لحاظ
عقل و جسم سالم تر باشند .

بحث دقیق در مسائل مخصوص بتندرستی از حوصله این کتاب خارج است و باید
آن را برای کسانی گذاشت که در پزشکی کار میکنند و تماس من بآنان در جائی
است که دارای اهمیت روحی باشد . لکن تشخیص بین امر جسمی و عقلی در سال اول
زندگانی دشوار و متعذر است . بعلاوه مربی در سالهای بعد هم می بیند بعلمت خطاهای
فیزیولوژیکی دستش برای اداره و تمشیت امور بچه بسته شده است و لذا ما نمیتوانیم
کاملاً از تعرض بمسائلی که حقاً مربوط بمانیست دوری بجوئیم .

طفل نوزاد دارای انعکاسات و غرائز است اما فاقد عادات میباشد و هر گونه
عاداتی هم که در رحم پیدا کرده باشد در اوضاع و احوال پس از ولادت او بیفائده
است . حتی بعض اوقات تنفس را هم باید بنوزاد یاد داد برخی اطفال هم چون آنرا
بسرعت لازم یاد نمیگیرند میمیرند تنها غریزه ای که در آنجا وجود دارد و خوب رشد
کرده است غریزه مکیدن پستان و شیر خوردن است در اوقاتی که بمکیدن مشغول
میشود با محیط تازه خود هم مانوس میگردد لکن بقیه اوقات بیداری او در یک حال
گیجی مبهم میگنزد و فقط هنگام خواب که قسمت بیشتر بیست و چهار ساعت را
فرامی گیرد از این حال رها می گردد پس از دو هفته تمام این اوضاع و احوال تغییر
میکند طفل از تجاربی که بطور منظم در ظرف دو هفته مکرر واقع شده است توقعاتی
پیدا میکند و در این وقت محافظ میشود شاید محافظ بودن او از هر زمان بعدی دیگری
کاملتر و زیاده تر باشد از هر تغییری در آنچه که انس گرفته است نفرت دارد . اگر

بتواند سخن بگوید چنین خواهد گفت « آيا شما خيال ميكنيد كه من عادات دوره عمر خود را در اين موقع از زندگاني تغيير ميدهم ؟ » سرعتي كه طفل شيرخوار در كسب عادات بكار ميبرد شكفت آوراست . كسب هرگونه عادت بدسدي در برابر كسب عادات خوب در او ايل كودكي خواهد بود بهمين جهت است كه تكوين عادات در او ايل كودكي اينقدر مهم بشمار ميروند چه اگر عاداتهاي اولي نيك باشد در آينده از تشويشهاي بيپايان نجات خواهيم يافت بعلاوه عاداتي كه در آغاز عمر كسب شود در دوره هاي بعدي زندگاني كاملاً بسان غرائز خواهند بود و بهمان اندازه موثر و مسلط ميباشند و عادات منافي آن كه بعدها كسب شود ممكن نيست بآن درجه از تأثير و تسلط برسند . همچنين بنا باین دليل موضوع عادات نخستين بايد مورد توجه كامل واقع شود .

وقتي كه ما موضوع تكوين عادت را در طفل مورد مذاقه قرار ميدهيم دوچيز نظر ما را جلب ميكند اول آن واهم آن تندرستي است و دوم خلق و خوي ميباشد . ما ميل داريم كه بچه ، انساني شود محبوب مردم و بتواند در مبارزه زندگاني كامياب گردد . خوشبختانه تندرسي و خلق و خوي نيز متوجه همين راه است ؛ هرچه كه براي يكي از آنها خوب است براي ديگري نيز خوب است و آنچه كه در اين كتاب خصوصاً مورد علاقه ماست موضوع خلق و خوي است لكن تندرستي محتاج بهمان ممارستي است كه خلق و خوي احتياج دارد . باین ترتيب ما ديگر باین اشكال كه بين جنايت كار تندرست و صالح بيمار کدام يك را اختيار كنيم مواجه نيستيم .

امروزه هر مادر تربيت شده اي بحقائق ساده اي در مورد بچه داري معرفت دارد و مثلاً ميداند كه مقيد بودن بتغذيه طفل در فاصله هاي منظم نه هرگاه كه كريه كند چقدر مهم است اين قيد از اين جهت پيدا شده است كه براي هضم غذای طفل سودمند تر است و همين خود كافي ترين و كاملترين دليل بشمار ميرود . بعلاوه از نظر تربيت اخلاقي هم مطلوب ميباشد زيرا كودك شيرخوار خيلي بيش از آنچه كه اشخاص بالغ و بزرگ تصور ميكنند محيل و مكارهستند و اين كودكان وقتي كه ببينند گريه

کردن نتایج خیلی مطلوب‌تری ببار می‌آورد البته همان روش را بکار می‌بندند . و بعداً همینکه ببینند عادت شکوه و زاری بجای اینک که آنان را مشغول نوازش کند منفور می‌سازد تعجب و تکدر را پیشه میکند و دنیا بچشم آنان سرد و خشک و بیروح می‌آید . و دخترانی از این نوع اگر طوری رشد کنند که بصورت زنان دلپذیر و ناز پرورده درآیند و در این مرحله هم وقتی که بدخلقی کنند باز از نوازش بهره‌مند گردند البته آن تربیت بد که در طفولیت شروع شده است شدید تر خواهد شد همین حال در مورد رجال ثروتمند هم صدق میکند . مگر آنکه در موقع طفولیت متد و اسلوب صحیحی بکار رفته باشد وگرنه مردم در دوره‌های زندگانی بعدی بنا بمیزان قوه خود یا ناراضی خواهند بود یا حریص و خسیس موقع صحیح و مناسب که لازم می‌آید بتربیت اخلاقی شروع شود درست همان لحظه تولد است زیرا در این وقت است که میتوان بدون انتظار بآس بکار شروع کرد اما اگر تربیت پس از این زمان شروع گردد آنوقت مجبور میشویم که با عادات مخالف مبارزه کنیم در نتیجه هر کس که در این موقع بامر تربیت مشغول میشود مورد نفرت و عدم رضایت قرار خواهد گرفت .

در معامله با کودک شبرخوار باید تعادلی بین اهمال و اغماض وجود داشته باشد . هرچه که برای تندرستی و حفظ سلامتی ضرورت دارد باید عمل شود . وقتی طفل از ورزش بامتئالم میشود باید او را کنار برد همچنین باید او را خشک و گرم نگاهداشت . اما اگر بی جهت و بدون علت محسوس گریه میکند باید او را بحال خود گذاشت که هر قدر میخواهد فریاد کند و اگر غیر از این رفتار شود بزودی بصورت حاکم مستبدی درمی‌آید . در مواقعی هم که مقتضی است بدو توجه شود نباید افراط کرد بلکه باید دائره عمل باندازه احتیاج و ضرورت باشد و در اظهار عواطف زیاد روی نشود . هرگز نباید طفل را در هیچیک از مراحل زندگی بصورت يك اسباب بازی در آورد و تمام توجه و علاقه ما بتربیت او مثلاً چیزی بیش از توجه و علاقه ما بتربیت توله سگمان باشد بلکه باید از همان آغاز امر او را بانظر بسیار جدی و با نظری که این طفل فردا

بالغ خواهد شد بنگریم . عاداتی که در سن بلوغ قابل اغماض نیست . ممکن است کاملاً در دوره طفولیت دلبذیر و مطبوع باشد . البته طبعاً ممکن نیست طفل دارای عادت‌های اشخاص بالغ باشد لکن ما باید از هر چیزی که سد راه اکتساب این عادات میشود دوری بجوئیم . گذشته از این ما باید « حس مهم شمردن وجود خود » را که تجارب بعدی آنرا آزرده میسازد و بهر حال مطابق با واقع نیست در طفل برقرار کنیم .

اشکال در تربیت کودک کن شیرخوار بیشتر راجع بلزوم تعادل دقیق در پدرومادر است . برای جلوگیری از آسیب رسیدن بصحت و تندرستی مراقبت دائم و کار زیاد ضرورت دارد این دو یعنی مراقبت دائم و کار زیاد بقدری که لازم است وجود ندارد مگر جایی که شفقت پدر و مادری نیرومند باشد . لکن همین شفقت هم وقتی که زیاده از حد باشد چندان موافق عقل نخواهد بود و این در نزد پدر و مادر مخلص و صمیمی بسیار اهمیت دارد .

اگر مراقبت بعمل نیاید طفل این را احساس میکند و حکمیتش در باره اهمیت وجود خویش بهمان درجه ایست که پدر و مادرش احساس میکنند . در زندگانی آینده محیط اجتماعی اقتدرها مشتاقانه باو نظر نخواهد کرد و عاداتی که او را اینطور خود بین ساخته است که خویش را مرکز مردم دیگر جهان بداند وی را بی‌أس و ناامیدی هدایت میکنند و لذانه تنها در سال نخست بلکه پس از آنهم لازم است که پدر و مادر هنگامی که طفل احساس درد و رنج میکند نسبتاً حال خوش و خالی از ملال بخود بگیرند در زمان‌های گذشته طفل شیرخوار در آن واحدهم در تنگنا و محدودیت بودهم در ناز و نوازش ، اعضا و دست و پای او آزاد نبود و بیش از احتیاج لباس گرم میپوشید نشاط و فعالیت طبیعی اش سخت محدود و مقید میگردد اما ضمناً عزیز و گرامی هم بود ، اواز برایش میخواندند و می‌جنبانندش و روی زانو هاهم نوازشش میکردند بدیهی است این اعمال بسیار غلط بود زیرا آنان را بموجودات بیدست و پاو عاجز ناز پرورد تبدیل میکردند . اصول صحیح این است که : انواع فعالیت‌های

ذاتی طفل تشجیع و ترغیب شود اما باید از تائید درخواست و تقاضا از غیر خود داری کرد . نگذارید بچه ببیند شما برای او تاجه حد کار میکنید و یا چقدر بخاطر او رنج میبرید ، بگذارید هر قدر ممکن است مزه مسرت حاصل از موفقیت را در کاری که با کوشش خود انجام داده است بچشد البته نه در مواردی که نسبت بزرگتران تعدی و تحکم میکند .

مقصود ما در تربیت جدید اینست که تادیب خارجی را بکمترین حد برسانیم اما این کاریک انضباط باطنی که از طرف خود شخص اعمال شود لازم دارد و این انضباط باطنی در سال اول تولد بسیار آسان تر از هر زمان دیگر بدست میآید مثلاً وقتی که شما میخواهید طفل بخوابد نباید او را در درشکه بگذارید و آنرا بجلو و عقب حرکت دهید همچنین نباید او را در آغوش گرفت یا حتی نباید طوری بایستید که او بتواند شما را ببیند . اگر چنین کنید طفل از شما میخواهد که دفعه بعد هم همان کار را بکنید در نتیجه در یک مدت کوتاه باور نکردنی خواباندن طفل کاری بسیار سخت و بی اندازه دشوار خواهد شد ، کاری که باید بکنید این است که او را گرم و خشک و راحت کنید و با احتیاط در خوابگاه قرار دهید و پس از مراعات کمی ملاحظات او را بحال خود بگذارید ممکن است چند دقیقه صدای گریه در آید و لکن اگر بیمار نباشد زود خاموش و آرام میشود و همینکه بروید باوسر بنزید می بینید بخواب رفته است طفل با این ترتیب زود تر و بیشتر از آن وقتی می خوابد که او را نوازش دهید و مطابق دلخواهش رفتار کنید .

بچه نوزاد همانطور که پیشتر گفتیم دارای عادات نیست بلکه فقط دارای انعکاسات و غرائز است . بنابراین دنیای او مرکب از « اشیاء » نیست برای شناسائی تأثرات مکرر لازم است و این شناسائی باید پیش از این باشد که تصور « شئی » در او پیدا شود بچه بزودی با احساس کردن خوابگاه احساس پستان مادر و بوی آن و صدای مادر یا دایه مانوس میشود . اما آنس او با صورت مادر با خوابگاه کمی بعد از

آن حاصل میشود زیرا بچه نوزاد نمیداند چگونه چشم خود را میزان کند تا بتواند اشکال را بطور مشخص ببیند در ضمن تکوین عادات از طریق اشتراك و اتحاد است که تدریجاً لامسه و باصره و شامه و سامعه باهم جمع میشود و متعدد میگردد و يك شئی را بمفهوم عادی ترکیب میکنند بطوری که وقتی يك مظهری از آن پدیدار میشود بانتظار پیداشدن مظهر دیگری منجر میگردد حتی در این مرحله هم طفل چندان نمیتواند اشخاص و اشیاء را از یکدیگر فرق دهد. يك بچه‌ای که گاهی از بستان مادر و گاهی از بطری و پستانك شیر خورده است تا مدتی احساساتش نسبت بمادر و پستانك متشابه میباشد در تمام این مدت تربیت باید بوسائل حسی صرف باشد مسرات او هم حسی است واهم آن غذا و گرمی است و همچنین رنج‌های او نیز حسی میباشد. عادات سلوك ناشی از این تفحص است که چه چیز باخوشی توام است و از آن دوری میکنند و چه چیز بارنج توام است.

گریه کودك يك قسمت انعكاس متصل بر رنج است و يك قسمت در دنبال مسرت است. و آن البته در آغاز امر طبعاً انعكاس صرف است اما وقتی که واجب باشد هر قدر نمکن است از رنج حقیقی که طفل احساس میکند کاسته شود از توام شدن گریه طفل با نتایج مسرت آور چاره نداریم. بنابر این بچه زود بگریه شروع میکند از این جهت که طالب خوشی است نه از این جهت که احساس درد و رنجی میکند و این یکی از مظفریت‌های اولیه هوشش میباشد. اما طفل هر اندازه کوشش کند نمیتواند بهمان شدتیکه در موقع ابتلا بدرد و رنج گریه و فریاد راه می‌اندازد گریه و فریاد کند. کوش دقیق مادر اختلاف این دو را تشخیص میدهد و اگر زن خردمندی باشد در مورد صدای گریه‌ای که حاکی از درد و رنج بدن نیست تجاهل میکند. سرگرم کردن بچه شیرخوار بوسیله جنباندن و نوازش کردن در روی زانو و امثال آن و خواندن برای او هم کار اسانی است و هم مطبوع است اما بسرعت شکفت انگیزی بچه را یاد میدهد که اینگونه سرگرمی را هر چه بیشتر طلب کند و این بزودی در خواب ضروری او تأثیر میکند و خواب باید بجز اوقات غذا تقریباً تمام روز او را فرا گیرد بعضی از این

نصایح و اندرزها ممکن است انجامش بنظر سخت آید اما تجربه نشان میدهد که اینها بتندستی و شادمانی طفل کاملاً کمک میکند.

وقتی که بنا باشد سرگرمی هائی را که اشخاص بالغ و بزرگ برای اطفال فراهم میسازند در حدود معینی باشد پس باید سرگرمی هائی که طفل بخودی خود میتواند از آن ها مخلوط و مسرور شود بعد اعلام مورد تشویق و ترغیب گردد. لازم است که از همان اول طفل شیرخوار فرصت هائی برای حرکت دادن و بکار انداختن عضلات و ماهیچه ها داشته باشد و اقلاً نمیتوان تصور کرد که چگونه پیوسته اجداد ما مدت های متمادی در عادت پیچیدن و قنذاق کردن طفل اصرار ورزیده اند و این نشان میدهد که حتی عواطف پدر و مادری هم نمیتوانسته است با تنبلی مقاومت کنند زیرا طفلی که دست و پایش آزاد باشد البته بیشتر محتاج توجه و مراقبت است، همینکه طفل بتواند چشم خود را میزان کند از تماشای اشیاء متحرک مخصوصاً چیزهائی که در موقع باد موج پیدامیکنند لذت مییابد ولی شماره سرگرمی های ممکن تا وقتی که بچه یاد بگیرد چگونه اشیائی را که میبیند بچنگ بگیرد کم است. بعد بلافاصله شغف بسیاری باو روی میآورد تا مدتی تمرین گرفتن برای مسرت بخشیدن باو در خلال بسیاری از ساعات بیداریش کافی است. همچنین در همین مرحله است که طفل از صدای تق تق خوشحال میشود و پیش از این کیفیت نوزاد بر انگشتان دست و پایش تسلط پیدامیکند. ابتدا حرکت انگشتان صرفاً انعکاسی است بعد بچه کشف میکند که میتواند هر وقت بخواهد آنها را حرکت دهد این بهمان اندازه که يك امپراطور مستعمره جواز فتح يك کشور بیگانه خوشحال میشود بچه را خوشحال میسازد انگشتان دیگر حالت بیگانگی را کنار میگذارد و جزء وجود میشوند از این زمان بعد بچه قادر میشود در صورتیکه اشیاء مناسبی در دسترسش باشد با آن ها سرگرمی هائی برای خود پیدا کند غالب سرگرمی های بچه کاملاً همانهایی است که تربیت او بدان احتیاج دارد البته بشرط آنکه او را از افتادن یا بلعیدن سوزن و سنجاق یا چیزهای دیگری که بنوعی بوجود او آزار رساند جلو گیری نماییم.

سه ماه اول تولد رو بهمرفته برای طفل از بعض جهات يك دوره خالی از فرح و انبساط بشمار میرود مگر اوقاتی که از شیر خوردن متمتع میشود هر وقت راحت باشد میخواهد، و هر وقت که بیدار است عادةً کمی ناهار راحت است. شادمانی آدمی بسته بظرفیت عقلی اوست لکن این موضوع در طفل شیر خوار کمتر از سه ماهگی بعلت نقصان تجربه و کمی تسلط بر عضلات محلی ندارد بچه های حیوانات خیلی زود تر از حیات برخوردار میشوند زیرا آنها بغریزه بیشتر و تجربه کمتر است. اما کاری که يك بچه بوسیله غریزه بتواند بکند آنقدر کم است که از حد اقل مسرت و علاقه چیزی بیشتر برای او فراهم نمیسازد رو بهمرفته سه ماه اول تولد متضمن ملال خاطر و دلتنگی است. لکن این ملالت و دلتنگی هم لازم است تا اینک طفل از خواب لذت کامل حاصل کند، چه اگر در سر گرمی او افراط شود دیگر بقدر کافی نخواهد خوابید.

در ظرف دو یا سه ماه اول تولد بچه لبخند را یاد میگیرد و احساس او نسبت باشخاص با احساس او نسبت باشیاء فرق پیدا میکند در این سن پیدایش علاقه بین طفل و مادر امکان می یابد و بچه ازدیدن مادر باظهار شغف و شادی قادر میشود و عملاً این شغف و شادی را ظاهر میسازد و جواب هائی که میدهد دیگر صورت حیوانی صرف را ندارد. و خیلی زود میل بستایش و تحسین در او رشد و نمو می کند؛ این حال در پسر من اول دفعه بطور قاطع در پنج ماهگی ظاهر شد و آن وقتی که پس از چند دفعه کوشش توانست زنک را که تا اندازه ای سنکین بود از روی میز بردارد و آنرا طوری قرار دهد که بصدا درآید در این وقت بهر کس که در اطرافش بود باتبسمی ناشی از فخر و مباحثات نظر میانداخت. از این لحظه ببعد مربی سلاح تازه ای بدست میآورد و آن: تحسین و سرزنش است.

این اسلحه در خلال دوره طفولیت دارای قدرت خارق العاده است اما باید آن را با احتیاط کامل بکار برد در سال اول بهیچوجه نباید سرزنش را بکار برد پس از آنهم لازم است در بکار بردن آن نهایت درین داشت اما تحسین و ستایش ضررش کمتر است.

لكن آراهم نبايد چنان سهل و آسانی خرج كرد كه ارزشش از میان برود همچنين .
 شايسته نيست آنرا برای تحريك فوق العاده طفل بكاربرد هيچ پدر خونسردی هم نيست
 كه در موقعی كه می بیند بچه اش برای نخستین بار برام می افتد یا برای اول دفعه بزبان
 می آید و كلمه صحیح و معنی داری تلفظ می کند بتواند از تحسین و تشویق خود داری
 کند . و بطور کلی وقتی كه يك بچه پس از پافشاری و كوشش ثابت بريك امر دشواری
 فائق می گردد آفرین و تحسین همان پاداش مخصوص بشمار خواهد رفت بعلاوه بهتر
 اینست كه بگذاریم طفل احساس كند كه شما با تمایل او برای چیز یاد گرفتن .
 موافقت دارید .

اما رو بهمرفته تمایل بچه برای چیز یاد گرفتن بقدری زیاد است كه احتیاجی
 نیست پدر و مادر كاری بكنند مگر فقط تهیه فرصت . به بچه فرصت رشد و نمو بدهید
 مساعی خود او بقیه كارها را خواهد كرد . لازم نيست خزیدن یا راه رفتن را بطفل
 بیاموزید یا تسلط بر هريك از عناصر عضلانی را باو یاد بدهید . البته طبعاً با حرف زدن
 با بچه تكلم را باو یاد میدهیم اما تردید دارم كه تعدد در تعلیم كلمات فایده ای داشته باشد .
 زیرا طفل با موشی مناسب خود چیز یاد میگیرد و اگر سعی كنیم كه او را در كار خود
 بشتاب و اجبار اندازیم كاملاً خطا کرده ایم برای ابراز كوشش در سر ناسر زند گانی
 مشوق بزرگك چشیدن مزه موفقیت است پس از مواجهه با دشواری ها نباید صعوبات
 و اشكالات آنقدر بزرگ باشد كه مسبب دماغ سوختگی و ركود شود همچنين نباید .
 اینقدر هم ناچیز و بی اهمیت باشد كه موجب بذل سعی و كوشش نشود . و این قاعده
 اساسی از كهواره تاگور است . ما از راه اعمالی كه خود انجام میدهیم چیز یاد میگیریم .
 آنچه كه اشخاص بالغ میتوانند بكنند اینست كه در برابر طفل بعض كارهای ساده را
 كه بچه میل دارد بكنند انجام دهند مانند تكان دادن و صدا در آوردن يك جفجفه .
 (Rattle) سپس بگذارید بچه كشف كند چگونه این كار را خودش انجام دهد . آنچه
 كه دیگران میكنند فقط يك محرکی برای هوس های اوست و هرگز بخودی خود .
 تربیت بشمار نمیرود .

انتظام و ترتیب در اوایل طفولیت خصوصاً در سال اول تولد منتهی اهمیت را دارد باید از همان اول برای خواب و خوراک و تخلیه عادات منظمی بوجود آورد . بعلاوه از لحاظ دماغی هم بسیار مهم است که طفل با محیط و حوالی خود انس پیدا کند . زیرا که آن شناسائی را یاد میدهد و زحمت و تلاش بسیار را دور میسازد و احساس امن و آسایش و سلامتی را ایجاد میکنند من گاهی فکر کرده‌ام که عقیده پیدا کردن بیک نواختی فطرت که میگویند از مسلمات علم است کاملاً ناشی از میل به سلامتی و امنیت است . ما میتوانیم با پیش آمد هائی که برای ما غیر مترقبه نباشد مقاومت کنیم لکن اگر قوانین طبیعت ناگهان تغییر یابد آنوقت مقاومت ممکن نیست و هلاک خواهیم شد . طفل شیر خوار بعلمت ضعف و ناتوانی احتیاج بتأمین دارد و بسیار خوشوقت خواهد شد اگر هر چه در محیط او پیش میآید اینطور بنظر آید که طبق قوانین تغییر نا پذیر حادث شده است بطوری که بشود آنرا پیش گوئی کرد . دوست داشتن حوادث در اواخر طفولیت بروز میکنند لکن در سال اول تولد هر چیز غیر عادی موجب وحشت و هراس میشود لذا تا میتوانید نگذارید بچه احساس ترس نکند اگر بیمار است و شما از آن جهت آشفته حال هستید آشفته گی خود را با نهایت دقت از او مخفی سازید مبادا این حال در نتیجه القاء باو هم سرایت کند از هر چیز که موجب هیجان او میشود دوری کنید و نگذارید طفل ببیند که شما اگر او آنطور که شایسته است نخوابد و نخورد یا تخلیه نکنند اهمیت میدهند تا باین روش به حس خود مهم شمردن (Self-Important) طفل کمک نکرده باشید و این نه تنها با سال اول تولد مطابقت و مناسبت دارد بلکه در سالهای بعد نیز منطبق میشود . هرگز نگذارید بچه تصور کند که يك عمل طبیعی ضروری مانند غذا خوردن که باید بخودی خود تمتع و لذت بشمار رود امری است مطابق میل و دلخواه شما ، و میخواهید که او این کار را برای مسرت خاطر شما انجام دهد اگر چنین کنید بچه بزودی می بیند که يك منبع قدرت تازه ای بدست آورده است و متوقع است که او را برای کاری که خودش

باید طبیعتاً انجام دهد ناز و نوازش کنند . تصور نکنید که بچه برای اتخاذ این گونه روش و رفتار دارای هوش و ذکاوت لازم نیست . قوای او کوچک و معلوماتش هم محدود است اما هوشش در آن مواقعی که این قوای کوچک و معلومات محدود اثری ندارد بقدر هوش اشخاص بالغ میباشد . و در دوازده ماه اول تولد بیش از هر دوازده ماه دیگری چیز یاد میگیرد و این البته برای بچه اگر دارای يك هوش بسیار فعالی نبود امکان پذیر نمیشد .

خلاصه ، با اطفال حتی با کوچکترین آنان مانند شخصی که بزودی مقام خود را در دنیا احراز خواهد کرد با احترام و توجه رفتار کنید آینده او را فدای آسایش فعلی خود نسازید همچنین او را فدای این نکنید که موضوع شغف و شادمانی خارج از اندازه شما باشد . زیرا ضرر و زیان این هر دو حال یکسان است . اینجانبانز مانند هر جای دیگر اگر بخواهیم راه درست برگزینیم باید محبت و دانائی را باهم شوام سازیم .

فصل چهارم

قرس

من در فصل های آینده جنبه های مختلف تربیت اخلاقی را مورد مطالعه قرار میدهم مخصوصاً از دو سالگی تا شش سالگی باید پیش از اینکه طفل بشش سالگی برسد تقریباً تربیت اخلاقیش کامل شده باشد باین معنی که فضائلی که در سالهای بعد مورد احتیاج او است باید بطور ذاتی و جبلّی بوسیله خود پسر و دختر همچون نتیجه عادات صحیح موجود فعلی و هوس های برانگیخته ایجاد گردد . اما اگر تربیت اخلاقی اولیه مورد غفلت واقع گردد یا بطرز بدی عمل شود ناچار در سالهای بعد احتیاج بدان بسیار خواهد شد .

من فرض میکنم که بچه بسن دوازده ماهگی رسیده است و سالم و تردهاغ میباشد و اساس يك اخلاق نادبی و انضباطی طبق سبكها و متدهائی که در فصل سابق مورد بحث قرار دادیم در او محکم گذاشته شده است .

البته بعض بچهها هستند که با وجود اینکه پدر و مادرشان تمام دستورهای علم امروز را در مورد آنان بکار میبندند باز صحتشان بد است اما ما باید امید وار باشیم عده این گونه اطفال بمرور زمان بسیار کم بشود . حتی در حال حاضر نیز اگر با همین علم فعلی بطور کامل مطابقت شود باید آمار این عده بقدری پائین بیاید که دیگر قابل توجه نباشد . من نمیخواهم بگویم که مطالعه کنید و ببینید با اطفالی که تربیت اولیه شان بد بوده است چکار باید کرد این مسئله مربوط بمعلم است نه بپدر و مادر ؛ و این کتاب هم مخصوصاً برای پدران نوشته شده است .

سال دوم تولد باید سال شعف و خوشحالی بسیار باشد راه رفتن و حرف زدن دو فتح تازه ای هستند که با خود احساس آزادی و قدرت را همراه میآورند . هر روزی که میگذرد بچه در این دو احساس مقداری پیشرفت میکند (۱) طفل قادر میشود که

(۱) شاید این بیان کاملاً دقیق نباشد بیشتر بچهها در ظاهر دوره های رکود را میگذرانند بطوری که موجب نگرانی پدران بی تجربه شان میشود اما محتمل است که در طول این دوره رکود پیشرفت و ترقی بصورتی باشد که بآسانی احساس و ادراك نشود .

مستقلاً بیازی پیردازد و احساس « دیدن جهان » برای او روشن تر و فزون تر از احساس مردی میشود که همه روی زمین را سیاحت کرده است. پرندگان و کله‌ها و رودخانه‌ها و دریا و اتوموبیل و قطار راه آهن و کشتی همگی برای او وجد و شعف و علاقه و اشتیاق پدیدمی‌آورد. میل او بکنجکوی و کسب اطلاع حدود ندارد. جمله « می‌خواهم بینم » یکی از جمله‌هایی است که اتصالاً طفل در این سن بزبان میراند. دویدن آزادانه و بی‌مقیدانه در باغ و مزرعه یا کنار دریا در خاطر او نشاط و فرحی پس از محدودیت دوره کهواره احداث میکند. هضم معمولاً بانیرو تر از سال اول تولد است. خوراک متنوع تر میشود و جویدن لذت تازه‌ای دارد. بهمین جهات اگر از طفل به‌خوبی مراقبت شود و سلامت هم باشد زرد گانی بسیار شیرین خواهد بود. لکن فزونی استقلال و آزادی در راه رفتن و دویدن مجال میدهد که ترس‌های تازه‌ای روی آور شود. بچه نوزاد با آسانی دچار ترس میشود. دکتر وائسن (۱) و خانمش چنین دریافته‌اند که چیزهائی که بیشتر موجب ترس بچه میشود صدا های بلند و همچنین احساسی است مبنی بر اینکه مبادا کسی او را پرتاب کند (۲) معذک آن نوزاد بقدری نحت حمایت کامل قرار گرفته است که محلی برای ترس بیجا و نامعقول نیست حتی اگر هم بعلمت عجز از دفع خطر در خطر حقیقی باشد بهیچوجه ترس موردی پیدا نمی‌کند که در او رخنه کند.

در جریان سال دوم و سوم تولد ترس‌های تازه‌ای نشو و نما میکند اما باید دانست تاچه حدی بتلقین راجع میشود و تاچه حدی بغریزه مربوط است و موضوع وجود نداشته‌ن ترس‌ها در سال اول تولد دلیل قاطع بر عدم وجود صفات عزیزی بچه نخواهد بود زیرا غریزه در هر سنی میتواند نضج بگیرد و حتی افراطی‌ترین پیروان فروید هم مدعی نیستند که غریزه جنسی در هنگام تولد نضج پیدا کرده‌است بدیهی است کودکانی که میتوانند بهر طرف روان گردند بیشتر احتیاج بترس دارند تا بچه‌هایی که هنوز راه نیفتاده‌اند؛ بنا بر این اگر غریزه ترس ناشی از نیاز پیدا کردن بدان است جای

۱) Dr. Watson.

(۲) « مطالعات در روایات بچه » مجله علمی ماهیانه شماره مورخ دسامبر ۱۹۲۱ صفحه ۵۰۶.

تعجب نخواهد بود. این مسئله از نظر تربیت اهمیت بسیار دارد اگر تمام ترس‌ها ناشی از القا باشد پس میتوان بیک وسیله ساده و آسان از آن جلوگیری کرد و آن اینست که حال ترس یا نفرت پیش بچه نشان ندهیم اگر از طرف دیگر بعض از آنها عزیزی باشد ناچار محتاج متدهای دقیق میشویم.

دکتر چارلز میچل در کتاب خود بنام « دوره بچگی حیوانات » مشاهدات و تجارب بسیاری در تأیید اینککه عادةً غریزه موروثی ترس در بچه‌های حیوانات وجود ندارد شاهد می آورد (۱) بجز میمون‌ها و بعض پرندگان بچه‌های حیوانات کمترین وحشی از دشمنان قدیم نوع خود از قبیل مارها نشان نمیدهند مگر اینککه پدر و مادرشان ترسیدن از این حیوانات را بآنها یاد داده باشند. بچه‌های کمتر از یک سالگی هرگز از حیوانات نمیترسند. دکتر واتسن بکودکی در چنین سنی ترسیدن از موش را یاد داد باین ترتیب که وقتی موش را بآن بچه نشان میداد در همان حین نا قوس را پشت سر بچه بیکضرب بصدا در میآورد این صدا وحشت آور بود موش هم در اثر توام شدن با آن صدا مانند صدای مزبور وحشت آور گردید لیکن ظاهراً ترس غریزی از حیوانات در ماههای نخستین کاملاً بی تأثیر است همچنین ترس از تاریکی هرگز در اطفالی که وحشتناکی تاریکی بآنان تلقین نشده است دیده نمیشود. بطور مسلم در تأیید این رأی است که میگوید غالب ترس‌هایی را که ما عادت کرده ایم ناشی از غریزه بدانیم در حقیقت اکتسابی است و اگر بزرگترها آنها را ایجاد نکنند هرگز در بچه‌ها نشو و نما پیدا نمیکند.

برای اینککه فروغ تازه‌ای در این موضوع حاصل کنیم من بچه خودم را بانهایت دقت مورد مطالعه قرار دادم. اما نظریه اینککه نمیتوانستم همواره مرتباً اطلاع پیدا کنم که دایگان و خدمتکاران چه چیزها بآنها میگفتند لذا تفسیر و تعبیر آنچه اتفاق می افتاد غالباً محل شک بود. آنقدر که من توانستم نظر بدهم اینست که در مورد ترس در سال اول تولد وقائع و اوضاع واحوال با آراء دکتر واتسن مطابقت داشت. در سال دوم هیچگونه ترسی از حیوانات نشان ندادند فقط یکی از آن بچه‌ها تا مدتی از

(۱) این فقره را من از نقل قول دکتر یول بوزفیلد در کتاب او بنام (جنس و تمدن) در بافتم که در آنجا از همین نظر با حرارت دفاع می کند.

اسب میترسید. و ظاهراً علت آنهم مربوط باین بود که يك موقعی اسبی ناگهان شیهه کشان بطرف او تاخت آورده بود. آن دختر هنوز هم درسال دوم است ولذا من برای مطالعه در مرحله بعد از این سن متوجه برادرش شدم این پسر در اواخر سال دوم تولد يك دایه ای پیدا کرد که رویهمرفته جبان و ترسان بود مخصوصاً از تاریکی وحشت داشت. بچه فوراً وحشت او را کسب کرد (و ما ابتدا از این موضوع بی اطلاع بودیم) ازسگها و گربه هامیگریخت و در برابر يك دولا بچه تاریک هراسان و متوحش میشد و میخواست همینکه هوا تاریک میشود تمام جهات و زوایای اطاق روشن باشد حتی اول دفعه که خواهر کوچکش را دید بخیال اینکه این يك حیوان غریبی از نوع ناشناسی میباشد از او وحشت کرد^(۱) تصور میرود تمام ترسها را از دایه ترسان و جبان کسب کرد و پس از رفتن آن دایه در واقع تمام این ترسها تدریجاً بر طرف گردید با وجود این ترسهای دیگری در آنجا بود که نمیتوان آنها را بهمین کیفیت تعلیل نمود و مربوط بدایه دانست زیرا آن ترسها پیش از آمدن دایه مزبور شروع شده بود و راجع بچیزهائی بود که هیچ شخص بالغی از آنها ترس و وحشتی نشان نمیداد در رأس این ترسها ترس از هر چیزی بود که بطور عجیب و غریب حرکت میکند خصوصاً سایه ها و اسباب بازیهای ماشینی. پس از این ملاحظه من فهمیدم که اینگونه ترسها در بچه طبیعی است و برای آنکه آنها را غریزی بدانیم دلایل قوی وجود دارد. این موضوع را ویلیام اشترن^(۲) در کتاب خود بنام «روحیات آغاز دوره بچگی» صفحه ۴۹۴ و پس از آن زیر عنوان «ترس از مرموزات» بشرح زیر مورد بحث قرار میدهد:

مفاد مخصوص این نوع ترس خاصه در اوایل بچگی از نظر طبقه قدیم علماء روانشناسی کودک پوشیده مانده است و این مقوله بعداً بدست ما و گروز^(۳) برقرار گردید «ترسهای خارج از عادت ظاهراً بیشتر جزئی از سرشت نخستین بشمار میرود

(۱) من گمان میکنم این ترس نظیر همان ترس از اسبابهای ماشینی است (دزیر بینید). اول او را در خواب دید تصور کرد عروسك است وقتی که ب حرکت درآمد یکدفعه از جا پرید.

۲ William Stern.

۳ Groos.

وبه ترس از خطر معلوم چندان ارتباط ندارد » (گروز صفحه ۲۸۴) اگر بچه مواجه با چیزی میشود که با تصور مانوس او وفق نمیدهد سه احتمال پیدامیشود. یا اینکه تأثیر بقدری نامانوس و نا آشناست که مثل اینکه او جسم بیگانه است بسادگی طرد میشود و شعور بهیچوجه ملتفت آن نمیکردد. و یا اینکه جریان عادی تصور قطع میشود و این قطع شدن بقدر کافی توجه را جلب میکند اما نه بآن شدتی که موجب تشویش و اضطراب گردد؛ و این نسبتاً موجب شگفتی و همینطور موجب تمایل بمعرفت است و همین مبدأ همه گونه تفکر و حکم و بحث میباشد. و یا اینکه تازه که ناگهان کهنه و قدیمی را بشدت و سختی درهم میشکنند در افکار مانوس اختلال نا منتظری را احداث میکنند بدون امکان پیدایش تعادل فوری، و در دنبال آن ضربتی سخت با رنگ تندی از نارضایتی و کدورت پیش میآید و این همان ترس از مرموزات و اسرار (مجهول) است. گروز با نظر تیزبین چنین ملاحظه کرده است که این ترس از مجهول بطور واضح قائم بر ترس غریزی است. و آن با ضرورت زیست شناسی (بیولوژی) که کارش از یک نسل بنسل دیگر است مطابقت دارد.

اشترن چندین نمونه از ترس های دیگر بین ترس از چتری که ناگهان باز شود و «ترس شایع از اسباب بازیهای ماشینی» بیان میکند بهمین مناسبت یاد آور میشویم ترس نوع اول دراسب و کاو خیلی شدید است و بوسیله آن میتوان یک کله بزرگی را بطور سراسیمه بفرار وادار کرد چنانکه خود من این کار را عملاً تحقیق کردم. وحشت پسر خود من از این نوع کاملاً مطابق توصیف اشترن بود. سایه هائی که او را هیتترساید سایه هائی بود مبهم و تند حرکت که از کوچه باطاق می افتاد و از اشیائی از قبیل کاری و ارابه بود که از کوچه میگذشت و در اطاق جز سایه شان چیز دیگری از آنها دیده نمیشد. من او را باین ترتیب معالجه کردم که با انگشتان خود سایه هائی بر دیوار و کف اطاق می افکندم و او را وادار میکردم که همان کار را تقلید کند طولی نکشید که طفل مزبور احساس کرد که بموضوع سایه پی برده است و محظوظ شدن از آن را شروع کرد. در مورد اسباب بازیهای ماشینی هم حال بهمین منوال گردید و همینکه ترکیبات و میکانیسم آنها را دید دیگر ترس از سرش بدر رفت. اما وقتی که

ترکیبات و میکانیسم از نظر او پوشیده مانده بود معالجه بکندی پیش میرفت . کسی باو ناز بالشی داد و آن طوری درست شده بود که هروقت روی آن می نشستند یا بدان فشار می آوردند صدای ناله مائندی از آن بر می آمد و این مدت مدیدی او را هراسان ساخت اما بهیچوجه ماشیء ترس آور را کاملاً از میان نبردیم فقط فاصله آنرا با طفل زیاد کردیم که دیگر انقدرها موجب ترس و هراس نشود باین ترتیب کم کم با آن الفت پیدا کردیم و آنقدر پافشاری کردیم تا ترس کاملاً زائل گشت . رویهمرفته آن صفت مرموزی که ابتدا موجب ترس میشود همینکه ترس مغلوب گردد باعث شعف و خوشحالی میگردد . من گمان میکنم يك ترس بیجا و نامعقول هرگز نباید بدون علاج بماند بلکه باید تدریجاً بر آن غلبه یافت باین کیفیت که طفل را با صورتهای سبکتر و خفیفتر آن ترس مأنوس کنیم .

مادر معالجه دو ترس معقول که هرگز وجود ندارد کاملاً راه مخالف این راه را پیش گرفتیم (شاید اشتباه کرده باشیم) من شش ماه است در ساحل صخره ای که دارای پرتگاههای بسیار است اقامت دارم پسر بچه از خطر مرتفعات چیزی را نمیفهمد و اگر او را بحال خود بگذاریم مستقیماً از روی صخره بطرف دریا روان خواهد شد یکروز مادر يك محل سر ازیری که به نوک يك پرتگاه صد قدمی منتهی میشد اشسته بودیم با نهایت آرامی و ملایمت همچون يك حقیقت علمی صرف برای او شرح دادم که اگر از آن لبه تجاوز کند پائین میافتد و مانند يك بشقاب خرد میشود (بتمازگی بشقابی دیده بود که بزمین افتاد و خرد شد) طفل قدری ساکت نشست و بخود گفت « می افتد ، می شکند » سپس تقاضا کرد او را از آن لب دور کنند بچه در این وقت تقریباً دو سال و نیم داشت . از آن موقع بیحد یکنوع ترسی از مرتفعات در او پیدا شد که با انضمام مراقبت ما موجب حفظ او میگردد . باوجود این اگر او را بحال خود می گذاشتیم هنوز حال حمله خود را برای پیشرفتن داشت . آن طفل (اکنون سه سال و نه ماه دارد) بدون تردید و تأمل از ارتفاع بیست متر هم جست میزند از اینجا بطور مسلم معلوم میشود که تعلیم حذر کردن و دوری جستن نتایج بسیار در بر ندارد من این را مربوط باین مسئله میدانم که کلام ما صورت دستور داشت نه

تلقین. بدیهی است کسی در اثناء دستور گرفتن و تعلیم یافتن احساس ترس نمیکند، و من این را در امر تربیت بسیار مهم می‌شمارم حذر معقولانه از خطر لازم است اما از ترس لازم نیست. درست است که بچه نمیتواند از خطر بدون اینکه چیزی از عناصر ترس در آن نباشد حذر کند اما این عنصر وقتیکه اثری از ترس در شخص تعلیم‌دهنده نباشد بسیار کم میشود. يك شخص بالغی که سرپرستی طفلی را به عهده گرفته است هرگز نباید حس ترس داشته باشد و آثار ترس نشان بدهد و این از جمله دلایلی است که ثابت میکند بچه جهت باید نهال شجاعت را در وجود زنان بقدر مردان پرورش داد. مثل توضیحی دوم چندان موردسنجش واقع نشده است. يك روز هنگامی که بایسرم گردش میکردم او در آنوقت سه سال و چهار ماه داشت ماری را در راه دیدیم آن طفل تصویر مارها را دیده بود اما خود مار را هرگز ندیده بود و نمیدانست که مار هم می‌گردد همینکه آنرا دید خوشش آمد مار که در صدد گریختن بود بحرکت آمد بچه دنبال آن دوید چون من میدانستم نخواهد توانست آنرا بگیرد منش نکردم و از خطرناکی مارها هم چیزی نگفتم. لکن از آن وقت بعد پرستارش او را از دیدن میان علفها بعزت اینکه ممکن است در آنجاها مار وجود داشته باشد منع میکرد در نتیجه ترس خفیفی در بچه پیدا شد اما نه بقدری که ما آنرا مطلوب بدانیم.

ترسی که غلبه بر آن دشوار میباشد ترس از دریاست اول دفعه که ماسهی کردیم پسر را بدریا ببریم دو سال و شش ماه از سنش میگذشت ابتدا انجام این کار را امکان ناپذیر دیدیم از سردی آب اکراه داشت، از صدای امواج وحشت میکرد و خیال میکرد که آنها پیوسته بطرف او پیش می‌آیند و هرگز بر نمیکردند. وقتیکه امواج عظیم بودند حتی از نزدیک شدن بدریا هم خود داری میکرد و این يك دوره ای از ترس عمومی او بشمار میرفت زیرا در این اوقات حیوانات، صدا های عجیب، و چیز های مختلف دیگر باعث وحشت او میشد. مادر معالجه ترس او را قدم بقدم پیش رفتیم باین ترتیب که پسر را دربر که کم عمقی دور از ناحیه دریا قرار دادیم تا اینکه آب چندان سرد و موثر نباشد پس از چهار ماه که دوره گرما سپری شد خود بچه خوشش می‌آمد در آبهای کم عمق دور از امواج در آب راه برود و بازی کند اما هنوز هم اگر

اورا در محل عمیقی که آب تا کمرش برسد قرار میدادیم داد و فریاد راه می انداخت، ما
 اورا با صدای امواج معتاد کردیم باین کیفیت که رهایش کردیم و بحال خود گذاشتیم
 تا قریب یکساعت بازی کند در حالتی که صدای امواج را بشنود بدون اینکه خود موج
 هارا ببیند سپس اورا بمحلی بردیم که میتوانست امواج را ببیند و متوجه اش ساختیم
 که هر وقت موج پیش میآید دوباره بر میگردد. هیچکدام از اینها با اضافه عبرتهائی
 که از پدر و مادر و اطفال دیگر در میان بود موثر واقع نگردید فقط باینجا رسید که
 هر وقت نزدیک امواج واقع میشد دیگر ترس پیدا نمیکرد. لذا من متقاعد شدم باینکه
 ترس از دریا غریزی است تقریباً نزدیک است که یقین کنم این ترس ناشی از تلقین
 نیست در تابستان سال بعد که بچه بسن سه سال و شش ماه رسیده بود هنوز از داخل شدن
 در امواج میترسید کار را از سر گرفتم پس از اغوا و اغراهائی که نتیجه نداد و با وجود
 اینکه آب تنی و استحمام دیگران را در اطراف خود میدید معذک ناچار شدیم بسبک
 قدیم متوسل شویم یعنی وقتیکه احوال ترس نشان میداد ما هم طوری تظاهر و وانمود
 میکردیم که او احساس کند ما از این کم دای و ترسناکی او شرمسار و ننگین میشویم
 و هر گاه که شجاعت و پردلی نشان میداد با حرارت تمام تحسینش میکردیم تقریباً مدت
 دو هفته همه روز او را با وجود مقاومت و داد و بیداد تا گردن در آب دریا فرو میبردیم
 (۱) روز بروز مقاومت و داد و فریاد او کم تر میشد تا اینکه او آخر خودش تقاضا میکرد
 او را در دریا وارد کنند. در پایان دو هفته مزبور نتیجه مطلوب حاصل شد یعنی دیگر
 از دریا نمیترسید از آن لحظه بعد او را آزاد گذاشتیم و هر وقت که هوا مناسب بود
 مطابق دلخواه خودش آب تنی و استحمام میکرد البته با شعف فوق العاده. روی هم رفته
 ترس هنوز تماماً از میان نرفته بود بلکه قسمتی از آن زیر غرور خفته و فرو نشسته
 بود با وجود این، انس از سرعت رشد ترس کاست و آنرا کند کرد و اکنون کاملاً از میان
 رفته است. خواهر آن پسر که الان بیست ماه دارد هرگز از دریا ترسی نشان نداده است.
 و بدون کوچکترین مکث و تردید مستقیماً برای دخول در آن روان میشود. من این

(۱) طریقه ای که درباره من در همین سن بکار برده شد این بود که پای مرا بگیرند و مرا مختصر
 مدتی در زیر آب نگاهدارند و غریب اینکه این طریقه در علاقه مند کردن من بآب موفقیت یافت با وجود
 این من پیروی از چنین طریقه ای را بکسی سفارش نمیکم

موضوع را از این جهت بتفصیل حکایت کردم که میبینم تاحدی بانظریات تازه که مورد احترام من میباشد منافات دارد بکار بردن جبر و فشار در تربیت باید بسیار کم و نادر باشد لکن برای غلبه بر ترس تصور می کنم بعضی اوقات مفید واقع گردد. جائی که ترس بیجا و شدید است اگر بچه را بحال خود گذاریم هرگز تجارب بی حاصل نمیکند که باو نشان بدهد ادراك آن اساسی ندارد هر وقت يك وضعی بدون اینکه مضر باشد بطور مکرر مورد تجربه واقع شود با آن انس پیدا میشود و همین انس ترسها را نابود میسازد. احتمال قریب یقین اینست که وضع وحشت زده را اگر فقط یکمرتبه مورد تجربه قرار دهیم مفید و سودمند نخواهد بود بلکه باید مکرر آن وضع را پیش آورد تا اینکه از غرابت آن کاسته شود و بچه با آن مانوس گردد، البته اگر تجارب لازم بدون اجبار و اعمال زور و فشار انجام گیرد خیلی بهتر است و گرنه اعمال زور و فشار برباقی بودن ترس غیر مغلوب ترجیح دارد.

آنجا نکته دیگری هست. در حالتی نظیر حال پسر من و همچنین در حالات پسران دیگران غلبه بر ترس فوق العاده شغف آور است: برانگیختن غرور پسر آسان است، هر وقت برای ابراز شجاعت بستایش و تحسین نائل میشود پرتو وجد و شغفش در بقیه اوقات روز او بیوسته منعکس است بعداً مرحله ای می آید که پسر جبان از تحقیق می کند که از اقربان و همکنان خود می بیند آزرده میگردد و برای او خیلی دشوار است که عادات خود را تغییر بدهد بنابراین من گمان میکنم که کسب ضبط نفس در مورد ترس در آغاز دوره طفولیت و تعلیم طفل با اقدام در همان اوقات برای تصدیق لزوم بکار بردن متدها و سبکهاییکه تاحدی مؤثر و مقرون بفشار باشد اهمیت کافی دارد.

پدر و مادر اشتباهات خود را میفهمند، وقتی که بچه ها بسن بلوغ رسیدند تازه آنوقت است که بر انسان روشن میشود تربیت اطفال می باید بچه ترتیب صورت گرفته باشد. با وجود این من حادثه ای را حکایت میکنم که نشان میدهد زیاده روی در تسامح و گذشت در باره هوی و هوس اطفال چه مخاطراتی در بر دارد. در سن دو سال و شش ماهگی پسر را در يك اطاقی تنها برای خوابیدن قرار دادند. از این پیشرفتی که در زندگانی حاصل کرده بود یعنی اینکه دیگر در کنار دایه نمیخواهد

بسیار مغرور و مفتخر گشت ابتدا همواره تمام شب را بآرامی میخوابید. اما يك شب باد وحشت آوری و زید و پرده اطاق را با صدای گوش خراشی از جا کند. بچه بسا وحشت از خواب بیدار شد و فریاد کرد، من بیدرنگ بطرف او رفتم و او مثل اینکه در اثر خواب وحشتناکی بیدار شده است بمن چسبید و قلب او بشدت می تپید خیلی زود ترسش از میان رفت اما از تاریکی شکایت داشت در صورتی که در آن موقع از سال خوابیدن تمام ساعات شب را در تاریکی برایش عادی بود. پس از اینکه او را ترك کردم ترس بصورت ضعیف تری عودت کرد لذا چراغ کم نوری برای او روشن کردم. از آن بیعد تقریباً همه شب فریاد میکرد تا عاقبت معلوم شد که فریاد او از ترس نیست بلکه از این جهت است که خوش دارد بزرگها دور او جمع شوند و او را نوازش کنند ما با نهایت احتیاط در موضوع اینکه هیچگونه خطری در تاریکی وجود ندارد با او گفتگو کردیم و باو گفتیم هر وقت بیدار میشوی از این پهلوی بآن پهلوی کن دوباره بخواب خواهی رفت و بدان که دیگر جز در موارد مهم بسراغ تو نخواهیم آمد سخن ما را بدقت گوش کرد و دیگر هرگز شبها فریادی راه نینداخت مگر خیلی کم آنهم بجهات مهم. البته این چراغ شبانه را هم قطع کردیم. اگر مابیش از این تسامح و گذشت بخرج داده بودیم شاید تا مدت مدیدی شاید هم برای تمام دوره زندگانی خواب او را ناراحت میکردیم.

حکایت تجربه های شخصی خود را بهمین جا خاتمه میدهیم و بیبحث کلی تری در درموضوع سبكها و متدهای از میان بردن ترس میپردازم. پس از سالهای اولی واقعی ترین پند دهنده اطفال در شجاعت حسی اطفال دیگر میباشد. اگر يك کودک دارای برادران و خواهرن بزرگتر باشد هم با سرمشق شدن وهم با زبان و بیان او را تحريك میکنند و هر کاری که آنان بکنند او هم خواهد کرد. دردبستان ترس حسی مورد تحقیر واقع میشود و احتیاجی نیست که معلمین بالغ در این موضوع اصرار و تاکید کنند. و حداقل این حال در میان پسران وجود دارد باید در میان دختران نیز بدینمنوال باشد و میزان شجاعت در آنان عیناً بقدر پسران گردد. خوشبختانه دیگر آموزشگاههای دختران بطریق حسی «بانوماپی» را تعلیم نمیدهند و انگیزه

های طبیعی آنان برای شجاع بار آمدن مجاز گردیده و کمی دامنه پیدا کرده است .
معذلك هنوز در این مورد اختلافی بین پسران و دختران وجود دارد و من عقیده دارم
که هیچگونه اختلافی نباید وجود داشته باشد^(۱)

وقتی که من از مطبوع و مطلوب بودن شجاعت سخن میگویم مقصودم تعریف
خالص آن از نظر روش و رفتار است : يك مرد زمانی شجاعت دارد که بتواند اعمالی را
انجام دهد که دیگران بسبب ترس نتوانند آنرا انجام دهند و اگر احساس هیچگونه
ترس نکند چه بهتر از آن . من شجاعت واقعی را تنها در تسلط بر ترس بقوه اراده
نمیدانم و حتی آنرا هم بهترین شجاعت بشمار نمی آورم .

سر تربیت اخلاقی جدید عبارت است از حصول نتایج بوسیله عادات خوب که
سابقاً از راه ضبط نفس و قوه اراده حاصل شده (و یا سعی در حصول آن شده) است
شجاعت مربوط با راده موجب اختلال های عصبی میشود که از جمله « صدمه بمب و
خپاره » نمونه های بسیاری از آن را نشان میدهد ترس هائی که فرو نشسته اند بطرفی
که انسان با تأمل باطنی آنرا اذناک نمیکند اجباراً برای ظاهر شدن راه پیدا میکند
مقصود من این نیست که میتوان کاملاً از ضبط نفس مستغنی گردید ؛ برعکس هیچ
انسانی نمیتواند بدون آن يك زندگانی متناسبی داشته باشد . آنچه که من میخواهم
بگویم اینست که ضبط نفس میباید فقط برای اوضاع و احوال غیر منتظر که تربیت
قبلاً آنرا آماده و همواره نکرده است باقی بماند . حتی اگر هم امکان داشته باشد که
تمام مردم را مشق و تمرین دهند تا بدون زحمت آن شجاعت مخصوصی را که در جنگ مورد
احتیاج است دارا شوند کار احمقانه ای کرده اند زیرا این احتیاج استثنائی و موقتی است
و حد آن بقدری فوق العاده و خلاف مانوس است که اگر مثلاً عادات مقتضی جنگجویان
خندق ها کم کم در جوانان القا شود تمام انواع دیگر تربیت از رشد باز میماند .

دکتر ریورز^(۱) فقید در کتاب خود درباره « غریزه و عقل باطن »

Instinct and the Unconscious بهترین تحلیل روحی ترس را که من می شناسم
آورده است او میگوید که یکی از طرق مواجهه با وضع خطرناک عبارت است از

(۱) بکتاب جنس و مدنیت بوزفلد مراجعه کنید

فعالیت‌های دست و بدن و کسانی که می‌توانند این فعالیت را بکار اندازند در خود از روی وقوف احساس ترس نمی‌کنند و این یک تجربه گرانبهایی است که هم حس احترام به خویش و هم ابراز کوشش را تحریک می‌کند تا اینکه تدریجاً از ترس به مهارت و زبردستی انتقال یابد حتی موضوعات ساده‌ای مثل یاد گرفتن سواری دوچرخه، تجربه این انتقال را بصورت سبک و ملایم آن بها نشان می‌دهد. در جهان تازه در اثر افزایش میکانیسم اهمیت این نوع از مهارت و زبردستی رفته رفته افزون می‌گردد. من اینطور می‌بینم که تمرین شجاعت حسی باید بقدر امکان از راه تعلیم مهارت در تصرف ماده و تسلط بر آن انجام شود نه از راه مسابقه در منازعه افراد بشر بایکدیگر. نوع شجاعت لازم برای بالا رفتن بقله کوه راه انداختن هواپیما یا اداره کردن یک کشتی کوچک در برابر باد سخت بنظر من خیلی قابل ستایش تر از تمام انواع شجاعت هائی خواهد بود که در جنگ لزوم پیدا می‌کند. بنابراین من لازم میدانم که دانش آموزان آموزشگاهها را بقدر امکان در انواع مهارت‌ها و زبردستی‌ها که کم یا زیاد دارای خطر باشد مانند بازی فوتبال مدرب و ورزیده سازند. درجائی که جز غلبه بر یک دشمن چاره دیگر نیست پس بگذارید این دشمن ماده باشد نه ابناء بشر. مقصود من این نیست که در این مطلب و در تطبیق این قاعده جمود بخرج دهیم بلکه مقصود من این است که بهترین های ورزشی و پهلوانی بیش از آنچه امروز وجود دارد وزن بدهیم.

البته جنبه‌های شجاعت بدنی بیشتر سلبی است مانند تحمل ضربات و صدمات بدون داد و فریاد؛ و این را میتوان از این راه به بچه‌ها یاد داد که در مواردی که حوادث بدی برای آنان پیش می‌آید در اظهار علاقه و عاطفه نسبت بایشان افراط نشود قسمت زیادی از مرض هیستری در زمان بلوغ مخصوصاً ناشی از میل مفرط در محبت بدیگری است؛ مردم تماماً خودشان بیماریهائی بوجود می‌آورند بامید اینکه مورد شفقت و نوازش و مهربانی قرار گیرند. از نمو این میل در اطفال میتوان باین کیفیت جلوگیری کرد که در موقعی که بچه دچار خراشی یا صدهای میشود کاری نکنیم که طفل مزبور بآه و ناله و فریاد وزاری کردن تشویق و ترغیب شود. از این جهت است که اصول تربیت دایگان و پرستاران هنوز هم در مورد دختران بسیار بدتر از

پسران است. زیان نر می و ملایمت درباره دختران بهمان اندازه زیان نر می و ملایمت در مورد پسران است، اگر زنان بخواهند مساوی با مردان باشند برایشان فرض است که در سخت یاب ترین فضائل کمتر از مردان نباشند. اکنون میپردازیم بآن صور شجاعتی که حس صرف نیست و مهمترین آن اینها هستند لکن نمو آن بطور کامل دشوار است مگر اینکه بیشتر روی پایه صور ابتدائی باشد.

قبلا بمناسبت گفتگو در وحشت اطفال با موضوع ترس از عجائب و اسرار تماس پیدا کردیم. من عقیده دارم که این ترس غریزی است و اهمیت تاریخی بسیاری دارد بیشتر خرافات مربوط بآن میباشد کسوف و خسوف، زمین لرزه، طاعون و نظائر آن اینگونه ترس را بدرجات زیادی در میان مردمی که با علم سروکار ندارند ایجاد کرده است. این ترس چه از جهت شخصی و چه از جهت اجتماعی نوع بسیار خطرناک آنست، بنابراین ریشه کن کردن آن در خردی کاملاً مطلوب و مناسب است و تریاق مخصوص آن توضیحات و تشریحات علمی است. البته لازم نیست که هر چه در نظر اول جزء رموزات و اسرار میآید بتوضیح و تفسیر آن اقدام شود؛ زیرا طفل پس از تفسیرانی چند چنین مینداند که باز در حالات دیگر هم توضیحات و تفسیرات وجود دارد و ممکن خواهد شد که باوبگویم فعلاً آن توضیح داده نمیشود. امر مهم اینست که هر قدر ممکن است زودتر توجه و احساسی ایجاد کنیم مبنی بر اینکه شعور مربوط بمرموزات و اسرار و عجائب فقط بسته بنادانی و جهل اشخاص است که ممکن است در اثر صبر و مساعی فکری از هم پاشیده شود حقیقت جالب نظر اینست که آن اشیائی که در اول دفعه در اثر خاصیت مرموز و عجیب خود موجب ترس و هراس اطفال میشوند همینکه ترس برطرف شود همانها اسباب شعف خاطر و خوشحالی بچهها میشوند. و همینکه خاطر از توجه به خرافات باز ایستد بمطالعه و تفکر در آن اشتیاق پیدا میشود. پسر کوچک من در سن سه سال و نیم ساعتی چند را یکه و تنها در مطالعه آب دزدك باغ مستغرق گردید تا اینکه فهمید چگونه آب داخل و هوا خارج میشود و چسان عکس آن حادث میگردد کسوف و خسوف را بصورت قابل فهم بطوریکه حتی کود کان خیلی کوچک هم میتوانند درك کنند میشود توضیح داد. هر چه که باعث ترس اطفال شود

یا سبب جلب علاقه آنان گردد در صورتیکه راهی داشته باشیم و بطور کلی ممکن باشد باید برای آنان توضیحات آنرا بدهیم و مطلب را روشن سازیم. این کیفیت ترس را بصورت علاقه علمی که کاملاً با جهات غریزی توافق دارد مبدل میسازد و حوادثی را که در تاریخ جنس بشر روی داده است در فردهم باز گشت میدهد.

بعضی مسائل مربوط باین مورد دشوار و محتاج بفرست و مهارت بسیار است. و دشوارترین آن مرگ است بر طفل زود واضح میشود که گیاهان و حیوانات میمړند و غالباً قبل از اینکه بچه بشش سالگی برسد اتفاق میافتد که مواجه بامرگ یکی از کسانی میشود که با او آشنائی داشته است و اگر این طفل رویهمرفته دارای عقل فعالی باشد البته بخاطرش خطور خواهد کرد که پدر و مادرش حتی خودش هم خواهد مرد (این تصور بسیار مشکل است) افکار مزبور يك رشته مسائل پیدش می آورد که باید در موقع جواب دادن احتیاط را از دست نداد. مسلم است برای کسی که این سؤالات باعقائد و شریعتش وفق میدهد در موقع جواب دادن بدان بقدر کسی که بحیات پس از مرگ اعتقاد ندارد با اشکال برخورد نمیکنند.

اگر شما نظر دوم را اتخاذ کردید هرگز چیزی عکس آن نگوئید در دنیا هیچگونه ملاحظاتی جائز و صحیح نمیداند که پدر بطفل خود دروغ بگوید. در این مورد بهتر است برای بچه مرگ را مانند خوابی که دیگر بیداری ندارد تعبیر کنیم جواب را بدون تشریفات و بدون شاخ و برگ مثل اینکه این حادثه يك امر عادی طبیعی است باید داد. اگر طفل از احتمال مرگ خود دچار تشویش و نگرانی میشود بگوئید اکنون تا وقوع مرگ سالیان بسیاری مانده است. در سالهای نخستین سعی در حقیر کردن و ناچیز نمودن مرگ با توجیه زاهدانه در ذهن طفل عمل بیهوده و عبث است. اصولاً این موضوع را شما هرگز پیمش نکشید اما اگر طفل سر مطلب را باز کرد از گفتگو در آن احتراز نکنید منتهی هر قدر میتوانید سعی کنید که طفل آنرا بنظر چیز عجیب و مرموز و غامض ننسجد اگر طفل طبیعی و سالم است این روشها کافی است که او را از تفکر در این موارد منصرف سازد. در تمام مراحل آماده باشید از آنچه که عقیده در این مورد دارید بصورتی که طفل احساس کند که موضوع جالب و جذاب نیست با صراحت سخن بگوئید، زیرا برای کودک صلاح نیست که در امر

مرگ مدت مدیدی فکر کند. صرف نظر از مرس ها و وحشت های مخصوص اطفال در معرض تشویش ها و اضطراب های نامحدود میباشند و این رویهمرفته مربوط به زیاد روی و افراط بالغین و بزرگ ها در منع آن است با وجود این اکثون شیوع آن خیلی کمتر از پیش است. ملامت و سرزنش همیشگی، منع ناله، تعلیمات پیوسته و متوالی در آداب سلوك، رویهمرفته دوره طفولیت را دوره خواری و بدبختی ساخته است. یادم میآید در سن پنج سالگی بمن گفتند دوره طفولیت شیرین ترین دوره زندگی است (دروغ بیجا و بیمه منی در آن روزها) من بطور تسلی ناپذیر گریه کردم آرزوی مرگ داشتم و متعجب بودم که چگونه زحمت سالهای آینده را تحمل کنم اما امروزه تقریباً تصور نمیرود کسی چنین چیزی بچه بگوید. زیرا حیات طفل طبعاً ناظر به آینده است و همواره بطرف اموری که بعداً امکان می یابد متوجه است. و این جزء محرکاتی است که طفل را ببذل کوشش و امیدارد بچه را ناظر بگذشته کردن و آینده او را بدتر از گذشته جلوه دادن عبارت است از اینکه کم کم حیات طفل از پایه و بنیاد آن سست و جریان زندگیش از سرچشمه خراب گردد. با وجود این صاحبان عواطف که فاقد قلب هستند عادت کرده اند با اطفال از شربنی های دوره طفولیت گفتگو کنند. خوشبختانه تاثیر سخن آنان در من چندان دوام نکرد. غالب اوقات من گمان میکردم اشخاص بالغ لابد بسیار خوشحال میباشند زیرا زحمت درس در پیش ندارند و میتوانند هر چه را که میل دارند بخورند این عقیده هم موجب تقویت و هم باعث تشویق بود. کمروئی و حجب نوع محدود جهان بودن و هراس داشتن است که در انگلستان و چین شایع و در نقاط دیگر نادر میباشد و پیدایش آن از يك جهت در اثر عدم آمیزش با اشخاص نا آشنا و بیگانه است و از جهت دیگر مربوط با فراط در مراعات آداب میباشد بقدریکه اوضاع و احوال اجازه نمیدهد بچه ها باید پس از سال اول تولد با دیدن اشخاص نا آشنا معتاد شوند و بوسیله غریبه هادست بدست گردند اما از جهت آداب و رفتار لازم است در ابتدا حد اقل از آنرا که مورد لزوم و احتیاج است به بچه ها تلقین و تعلیم کرد تا اینکه از طرفی هم بصورت آزار کنندگان تحمل ناپذیر در نیایند. اگر بگذاریم این کودک موقعیکه با اشخاص نا آشنا و بیگانه مواجه میشوند چند دقیقه بدون قید و بند آنرا ببینند سپس جدانشان سازیم بهتر از اینست که با آنان اجازه بدهم در

اطلاق بمانند و متوقع باشیم کاملاً آرام و خاموش باشند. حسن تدبیر ایجاب میکند که پس از دو سال اول باین بچه‌ها یاد بدهیم که کاملاً قسمتی از روز را با تصاویر یا گل یا دستگاہها و آلات و ادوات متنسوری و از این نمونه چیزها بازی کنند و همیشه باید وقتی که از آنان میخواهیم سکوت کنند و آرام بگیرند علتی داشته باشد و آنان آن علت را بتوانند بفهمند. آداب رفتار را نباید بصورت خشک و مطلق به آنان بیاموزیم مگر موقعیکه بصورت بازی سرگرم کننده ای باشد. اما همینکه طفل بفهمیدن مطلب قادر گردید باید بداند که پدر و مادر دارای حقوق مخصوص میباشد و با آزادی دیگران موافقت داشته باشد و برای خود تا آخرین حد ممکن آزادی بدست آورد اطفال با آسانی قدر عدالت را خواهند دانست و هرچه را که دیگران برای آنان میخواهند همان را برای دیگران میخواهند. و این لب آداب رفتار است

هرگاه بخواهید ترس را در کودک کتان زائل و برطرف سازید باید قبل از هر چیز خودتان بی ترس باشید. اگر شما از رعد میترسید این ترس در اول دفعه ای که طفل در حضور شما رعد را میشنود از شما باو سرایت خواهد کرد. اگر وحشت خود را از شورشها و انقلابهای اجتماعی برای او تشریح کنید ترس و وحشت شدید تری بطفل دست خواهد داد زیرا بیان شما را درک نمیکند اگر از بیماری وحشت میکیند بچه شما هم همانطور خواهد شد.

سراسر زندگی را غاطره فرا گرفته است لکن آدم عاقل در مورد آن غاطراتی که گریزی از آن نیست بیجا هل میکند و درباره آنهائی که میتواند از شان احتراز کرد بانهایت احتیاط قدم برمیدارد لکن بدون نهیب عواطف و احساسات. شما نمیتواند از مرگ بگریزید اما میتوانید از مرگ بدون وصیت اجتناب کنید بنا بر این وصیت خود را بنویسید اما این راهم فراموش نکنید که شما موجودی فانی میباشید. تدارک و احتیاط عاقلانه برضد بدبختیها چیزی است تماماً غیر از ترس؛ یعنی این جزء حکمت است در صورتیکه ترس کلیة نوعی عبودیت میباشد. اگر شما نمیتوانید از ترس دوری بجوئید سعی کنید که طفلتان چنین ظنی بشما نبرد بعلاوه آن افق دیده او را وسیع کنید و آن نموده علاقه روشن را باو بدهید تا او را در مراحل زندگی آئینده از احتمال گرفتار شدن بدبختیها مانع شده باشید. فقط از اینرا است که میتواند او را مرد آزاده این جهان بسازید.

فصل پنجم بازی و خیال

دوست داشتن بازی بارزترین علامت ممیزه بچه هاست خواه بچه‌های حیوانات دخواه انسان و خواه غیر آن . و این در بچه‌های انسان با ضعف و خوشحالی و همی بی‌پایانی توام است بازی و توهم (pretence) مورد احتیاج حیاتی عالم بچگی است و صرف نظر از منافع دیگری که دارد اگر بخواهید بچه شاد و خرم و تندرست گردد باید فرصت را برای او فراهم سازید . در اینجا دو مسئله است که در این مورد با تربیت ارتباط مییابد نخست آنکه پدر و مادر و آموزشگاه در راه تهیه فرصت مزبور چه باید بکنند ؟ دوم آنکه آیا باید برای ازدیاد فائده تربیتی بازی ها غیر از تهیه فرصت کار دیگری هم بکنند ؟

مطلب را با سخنی چند در باره روانشناسی و روحیه بازیها شروع میکنم گروز (۱) در موضوع مزبور بطور جامع بحث کرده است : ویلیام اشترن (۲) نیز در کتابیکه در فصل سابق ذکر آن میان آوردیم بطور اختصار در آن وارد شده است . در این موضوع دو مسئله جداگانه وجود دارد : اولی مسئله تحریکهای است که بازی را بوجود میآورد ، دوم فائده حیاتی آنست و این مسئله آسانتر از دیگری است . برای تردید کردن در نظریه بازی که بوسعت مورد قبول واقع شده است دلیلی بنظر نمی‌رسد . هر نوع بچه‌ای که باشد در بازی خود تمرین میکند و فعالیت‌هایی را که بعداً باید با اشتیاق بظهور آورد عملی میسازد . بازی توله سگ ها کاملاً شبیه نزاع سگهاست منتهی اینکه عملاً یکدیگر را گاز نمیگیرند . بازی بچه کربه شبیه رفتار کربه باموش است . اطفال دوست دارند هر چه را که در آن توجه و دقت کرده اند تقلید کنند از قبیل بنا کردن و کندن ، هر قدر کار بنظر آنان مهم تر بیاید بیشتر بیازی آن میل پیدا میکنند و از هر چه که عضلات آنان را بکار اندازد لذت میبرند چون جهیدن بالا رفتن و راه رفتن روی يك تخته باریك بشرط آنکه عمل آن چندان سخت و دشوار نباشد اگر چه

1 Groos.

2 William Stern.

این حال بصفه کلی علتی برای مفید بودن انگیزه و محرك بازی به حساب می آید ولی بهیچ وجه متضمن تمام مظاهر خود نمیشود و نباید آنرا برای تحلیل روحی معتبر دانست .

بعضی از علما تحلیل کننده روح سعی کرده اند در بازی اطفال يك رمز جنسی ببینند لکن من این را خیال واهی میدانم . محرك اساسی غریزی در طفولیت جنس نیست بلکه محرك عمده رغبت طفل است باینکه بزرگ و بالغ شود یا شاید به عبارت صحیح تر طالب قوه است (۱) طفل ضعف خود را نسبت باشخاص بزرگ و بالغ حس میکند و آرزو دارد که با آنان برابر گردد . من بخاطر دارم که پسر همینکه پی برد عاقبت روزی مردی خواهد شد و من هم بنوبه خود يك زمان بچه بوده ام چقدر خوشحال گردید کسی که او را ببیند می فهمد چگونه ادراك اینکه موفقیت امکان پذیر میباشد او را ببذل جهد و کوشش تحريك نمود . بچه از همان اوقاتی که خیلی کوچک است میل دارد همان کاری را بکند که اشخاص بزرگ و بالغ میکنند و این را تقلید او خوب نشان میدهد . برادران و خواهران بزرگتر از او از این حیث مفید تر از او میباشد زیرا به مقاصد آنان میتوان پی برد و حال آنکه مقدرت و ظرفیت آنان خیلی زیاد بقدر اشخاص بزرگ نیست بلکه نزدیک بهمان بچه کوچک است بچه ها خوب نقص خود را احساس میکنند و هرگاه بحال طبیعی باشند و تربیت صحیح حاصل کرده باشند همین احساس نقص محرك آنان بجود جهد خواهد بود اما اگر درهم شکسته شده باشند ممکن است منشاء بدبختی و ذلت شود .

در بازی از اراده و میل طفل بقوت دو صورت وجود دارد : یکی صورتی است مرکب از باد گرفتن انجام دادن کارها ، دیگری صورتی است مرکب از تخیل . کاملاً همانطور که شخص بالغ محروم ممکن است تسلیم هوس ها و آرزوهائی که مفاد و معنی جنسی را دارد بشود همانطور هم طفل طبیعی تسلیم توهمانی میشود که معنی قوت از آن برمی آید مثلاً دوست دارد آدم فوق العاده و غول باشی یا قطار راه آهن شود و میل

(۱) بکتاب « طفل مصبی » تألیف دکتر کامرن H. C. Cameron چاپ سوم آگستفورد سال ۱۹۲۴

دارد با آن تظاهر و وانمود خود در دیگران ایجاد ترس کند و قتیکه برای پسرمان داستان ژاک کشنده غول را شرح دادم سعی کردم او را وادار کنم که خود را با شخصیت ژاک مطابق کند اما او امتناع کرد و خواست که مانند غول باشد. وقتی که مادرش داستان صاحب ریش کبود (بلو برد) را برای او حکایت کرد اصرار داشت که او هم همان باشد و مجازات همسر او را در اثر ثمره کاملاً عادلانه پنداشت باز بهایش طوری شده بود که غالباً منجر بشکستن سرخانها میشد. پیروان فریاد این را جنون بیرحمی درباره زنان (سادیسیم) خواهند گفت لکن پسر من بیشتر از این لذت میبرد که غولی باشد که پسران کوچک را میخورد یا منجنیق باشد که میتواند بارهای سنگین را بردارد. عنصر مشترک این توهمات قوت بود نه جنس. یک روز از گردش بر میگشتیم بر سبیل یک شوخی واضح باو گفتم قتیکه بدر خانه رسیدیم ممکن است بهمینم مثلاً یک آقا «تیدلی وینکس» خانه ما را تصرف کرده است و شاید نگذارد بخانه داخل شویم از آن زمان ببعد تا مدتی طولانی در آستانه توقف میکرد و ادعا داشت که او اقا تیدلی وینکس است و بمن امر میکرد بخانه دیگر بروم. شعف او از این بازی حدی نداشت و بدیهی است شعف مزبور ناشی از توهم وجود قوت بود در خودش.

با وجود این اگر فرض کنیم که طلب کردن قوت یگانه منشأ بازی اطفال است در ساده کردن و آسان گرفتن موضوع مبالغه کرده ایم. بچه ها از وانمود و تظاهر بترس لذت میبرند شاید علت آن این باشد که علم آنان باینکه بازی شان وهمی است حس سلامتی و آسودگی آنان را افزون میسازد. بعض اوقات من اینطور برای پسرمان وانمود کردم که من نهنگ هستم و آمده ام او را بخورم او چنان فریاد میکشید که من مجبور میشدم متوقف شوم و خیال میکردم واقعاً ترسیده است؛ اما همان لحظه ای که متوقف میشدم می گفت «بابا باز هم نهنگ بشو» قسمت زیادی از شعف توهم کاملاً بطور نمایش درام مانند آنانرا مثلند و محظوظ میسازد و این درست عین همان است که اشخاص بزرگ و بالغ را وادار کرده است داستان و نمایش را دوست بدارند من گمان میکنم که کنجکاو و طلب اطلاع در تمام این موضوع دستی دارد: بچه و قتیکه بازی خرس ها را میکند احساس میکند که چیزی در باره خرس می آموزد

من تصور میکنم که هر گونه محرك پرزور در حیات طفل در بازی او منعکس میشود غلبه قوت در بازی طفل بهمان اندازه غلبه آنست در برابر نمایشات طفل.

اما درباره ارزش تربیتی بازی همه اشخاص باستایش و تحسین آن بازیهای که متضمن کسب استعدادهای بدست آوردن قابلیت‌های تازه است موافقت دارند اما بسیاری از متجددین و امروزی‌ها بازیهای را که متضمن توهم و تصنع است با نظر تردید و سوء ظن مینگرند. خیالات خام و واهی در حیات بزرگ‌ها و بالغین بسان چیزی کم و بیش شبیه مرض وقایع مقام سعی و کوشش در عالم حقیقت شناخته شده است. بعض سوء ظن‌ها درباره خیالات خام و واهی بالغین و بزرگ‌ها در تخیلات اطفال رخنه کرده است و این بنظر من خطای محض است. آموزگاران تابع منتسوری میل ندارند که اطفال آلات و دستگاہهای خود را بقطارهای راه آهن یا کشتی‌ها و غیره تبدیل کنند و این را «خیال پریشان» مینامند. آنان کاملاً حق دارند زیرا آنچه که بچه‌ها در این مورد انجام میدهند حقاً بازی نیست. ولو اینکه بنظر خودشان تفاوتی با بازی نداشته باشد دستگاہ مزبور بچه را سرگرم میکند لکن هدف آن تعلیم است. سرگرمی فقط وسیله ایست برای تعلیم. در بازی حقیقی مقصود نافذ و حاکم همان سرگرمی است و هر گاه اعتراضی بر «خیال پریشان» در بازی حقیقی وارد شود بنظر من از حد تجاوز شده و اغراق بمیان آمده است نظیر این الفاظ در موقع اعتراض بگفتگوی با بچه‌ها درباره جن و پری و غول و جادو گر و قالیچه جادو و غیره گفته میشود. من نمیتوانم با زهاد جلیل راستی بیش از زهاد نوع دیگر مهر ورزم. اینطور شایع است که بچه‌ها توهم را با حقیقت تمیز نمیدهند، اما چندان دلیلی برای قبول آن نمی بینیم، ما عقیده نداریم که هاملت هرگز وجود داشته است لکن اگر کسی در موقعی که بمشاهده نمایش آن مشغولیم و در حال محظوظ شدن از آن هستیم مدام آن مطلب را بمیادآوری نکند ناراحت و آزرده میشویم همینطور هم بچه‌ها اگر توسط آدم بی سلیقه‌ای در موقع بازی توهمی مورد تذکار و یادآوری حاق مطلب قرار گیرند آزرده و ناراحت میشوند اما ضمناً حداقل فریفته و انمودهای خود هم نخواهند شد.

حق و راستی مهم است، خیال هم مهم است؛ لکن بشو و نمای خیال چه در تاریخ

فرد و چه در تاریخ جنس و نژاد خیلی زود تر است طفل نامدنی که حاجات بدنی بر آورده شده است بازی را خیلی دلچسب تر از حقیقت خواهد یافت او در بازی پادشاه است و در حقیقت بایک قدرتی بالاتر از هر پادشاه دیگر کره زمین در سرزمین خود حکومت میکند.

اما در حقیقت مجبور است که در وقت معینی بخوابگاه برود و گروه پند ها و اندرزهای خسته کننده را اطاعت کند. البته او در اوقاتی که بزرگترها و بالغین خالی از خیال بدون تفکر در تنظیم صحنه های نمایش او دخالت میکنند خشمگین میشود و قتیکه دیواری ساخته است که حتی بزرگترین غولان نمیتوانند از آن بالا روند و شما بدون احتیاط پاروی آن میگذارید مانند رومولوس که نسبت به روموس خشمناک گردید او هم خشمگین میگردد و از این نظر نقص او نسبت به مردم دیگر طبیعی است نه مرضی و جبران این نقص هم در هم طبیعی است نه مرضی. بازیهای او اوقات او را اشغال نمیکند تا بهتر این باشد که بطریق دیگر صرف کند: اگر تمام ساعات وقت او بطور جدی صرف شود خیلی زود اعصابش درهم شکسته خواهد شد یک آدم بالغ را که در هوس ها و آرزوها غرق میگردد میتوان پند و اندرز داد که در راه رسیدن بآمال و آرزوهای خود مجاهدت کند اما یک بچه هنوز نمیتواند برای رسیدن بآمال و آرزوها قدم بردارد و لذا حق دارد دارای احلام و آرزوها باشد. او خیالات و اوام خود را باین نظر که آنها جانشین و قائم مقام ثابت و دائمی واقع و حقیقت باشد نمینگرد برعکس بانهایت خوارت امید دارد که آنها را در موقع مناسب تبدیل بحقیقت کند. اگر انسان حق و واقع را بایکدیگر مخلوط کند دچار اشتباه خطرناکی شده است بر هیات ماننها حقایق حاکم نیستند بلکه امیدها و آرزوها هم بر آن حکومت دارند نوع صدق و راستی که جز واقع چیزی نمیبیند زندان روح بشری است اما احلام و آرزوها فقط موقعی باید محکوم شوند که کسالت و تنبلی آنها را جانشین جهد و کوششی بکنند که برای تغییر واقع لازم میباشد؛ اما اگر بصورت مشوق و محرک باشند یک مقصد حیاتی را در جسم ساختن عالی ترین هدفهای انسانی تعقیب میکنند. کشتن تخیل در طفل مانند اینست که او را پندهای سازبم در برابر واقع موجود و باز مانند این است که او را به صورت یک موجود بسته به خاک و عاجز از عروج به آسمان در آوریم.

شاید شما بگوئید بطور کلی این خوب است و لکن علاقه او بغولانی که اطفال را میخورند یا برایش کبودانی که سرهمسران خویش را از تن جدا میکنند از چه جهت است؟ آیا در آسمان شما از این قبیل چیزها وجود دارد؟ آیا نباید خیال قبل از اینکه برای منظور صحیحی بکار رود طیب و طاهر و عالی گردد؟ شما در عین حال که صالح طلب هستید چگونه میتوانید به پسر بیگناه خود اجازه بدهید از فکر خرابی حیات بشری لذت ببرد؟ و یا اینکه چگونه می توانید شغف ناشی از غرائز توحش را که باید جنس بشر از آن بالاتر رود درست و صحیح بدانید؟ من تصور میکنم تمام این مراتب بخاطر خواننده خطور میکند موضوع البته اهمیت دارد و من سعی خواهم کرد تشریح کنم چرا نظر دیگری اتخاذ کردم.

ترتیب عبارت است از پرورش غرائزه از میان بردن آن و غریزه های بشری بسیار مبهم است و آنها را میتوان از راههای مختلف اقناع و ارضا کرد بیشتر آنها برای کاهنبایی خود محتاج به مهارت هستند. بازی کریکت و بیس بال هر دو یک غریزه را ارضی و خشنود میسازند اما بچه هر کدام از آنها را که یاد بگیرد بازی میکند. باین ترتیب راز تعلیم تا آنجائیکه متعلق باخلاق است اینست که بمرد انواع مختلف مهارتی را بیبخشد که او را باینجا برساند که بتواند غرائز خویش را بطور نافع بکار برد. غریزه نیرو که در طفل باین ترتیب خام و نارس ارضا میشود که تعین و تشخیص او را بارش کبود یکی میکنند میتواند در مراحل آینده زندگانی ارضاء و اقناع مذهب و بی آلاشی در اکتشاف علمی یا اختراعات فنی با ایجاد و پرورش بچه های خیلی خوب یا هر نوع دیگر از هزاران نوع مفید فعالیت بیابد. اگر تنها چیزی که یک مرد میداند این باشد که چگونه بجنگ بپردازد پس میل او بقوت و برا در جنگ و جدال شغف و خوشحالی میبخشد. لکن اگر در اعمال دیگری تسلط و مهارت داشته باشد رضایت خاطر خود را در آنها خواهد یافت. اما اگر اراده او برای قوت در آن اوقاتی که جوانه میزند در دوره طفولیت خشکانده شود و جود بی بحال و تنبلی بی نفع و ضرر خواهد شد که نه دنیا باین نوع خوب بودنهای دور از عالم مردی احتیاج دارد و نه ما باید سعی کنیم چنین حالتی را در اطفال خویش بوجود آوریم از نظر بیولوژی و زندگی

طبیعی است که آنان وقتی که كوچك هستند و چندان بازار و اذیت کردن قادر نیستند باید در عالم تصور و خیال بطرز زندگی اجداد وحشی قدیم خویش زندگی کنند . اگر شما راه معرفت و مهارت را که صورت مذهب تر و بی آرایش تری از رضایت را را لازم دارد بر آنها باز و هموار سازید دیگر از این موضوع که آنان در این سطح باقی خواهند ماند ترس نداشته باشید .

اوقاتی که من بچه بودم دوست داشتم معلق و پشتك و وارو بزدم هرگز حال چنین کاری نمیکنم باوجود این اگر کسی چنین عملی بکند من آنرا زشت نمیدانم همچنین طفلی که لذت میبرد از اینکه صاحب ریش کبود (بلوبرد) باشد از این میل تجاوز میکند و سلیقه اش بالاتر میرود و یاد میگیرد که قوه را از راههای دیگری جستجو کند ، و اگر در اثر محرکات مناسب آن مرحله خیال او در دوران طفولیت زنده و با نشاط نگاهداشته شود همانطور هم خیلی احتمال دارد که در سالهای بعد موقعی که میتواند تمرین ها و سبکهای اختیار کند که مناسب و شایسته مرد است پیوسته زنده و با نشاط باقی بماند . فرو کردن افکار اخلاقی در مغز طفل درستی که نمیتواند آنرا اجابت کند و تنظیم رفتار و نظارت بر آن در آن سن اقتضا ندارد کاری است بیهوده تنها نتیجه ای که از فرو کردن افکار مزبور حاصل میشود این است که در سن بعد و آن اوقاتی که ممکن است افکار اخلاقی موثر واقع شود موجب میگردد که آن را اسباب زحمت دانند و در برابر آن نفوذ ناپذیر و غیر متاثر گردند و این یکی از عللی است که ثابت میکنند در تربیت اهمیت مطالعه روحیه بچه تاچه اندازه است .

بازیهای پس از دوره طفولیت با بازیهای اوایل طفولیت بمناسبت اینکه رقابت پیدا میشود و هر قدر سن پیش برود رقابت فزونیتر میگردد فرق میکند . ابتدا وضع بازی طفل انفرادی است زیرا بدیهی است که كودك شیر خوار نمیتواند در بازی برادران و خواهران بزرگتر از خودش شرکت کند . اما بازی دسته جمعی همینکه امکان پذیر گردید شغف انگیز تر میشود بطوریکه دیگر بازی انفرادی لذتی نمیدهد . تربیت اولاد طبقه عالی انگلیسی همواره يك اهمیت اخلاقی عظیمی برای بازیهای مدرسه قائل میباشد - با اینکه مزایای معین بر اهمیت بازیها را تصدیق دارم معذلك

بعقیده من از نظر مرسوم انگلیسی در این مورد کمی مبالغه شده است البته برای صحت و تندرستی مفید هستند بشرط آنکه بیش از لازم در آن دقیق و متخصص نشویم؛ اگر مهارت و تخصص استثنائی بیش از اندازه مورد تقدیر و تحسین واقع شود نتیجه این میشود که بهترین بازیکنان در آن افراط میکنند و دیگران سست میگردند و کم کم بصورت تماشاچی درمیآیند. بازیها به پسران و دختران یاد میدهند که ضربات و صدمات را بدون داد و فریاد تحمل نمایند و خستگی بسیار را با پشت بر خود هموار سازند. لکن مزایای دیگری که برای آن بازیها قائل شده اند بنظر من تا حدود زیادی جزء وهم و خیال است. میگویند همکاری را یاد میدهد در صورتیکه فقط در حقیقت بصورت رقابت و همچشمی یاد میدهد و این صورتی است که در جنگ مورد احتیاج است نه در صناعات و نه در نوع صحیح روابط اجتماعی؛ علم ممکن ساخته است که تعاون فنی جانشین رقابت در اقتصادیات و سیاست بین المللی گردد همانطور که رقابت را (بصورت جنگ) بسیار خطرناک تر از آنچه بوده است ساخته. به همین علل است که بشریت امروزه خیلی بیش از سابق به پرورش فکر اقدامات تعاونی که «دشمن» آن بیشتر طبیعت مادی است احتیاج دارد نه عملیات رقابت آمیز و تزاخمی و تنافسی که هر دو غالب و مغلوب آن بشر باشد. من نمیخواهم بیش از اندازه در این ملاحظه تاکید کنم زیرا رقابت طبیعی انسان است و لابد باید یک محرّجی پیدا کند و هیچ محرّجی بهتر و بی ضرر تر از بازیها و مسابقه های ورزشی نیست. و این دلیل صحیحی است برای منع نکردن بازیها لکن دلیل صحیحی برای بالا بردن مقام و منزلت آنها تا آنجا که مقام اولیه را در برنامه آموزشگاهها احراز کند بشمار نمیآید. بگذارید پسران بازی کنند از این نظر که بازی را دوست دارند نه از این جهت که اولیاء امور بازی را تریاقی میدانند در برابر آنچه که ژاپونیان «افکار خطرناک» مینامند.

من در فصل گذشته درباره اهمیت غلبه بر ترس و ایجاد شجاعت مفصل گفتگو کردم. اما شجاعت را نباید با وحشیگری مخلوط و مشتبه کرد و وحشیگری عبارت است از سرور و خوشی تحمیل اراده یکنفر بر دیگر مردم؛ شجاعت یعنی بی اعتنائی

بیدبختی‌های شخصی. من میل دارم اگر فرصت دست دهد به پسران و دختران یاد بدهم که چگونه کشتی‌های کوچک را در دریای طوفانی بگردش آورند و چگونه از محل مرتفع در آب فرو روند و بچه ترتیب اتوموبیل و حتی هواپیما را برانند من مانند ساندerson اندل^(۱) ساخت ماشینها و تحمل خطر را در آزمایشهای علمی بآنان یاد بدهم تا آنجائیکه ممکن است میخواهم طبیعت جامد را دشمن بازی قرار دهم. میل بقوت میتواند همانطور که در منافسه و رقابت با مردم خشنود و راضی میشود در این کشمکش هم قانع و راضی گردد مهارت و تسلط که از این طریق حاصل میشود مفید تر از مهارت و تسلط در کریکت یا فوتبال میباشد و سبیه ای که از آن ناشی میشود بیشتر با قواعد اخلاق اجتماعی مطابقت دارد. مذهبی که قائل ببازیهای ورزشی است صرفنظر از جنبه اخلاقی متضمن پائین آوردن شأن هوش است بریتانیای عظمی به طرف از دست دادن موقع صنعتی خود سیر میکند و شاید هم در اثر کودنی و در اثر اینکه اولیاء امور برای هوش ارزشی قائل نیستند و هوشمندان را تشویق نمیکند امپراطوری خود را از دست بدهد. تمام اینها بتعصب در بازیها و افراط در اهمیت دادن بآنها مربوط میباشد البته مطلب عمیق تر است: عقیده مبنی بر اینکه مقیاس قیمت فرد سوابق ورزشی اوست نشانه عجز عمومی ماست که نمیتوانیم درک کنیم برای احاطه یافتن بدنهای تازه پیچیده و درهم محتاج معرفت و تفکر هستیم چون در این موضوع بعداً بطور تفصیل سخن خواهم گفت اکنون پیش از این چیزی نمیگویم.

در بازیهای مدرسی جنبه دیگری وجود دارد که معمولاً نیک بشمار میرود ولیکن من آن را کلیتاً بد می‌دانم مقصودم تاثیر آن‌ها در تقویت «روح جماعت» است. اولیاء امور «روح جماعت» را دوست میدارند زیرا آنان را با استفاده از محرکات بد برای قیام باعمالی که آنرا نیک بشمار می‌آورند قادر میسازد. هر وقت جدیت شود میتوان جماعت را در اثر نمو دادن میل تفوق یافتن بر جماعت دیگری باسانی تحریک نمود. اشکال اینجاست که وسائل هیچ محرکی برای مساعی و کوششهایی که روی رقابت و منافسه نباشد آماده نشده است تعجب آوراست که چگونه محرك منافسه و رقابت عمیقاً در فعالیت

^۱ Sanderson of oundle.

های مامور شده است. اگر شما بخواهید اهل يك قصبه را ترغیب کنید که در بهبود وسائل عمومی برای مراقبت اطفال اقدام کند باید بگوئید که نسبت تلفات اطفال در قصبه های مجاور کمتر از آنجا است. اگر بخواهید که صاحب يك کارخانه را وادار کنید در کار خود نقشه بدیعی بپذیرد و قدم تازه ای که بطور روشن متضمن پیشرفت و ترقی میباشد بردارد ناچار هستید خطر رقابت و منافسه را برای او موکد سازید. اگر بخواهید وزارت جنگ را قانع کنید که حد متوسط معلومات نظامی برای فرماندهان بزرگ مطلوب است. امانه، اینجا راهی ندارید، حتی ترس از شکست در این مورد موثر نیست و نمیتواند رسم «آقائی» را که بسیار زورمند است از میان بردارد (۱). ما برای پیشرفت دادن روح ایجاد کردن و ساختن از نظر خود آن عملی نکرده ایم و برای وادار کردن مردم باهتمام در کار خودشان ولو اینکه در این امر ضرری بکسی نرسد اقدامی ننموده ایم اصول اقتصادی ما باید خیلی زیاد تر از بازیهای مدرسی در این موضوع داخل شود. لکن بازیهای مدرسی همانطور که اکنون هم هست بر روح رقابت و منافسه قائم میباشد اگر میخواهید روح تعاون و همکاری جای آنرا بگیرد احداث تغییر در بازیهای مدرسی ضروری میباشد. لکن تشریح این مطلب ما را حتماً از دایره مبحث خود خیلی خارج خواهد ساخت من اکنون نظرم متوجه بنا دولت صالح نیست و لکن در بنا فرد صالح تا آنجائی که در دولت فعلی میسر است توجه دارم. آری ترقی و اصلاح فرد و ترقی و اصلاح جماعت باید همراه یکدیگر صورت گیرد لکن کسی که در مبحث مسائل تربیتی قلم بدست میگیرد فرد را مورد توجه خاص خود قرار میدهد.

فصل ششم سجیه ساختن

موضوع این فصل را پیشتر از لحاظ رابطه‌ای که با بازی داشت مورد نظر قرار دادیم اکنون میخواهیم آنرا از نظر خودش مورد مطالعه قرار دهیم.

نمایلات غربی اطفال همانطور که دیدیم مبهم است؛ تربیت و فرصت میتواند آنها را بصورت‌های مختلف در آورد. نه عقیده قدیمی بگناه اصلی، و نه ایمان روسو بفضیلت فطری هیچیک باحقیقت واقع وفق نمیدهد. ماده خام غریزه از لحاظ اخلاق بیطرف است و هیچ جنبه‌ای ندارد و ممکن است در اثر محیط بصورت خوب یا بد متشکل گردد. در اینجا يك خوشبینی معتدل و متوسطی وجود دارد مبنی بر اینکه بیشتر غرائز مردم صرف نظر از حالات مربوط بمرض در آغاز امر قابل اینست که بصورت‌های خوب تشکیل شود و حالات مربوط بمرض که در سالهای اول قوام عقلی و بدنی خاص میبخشد بسیار کم است. يك تربیت صحیح میتواند زندگانی را باغریزه مطابق سازد لکن غریزه پرورش یافته و مهذب است نه میل خام و متشکل نشده یعنی فقط همان چیزیکه طبیعت برای ما آورده است، پرورش دهنده مهم غریزه مهارت است: مهارتیکه برای مابعض انواع رضایت را بدون انواع دیگر فراهم میسازد. هرگاه بشخص انواع صحیح مهارت را بدهید او صاحب فضیلت خواهد شد؛ و اگر انواع مهارت خطا و غلط را بدهید یا اصلاً هیچ نوع مهارتی باو نبخشید فاسد خواهد شد.

این ملاحظات کلی با وضع خاصی بامیل بقوت منطبق میشود ما همگی دوست داریم کاری بکنیم اما در آنچه که مربوط بدوست داشتن قوت است اهمیت نمیدهیم که چه میکنیم. عموماً هر قدر که کار انجام شده دشوار باشد بیشتر مایه سرور ما میشود انسان دشوارترین طرز شکار را دوست دارد اما بشکار مرغ نشسته و تیراندازی به طرف آن چون آسان است نمی‌پردازد. من این نمونه‌ها را از اینجهت اختیار کردم که انسان ماوراء سرور ناشی از فعالیت در آنها محرك و غایت دیگری ندارد لکن اصل مزبور در همه جا تطبیق میکند من حساب را دوست میداشتم تا موقعیکه اقلیدس را یاد گرفتم و اقلیدس را دوست میداشتم تا موقعیکه هندسه تحلیلی را آموختم و غیره و غیره بجهت ابتدا

از راه رفتن خوشحال میشود بعد از دویدن پس از آن از جست و خیز کردن و سپس از بالا رفتن. وقتی توانستیم با سانی عمل کنیم چیزی عادی میشود و حس قوت را دیگر در ما بیدار نمیسازد. آنچه که آهنگ موفقیت و کامیابی را بما میرساند مهارتی است که تازه حاصل شده است و یا مهارتی است که هنوز مورد تردید میباشد اینست آن علتی که میل بقوه را اینطور بی اندازه با انواع مهارتی که انسان می آموزد منطبق و سازگار میسازد.

ساختن و خراب کردن هر دو موجب اقتناع میل بقوت میشود اما عادة دشوارتر است و از این جهت کسی را که بتواند از عهده آن بر آید بیشتر راضی میسازد. من سعی نمیکنم برای ساختن و خراب کردن يك تعريف دقيق فاضل ما بانه ای بیان کنم من تقریباً فرض میکنم ساختن و آباد کردن ما آب موقعی است که نیروی عامله دستگاهی را که مورد علاقه و اهتمام ماست افزون میسازیم و خراب کردن وقتی است که آن نیرو را کم میکنیم. و با تعبیر نزدیک تر بلفظ روانشناسی آباد کردن و ساختن ما موقعی است که بنائی را طبق يك نقشه قبلی تولید میکنیم و خراب کردن وقتی است که قوای طبیعی را آزاد میگذاریم تا يك بنای موجودی را تغییر دهد بدون اینکه اهتمامی در تکوین بنای تازه ای مبذول شود وای درباره این تعریف ها هر چه میخواهد باشد همه ما در اعمال خود میدانیم چه وقت يك فعالیتی آباد کننده بشمار میرود مگر در حالاتی چند که شخص گمان میکند ویران میسازد باین نظر که مجدداً آباد کند و هایتین نداریم که در آنچه که ادعا میکند صادق باشد.

چون ویران کردن آسانتر است پس بازیهای اطفال هم عادتاً با آن شروع میشود و انتقال بساختن و آباد کردی در مرحله بعد است بچه ای که بوسیله سطل باشن بازی میکند دوست دارد اشخاص بزرگ و بالغ از آن شنها برای او پودینک و شربنی بسازند و او آنرا پایمال و خراب کند. اما همینکه خود او توانست از شن پودینک و شربنی بسازد از ساختن آن خوشحال میشود و بکسی اجازه نمیدهد که آنرا پایمال و خراب کند. و قتیکه طفلی اول دفعه ببازی کردن با آجر شروع میکند دوست دارد برجهائی را که بزرگتران او ساخته اند ویران سازد اما همینکه خودش یاد گرفت برجی برای خود بسازد از ساختن آن بسیار مفتخر میگردد و نمیتواند تحمل کند و بمیند مساعی معماری او خراب و بيك تل خاك مبدل شده است. عثر کی که موجب لذت بردن بچه

ها از بازی میشود کاملاً در هر دو مرحله یکی است لکن حصول تسلط و مهارت تازه، فعالیت ناشی از این محرك را تغییر داده است. نقطه شروع و آغاز بسیاری از فضائل آن شمع و مسرتی است که شخص از قادر بودن بر ساختن و آباد کردن احساس میکند و قتیکه طفلی از شما خواهش میکند متعرض ساختمان او نشوید و بگذارید سالم بماند شما میتوانید با آسانی با او بفهمانید که او هم نباید متعرض ساخته ها و بناهای دیگران گردد و آنها را خراب کند. از این راه میتوانید در او احترام بعمل دیگری را خلق کنید یعنی تنها مصدر ملکیت خصوصیکه از وجهه اجتماعی بی ضرر است همچنین طفل را بصبر و بردباری و پافشاری و ملاحظه تشویق میکند بدون این صفات طفل در ساختن برج خود بآن ارتفاعی که انتظار دارد توفیق پیدا نخواهد کرد. در بازی با بچه ها باید حدود ساختن شما بقدری باشد که هوسها و آرزوها را برانگیزد و نشان دهید که راه ساختن چگونه است پس از آن ساختن را بعهده مساعی خودشان واگذارید.

اگر بچه بیابگی دسترسی داشته باشد اكمال سبجیه ساختن و پیشرفت آن آسان میشود. نخستین محرك بچه در باغ اینست که هر نوع گل داربائی را بچیند جلوگیری از این عمل او بوسیله منع آسان است لکن منع تنها برای تربیت کافی نیست. مطلوب اینست که در بچه همان رعایتی را که بزرگترها و بالغین در باره باغ معمول میدارند و مانع گل چیدن بیهوده آنان میشود در بچه ایجاد کنند. رعایت بزرگترها و بالغین در این مورد مربوط است باینکه آنان بمیزان کار و کوشش لازمی که برای حصول نتایج شمع انگیز بعمل می آید پی میبرند. ممکن است به بچه ای که سه سال دارد گوشه ای از باغ را بدهید و او را بکاشتن تخم گیاهان در آن تشویق کنید. البته پس از اینکه تخم ها سبز کرد و شکوفه آورد این گلها بنظر او پرازش و عجیب خواهد آمد؛ در این صورت میتواند پی ببرد که با گلهای متعلق بمادرش نیز بانوجه و احتیاط رفتار کند.

آسانترین راه برای کم کردن بیرحمی و قساوت کور کورانه عبارت است از ایجاد علاقه با باد کردن و رشد و نمآ دادن. تقریباً هر طفلی همینکه بسن مناسب میرسد بکشتن مگس و حشرات دیگر تمایل پیدا میکند و همین میل او را بکشتن حیوانات بزرگتر و سرانجام بقتل انسان میکشاند. در خانواده طبقه عالی انگلیسی کشتن

پرنده گان مورد تقدیر و تمجید بسیار واقع میشود و کشتن مردان در جنگ شریفترین پیشه بشمار میآید. این روش باغریزه ای که تربیت نیافته و آراسته نشده است مطابقت دارد یعنی غریزه کسانی که فاقد مهارت و تسلط در آبادی میباشند و نمیتوانند هیچگونه عمل معصومانه و بی ضرری که میلشان را بقوه در آن تجسم داده باشد پیدا کنند. آنان میتوانند موجب مرگ قرقاول ها گردند و مستاجرین را آزار کنند و هر گاه فرصت دست دهد يك كركدن یا يك آلمانی را آماج گلوله سازند. اما از هنر های مفید چیزی ندارند زیرا پدرانشان و آموزگاران شان تصور کرده اند که همینقدر که آنان را بصورت آقایان انگلیسی در آوردن کار را تمام کرده اند من عقیده ندارم که آنان در موقع تولد کردن تر از بچه های دیگر باشند منتهی نقصی که در مراحل بعد پیدا میکنند ناشی از بدی طرز تربیتشان میباشد. اگر از اوائل عمر اینان را طوری هدایت میکردند که ارزش حیات را احساس کنند یعنی در نشو و نما و کمال آن بامهر مالکیت مراقبت بعمل میآمد؛ اگر اشکالی از مهارت در ساختن را حاصل میکردند؛ یا اگر وادار میشدند که با ترس و بیم بفهمند خرابی و ویرانی آنچه که در زمان متمدنی با احتیاط بسیار صورت آبادی پیدا کرده است چقدر سریع و آسان است. اگر تمام اینها جزء تربیت اولیه پرورش اخلاقی آنان بود هرگز برای ویران ساختن آنچه که دیگران بهمین نحو بازحت و مهارت ساخته و پرداخته اند اینطور آماده و حاضر نمیشدند مری بزرگ از این حیث در زندگانی آینده پدر و مادر است بشرط آنکه غریزه کاملاً بیدار شده باشد. لکن بیداری آن بین اغنیاء کمتر اتفاق می افتد زیرا آنان مراقبت اطفالشان را بمزدوری که حرفه اش این باشد واگذار می کنند بنابراین ما نمیتوانیم متوقع باشیم که آنان پدر بشوند قبل از اینکه بریشه کن کردن تمایلات خرابکاری خود شروع کنند.

هر مؤلفی که دارای خدعتکاران نادان است میداند که چقدر دشوار است (مردم همگی میل دارند محال گردد) از هوی و هوس آنان که در موقع روشن کردن آتش نسخه های خطی او را بکار میبرند جلوگیری نماید بخاطر هیچ مؤلف همکاری و لوا اینکه

دشمن حسودی هم باشد هرگز خطور نمیکنند که چنین کاری بکنند زیرا او در اثر خبرگی و آزمودگی بارزش این نسخه های خطی واقف است همینطور هم پسری که دارای باغ است باغچه های مردم را پایمال و لگدکوب نمیکند و به پسری که دارای حیوانات دست آموز است میتواند احترام و رعایت حیات حیوانات را آموخت. احترام و رعایت حیات انسانی نیز در هر کسی که زحمت بچه یا بچه های خود را کشیده است وجود دارد. آن زحمتی که مادر باره اطفال خود متحمل میشود صورتهای پر زورتر مهر پدیری را در ما جاری میسازد، در کسانی که از این زحمت دوری میجویند غریزه پدیری کم یا بیش از میان میرود و فقط بصورت يك حس مسؤولیتی باقی میماند. اما اگر حرکات ابدی پدر و مادر کاملاً رشد و نما پیدا کرده است مناسب تر و سزاوارتر اینست که زحمت اولاد را خود متحمل گردند باین علت همچنین بسیار مطلوب است که باین جنبه تربیت نیز التفات و توجه شود.

من وقتی که از سبجه ابدی سخن میرانم تنها نظرم متوجه ساختن و پرداختن مادی نیست اعمال ما از قبیل نمایش و خوانندگی، نوازندگی بطور دسته جمعی متضمن همکاری در آبادی غیر مادی است؛ بسیاری از بچه ها و جوانان از اینها خوششان میآید و باید تشویق هم بشوند (اما نباید مجبور باشند) حتی در اموری که کاملاً فکری و ذهنی است امکان دارد که انسان میلی با باد کردن یا بخراب نمودن داشته باشد. تربیت و تعلیم آداب قدیمی تقریباً تماماً قابل انتقاد است؛ در این سبک تعلیم بچه یاد میگیرد که از خطاها احتراز کند و کسانی را هم که آنرا مرتکب میشوند حقیر و پست بدانند این موجب نوعی اشتیاق بر قاعده دانی میشود که در نتیجه ابتکار و اجتهاد جای خود را بمحترم شمردن رای معتمدین و تقلید از اهل ثقه میدهد. لاتین صحیح و فصیح بطور قطعی ثابت و محدود گردید و شد این زبان ویرژیل و سیسرون. اما علم صحیح همیشه در تغییر است و يك جوان قابل برای شرکت در این تغییر و تحول آماده و متوجه است و لذا هدفی که تربیت علمی در نظر میگیرد تقریباً اینست که انسان بیش از آنچه که از مطالعه و تحصیل زبانهای مرده حاصل میکند بنا کننده و مایل بساختن باشد در هر جا که پرهیز کردن

از خطا و اشتباه مهمترین منظور بشمار میرود در تربیت مایل بایجاد نوع عقلیه میشود که در آن خونریزی نباشد بنابراین باید در برابر تمام مردان و زنان جوان و لایق روزنه امیدی بازکنیم تا بتوانند معلومات خود را برای انجام کارهای جسارت آمیز بکار برند. تربیت عالی را فقط عبارت از چیزی میدانند که مکلف باشد چیزی نظیر اداب خوب را بما بیخشد یعنی فقط يك مجموعه عرفی منفی است که ما را از خطاها و اشتباههای اصطلاحی مصون میدارد در چنین تربیتی 'سجیه ساختن بفراموشی سپرده میشود و نوع مردمی که از آن بیرون می آید همانطور که انتظار میرود افرادی میشوند اهل حرف و مهمل باف و فاقد تهور لازم برای کارهای مهم و بی سخاوت. اما اگر هدف تربیت عمل مثبت باشد دوری جستن از تمام این مراتب امکان پذیر میباشد.

در اواخر سالهای تربیت باید سجیه ساختن و خوی آباد کردن اجتماعی تحریک شود منظورم اینست آنانی که دارای هوش کافی باشند باید در بکار بردن خیال خود برای اندیشیدن راههای نتیجه بخش تر جهت استفاده از قوای اجتماعی موجود یا بوجود آوردن قوای تازه تشویق و تشجیع گردند. مردم کتاب جمهوری افلاطون را میخوانند لکن آنرا بهیچوجه باسیاست جاری بستگی نمیدهند. و قتی که من گفتم دولت روسیه در سال ۱۹۲۰ دارای ایدئال ها و هدفهائی بود که تقریباً عین همان مثل جمهوری افلاطون است معلوم نیست این حرف بکدام يك از این دو بیشتر گران آمد با افلاطونیان یا به بلشویکها مردم کتابی از ادبیات کلاسیک را میخوانند بدون اینکه کوچکترین کوششی بکنند که بدانند مثلاً بازند گانی زید و عمر و بکر چه مناسبت هائی دارد و این مخصوصاً با عقاید خیالی و وهمی صدق میکنند زیرا بخواننده راهی از نظام اجتماعی کنونی بسوی وضعی تازه نشان نمیدهد استعداد ذی قیمت در این موضوعات عبارت است از حکمیت صحیح که قدم بعدی بشمار میرود. لیبرالهای قرن نوزدهم بریتانیا دارای چنین شایستگی و لیاقت بودند ولو اینکه نتایج غائی که از تدابیر و اقدامات آنان حاصل میشد موجب وحشت و هراسشان شده باشد.

قسمت اعظم آن مربوط است بنوع تصویری که بر تفکر شخص تسلط می یابد

که اغلب هم کلیه ندانسته و بطور لاشعور است. صورت نظام اجتماعی را میتوان بهچندین طریق تشبیه نمود معمول ترین آن تشبیه بقالب، بماشین، و بدرخت میباشد اولی بین تصورات جامد اجتماع است از قبیل آن اوضاع و احوالی که در اسپارت و چنین مقید بتقالید و رسوم (ترادیسیون) وجود داشت: اقتضای آنجا چنین بود که طبیعت بشری در آن قالبی که قبلاً آماده شده است ریخته شود و بشکلی که از پیش ترسیم گردیده است در آید. این چنین فکری در تمام قراردادهای اخلاقی یا اجتماعی شدید و متعصب وجود دارد مردی که بهچنین تشبیهی قائل است نظریه سیاسیش از نوع جامد و واحد معینی نرم نشدنی و سخت و ازار کننده خواهد بود. مردمی که اجتماع را بماشین تشبیه میکنند تازه تر و بعصر نوین نزدیکترند. پیروان صنعت و افراد کمونیست هر دو از این طبقه میباشند و هیچکدامشان بطبیعت و سرشت بشر توجهی ندارند و غایات حیات را چیزی ساده میپندارند و در حمله، افزایش تولید بعداً کثر، خلاصه میکنند مقصود آنان از تنظیم اجتماعی رسیدن باین غایات و نتایج ساده است. اشکال راه آنان اینست که مردم فعلی میلی باین غایات و نتایج ندارند و بشدت طالب همهجور چیزهای متفرق و گوناگون میباشند که فکر منظم سازمان دهنده هرگز برای آن ارزشی قائل نیست. و این حال سازمان دهنده را بتوسل بقالب متوجه میسازد تا در نتیجه آدمیانی بدست آورد که راضی و راغب بهمان چیزی باشند که بنظر او خوب میآید و همین امر بنوبه خود بشورش و انقلاب منجر میگردد.

مردی که نظم اجتماعی را بدرخت تشبیه میکند نظر سیاسیش فرق میکند. يك ماشين بدممكن است كهنه و فرسوده شود و يكي ديگر بجای آن گذاشته شود اما اگر يك درخت بریده شود زمانی دراز وقت لازم است تا نهال تازه بحد و اندازه و تنومندی آن برسد. يك ماشين يا يك قالب چیزی است كه سازنده آن بمیل خود آنرا انتخاب میکند اما درخت طبیعت خاص خود را دارد و راهی بتغییر نوع آن نیست فقط کاری كه میتوان كرد اینست كه آنرا بصورت نمونه بهتر یا بدتر انواع خود در آوریم سجدیه آبادی دنیا در موقعی كه با اشیاء زنده و جاندار منطبق میشود كاملاً فرق

میکند وقتی که باماشین تطبیق میشود عمل آن در اشیاء زنده و جاندار ناچیز تر میگردد و محتاج نوعی از عاطفه میشود. بنابراین زمانیکه ما آنرا به بچه ها یاد میدهیم باید فرصت های لازم نه تنها برای تمرین در قالب ها و ماشین ها بلکه برای تمرین در گیاهان و جانوران هم جهت آنان فراهم سازیم فیزیك از زمان نیوتن بر فکر و از زمان انقلاب صنعتی بر عمل مسلط و فرمانروا شده است و همین نسبت تصور و تشبیه اجتماع را بصورت ماشین با خود همراه آورده است. تطور ناشی از علم الحیات يك رشته افکار تازه ای روی کار آورد و برجسته ترین آن موضوع انتخاب طبیعی است که منظور ما باید این باشد اثر آن را در شئون بشری بوسیله تربیت و علم اصلاح نسل و ضبط آن بر طرف سازیم، تصور و تشبیه اجتماع بیک درخت بهتر از تشبیه بقالب یا بماشین میباشد و لکن همواره اینجا هم نقص باقی است و ما باید برای رفع نقص بروانشناسی متوسل شویم، سبجه ساختن که روی روانشناسی باشد نوع تازه و مخصوصی است که هنوز چندان مردم از آن اطلاعی ندارند و این برای بوجود آوردن نظریه صحیح در تربیت و سیاست و همه امور دیگر مخصوص انسانی ضروری است و باید در تصورات و خیالات اهل کشور اگر بخواهند از تشبیهات غلط دچار گمراهی نشوند مسلط گردد بعض مردم از سبجه ساختن و بنأ در امور انسانی وحشت دارند زیرا میترسند که صورت ماشینی داشته باشد و از اینجا بانارشسیسم و هرج و مرج و « بازگشت بطبیعت » عقیده پیدا میکنند. من سعی میکنم که در این کتاب بامثالهای محسوس نشان دهم که چگونه بنأ روحی بابنأ ماشینی فرق دارد. جنبه خیالی این را هم باید تعلیم و تربیت عالی تر مانوس عموم سازد من عقیده دارم اگر باین نحو عمل شود سیاست ما از کوتاه فکری و تند و تیزی و میل بخرابی خالی خواهد شد و جای آن را نرمی و ملایمت و حال واقعی علمی خواهد گرفت و هدف آن بوجود آوردن مردان و زنان بزرگوار و جلیل خواهد گردید.

فصل هفتم

حب ذات و مالکیت

اکنون بمسئله ای میرسیم شبیه بمسئله ترس، و ما بایک محرك زورمندی که قسمت کمتران غریزی و بیشتر آن نامطلوب است بدان علاقه داریم در تمام اینگونه حالات باید مراقب باشیم طبیعت طفل را خنثی و باطل نسازیم، طبیعت او را مورد اعتنا و توجه قرار ندادن یا آرزومند شدن باینکه چیز دیگری باشد خلاف آنچه که هست کاری است لغو و بیهوده؛ ما باید ماده خامی را که در دست داریم قبول کنیم و نباید سعی کنیم که در معامله آن و معامله با آن از راههائی قدم برداریم که فقط باماده مخالف آن مناسبت پیدا میکند.

حب ذات تصور محدود و مربوط بعلم اخلاق نیست؛ هر قدر بیشتر تحلیل شود بیشتر ابهام و غموض پیدا میکند. لکن چنانکه در پرورشگاه میبینم کاملاً محدود است و دشواریهائی را پیش میآورد که باید بر آن چیره گردید بچه بزرگتر را چنانچه بحال خود گذارید اسباب بازی طفل کوچکتر را غصب میکند و بیش از بخش خود طالب توجه بزرگتران و بالغین میباشد و بطور کلی بدون اعتناء بیاس و ناامیدی بچه کوچکتر تمایلات خود را تعقیب و دنبال میکند. نفس بشری مانند بخار همیشه روبه اتساع است هدف تربیت از این جهت اینست که وادارد فشا و خارجی بصورت عادات، افکار، و تمایلات عاطفی، در عقل خود طفل درآید نه زدن و نواختن و شکنجه کردن، و فکر لازم در این باب عدل است نه ایشار نفس. هر کسی تا حدود مهینی در دنیا حقی دارد و هر گاه برای مطالبه حق خود قیام کرد احدی نباید او را شریر بداند وقتی مردم ایشار نفس میآموزند ظاهراً آنرا فرا میگیرند نه بنابراینکه آنرا تماماً عملی سازند، و لکن بامید اینکه نتیجه عملی آن نزدیک است بصواب و صلاح. اما در حقیقت مردم یا عاجز از آموختن این درس میباشند و یا حس میکنند که چون خواستار عدل صرف هستند گناهکاراند یا ایشار نفس را بحد نامعقولی میرسانند. در حالت اخیر در مورد کسانی که با آنان ترك

علاقه میکنند احساس نفرت میکنند و احتمال اینست که اجازه میدهند حب ذات بطور ناشناس در لباس مطالبه حق شناسی باآنان برگردد. بهر حال ایشار نفس ممکن نیست مذهب صحیحی بشود زیرا نمیتواند تعمیم پیدا کند. تعلیم باطل بعنوان وسیله برای فضیلت بسیار نامطلوب است زیرا وقتیکه باطل آشکار شود فضیلت متلاشی میگردد اما عدل برعکس میتواند عمومی گردد. بنابر این عدل مفهومی است که ما باید سعی کنیم آنرا در افکار و عادات طفل تدریجاً وارد سازیم.

تعلیم عدل بکودکی که از اقران و همگنان جدا و برکنار است اگر محال نباشد دشوار است. حقوق و تمایلات مردم بالغ و بزرگ بقدری با نظائر خود در اطفال تفاوت و اختلاف دارد که هیچگونه خواهش تصویری و خیالی بوجود نمیآورد و نسبت تنافس مستقیم بین بزرگها و اطفال در حصول سرور و لذت نوع واحدی دیده نمیشود. بعلاوه وقتیکه بزرگها و بالغین در وضعی باشند که وجوب اطاعت از او امرشان بر خودشان ممکن باشد ناچار باید قاضی قضایای خود گردند و در بچه تاثیر يك داد گاه بیطرفی را احداث نخواهد کرد آنان طبعاً خواهند توانست تعلیمات صریح در مورد این و یا آن نوع از سلوك و رفتار مناسب را صادر کنند: مثلاً دستور دهند وقتی که مادرشان تکه های لباس شسته را می شمارد محل او نشوند، و وقتیکه پدرشان مشغول کار است فریاد نکنند، موقعی که اشخاص برای دیدن آمده اند راجع بمسائل مخصوص و مورد علاقه خود اسباب زحمت نشوند لکن این مطالب در طفل قابل حل نیست، درست است اگر بنحو دیگر و بطور مهربانی با او رفتار شود طفل به طیب خاطر بقدر کافی تسلیم و مطیع میگردد اما این محل مقبولی در خاطر او پیدا نمیکند.

و ادا سازختن طفل باطاعت از اینگونه قواعد و مقررات کاری است صحیح زیرا نباید او را مجال بدهیم که سرکش و جابر گردد باز باین علت که باید بداند مردم دیگر بمشاغل خود اهمیت زیاد میدهند ولو اینکه آن مشاغل عجیب و غریب باشد. لکن اینگونه روش هایش از حسن رفتار ظاهری، چیز دیگری بدست نمیدهد: اما تربیت صحیح در عدل فقط وقتی می آید که با بچه مزبور کودک دگر هم باشند. و این یکی

از علمی چند دیگر است که ایجاب میکنند نگذاریم طفل مدت زیادی بحال جدا و تنها بماند پدر و مادری که دچار این بدبختی میباشند و از اولاد تنها يك فرزند نصیب داشته‌اند باید تا میتوانند سعی کنند که رفقای برای او فراهم سازند ولو اینکه انجام این کار چنانچه از راه دیگری میسر نشود مستلزم دور کردن بچه مدت طولانی از خانه گردد. يك طفل تنها و منفرد یا خاموش و ساکت بار می‌آید و یا خودخواه میشود و یا شاید بنوبه دارای هر دو حال گردد. يك بچه مودب تنها و منفرد رقت انگیز و تاثیر آور است و بچه بی ادب بلا و آفت خواهد بود لازم است این روزها که خانواده ها نسبت بسابق كوچك و محدود گردیده است توجه و اهتمام بیشتری در این امر بعمل آید و این یکی از جمله دلایل دعوت بمدارس پرستاری و پرورش كودك است که بعداً در یکی از فصل‌های آینده بیشتر درباره آن بحث خواهیم کرد. لکن عیالۀ من يك خانواده ای را فرض میکنم که حداقل دارای دو طفل است و سن این دو بایکدیگر تفاوت زیاد ندارد بطوریکه ذوق‌های آنان بعد و سببی یکی است.

جائیکه اطفال برای خوشی و لذت که فقط یک نفر در يك وقت میتواند از آن محظوظ شود بایکدیگر منافسه میکند از قبیل سواری در يك چرخ دستی میبینیم که آنان بفوریت عدالت را میفهمند. البته میل هر يك از آنان اینست که خوشی را بدون دیگران فقط برای خود بخواد اما تعجب در این است که موقعیکه بزرگ‌ها و بالغین بین آنان قرار میگذارند که هر کدام بنوبت از این خوشی و لذت برخوردار شوند بچه سرعتی این میل مغلوب میگردد من عقیده ندارم که حس عدالت ذاتی و جبلی است لکن وقتی دیدم که بچه سرعتی میتوان آنرا در طفل ایجاد کرد دچار تعجب گشتم. البته باید عدل حقیقی باشد و پنهانی و در پرده طفلی بر طفل دیگر ترجیح داده نشود. اگر شما ببعضی بچه‌هایش از بچه‌های دیگر محبت روا دارید باید احتیاط کنید مبدا عواطفشان را در تقسیم مسرات و خوشی‌ها بین آنان دخیل و موثر سازید. يك اصل کلی مسلم اینست که اسباب بازی باید بطور مساوی برای همه باشد.

کوشش در القاء رغبت اطفال بعدل بوسیله هر گونه تمرین و ورزش اخلاقی

کاری بیهوده است عدل را بیش از حد اقتضا نباید در باره طفل مراعات کرد و کمتر از آنرا هم نباید انتظار داشت که طفل بپذیرد. در کتاب «خانواده فیرچایلد» فصلی است از «گناهان پنهانی قلب» که راههای دوری جستن از آن را نشان میدهد. لوسی در خود میبیند که رفتارش نیک بوده است مادرش باو میگوید که اگر چه رفتار او نیک بوده است اما افکارش بخطر است و از ارمیا روایت میکند «قلب قبل از هر چیز فریب دهنده و بسیار فاسد و پلید است» سپس به لوسی دفتر کوچکی داده میشود که در حین اینکه ظاهری آراسته و رفتاری خوش نشان میدهد در آن دفتر آنچه که «بسیار فاسد و پلید است» و در قلبش جای دارد ثبت کند. هنگام ناشتائی صبح والدینش نواری بخواهرش و گیلای پیرادرش میدهند اما باو چیزی نمیدهند. لذا او در دفتر خود چنین یادداشت میکند که در این لحظه جداً فکر بدی در خاطرش خطور کرد و آن این بود که پدر و مادرش او را کمتر از خواهر و برادرش دوست میدارند. او را تعلیمات لازم دادند و چنین عقیده پیدا کرد که باید بقوه انضباط اخلاقی با این فکر مقاومت کند و بر آن غالب آید؛ لکن این متد نتیجه ای نداد جز اینکه فکر مزبور را در زوایای وجود او نهفته ساخت تا اینکه بعداً در سالهای آینده آثار عجیب کج و معوج آن بوجود آید. خطسیر مناسب او این خواهد بود که معبر احساسات او واقع شود و مناسب پدر و مادر این است آنچه را که در خاطر او جای گرفته است زایل سازد و این باید با بوسیله بخشیدن هدیه باو بشود و یا بطریق دیگری که بتواند ادراک کند به او بفهمانند که چون اکنون هدیه برای او حاضر نیست باید منتظر دفعه آینده گردد صداقت و صراحت دشواریها را از میان میبرد لکن سعی در انضباط اخلاقی و نادیده گرفتن راه منع جز اینکه بر شدت آن افزایش نتیجه دیگری نمیدهد. حس مالکیت اتصال و بستگی کامل بمعدل دارد. و این موضوعی است مشکل که حل آن هنر مندی و استعدادی میخواید قابل انطباق با محیط و قواعد و مقررات خشک و جامد. اینجاد و واقع ملاحظات متضادی وجود دارد که اتخاذ طرح روشنی را مشکل میسازد. حب مالکیت از يك طرف مفاسد وحشت آور بسیاری را در سالهای آینده تولید میکند، مثلاً ترس از

اینکه مبدا مملکات ذی قیمت مادی از دست برود از جمله عوامل عمده سختی و بیرحمی سیاسی و اقتصادی است، پسندیده این است که مردان و زنان تا آنجا که ممکن است خوشی و سعادت خود را درجائی بچویند که تابع مالکیت شخصی نباشد یعنی بصورت ایجاد و انشائی باشد نه دفاعی، باین علت اگر چاره پذیر باشد پرورش دادن حس مالکیت در اطفال عاقلانه نخواهد بود لکن ماقبل از اینکه باین رأی عمل کنیم براهین متقنی در طرف دیگر وجود دارد که غفلت از آن خطرناک میباشد. اول این براهین این است که حس مالکیت در اطفال بسیار زورمند است و همینکه بچه ها بتوانند چیزی را بچنگ بگیرند و (همکاری دست و چشم) را ببینند حس مزبور ظاهر میگردد هرچه را که آنان بگیرند احساس میکنند که مال خودشان است و اگر از آنان گرفته شود برآشفته و خشمگین میگردند ما هنوز هم وقتی از مالکیت صحبت میکنیم الفاظی از قبیل «بچنگ آوردن» بکار میبریم

این الفاظ بخوبی رابطه اولیه بین مالکیت و گرفتن با چنگ را نشان میدهد و همینطور است لفظ بچنگ آوردن

طفلی که شخصاً مالک يك بازبچه نباشد از روی زمین چوبدستی یا پاره های آجر یا هر نوع اشیاء پیش پا افتاده دیگری را بر میدارد و آنرا بعنوان مال مخصوص خود ضبط و انبار میکند. میل مالکیت بقدری در نهاد انسان جای گرفته است که مقاومت با آن خطرناک میباشد. علاوه بر این مالکیت توجه و مراقبت را پرورش میدهد و محرك خرابی و ویرانی را مقید و مغلوب میسازد. مخصوصاً مالکیت وقتی مفیدتر است که شامل اشیائی باشد که خود طفل ساخته است و اگر او را از مالکیت آن اشیاء ممنوع و محروم سازیم محرکات آبادی او را مقید و باطل ساخته ایم.

وقتی که مباحث برهانی اینطور متضاد است البته ما نمیتوانیم سیاست محدودی را بپذیریم و ناچاریم بعدزیادی بوسیله ظروف و باستعانت طبیعت طفل راهنمایی گردیم معذک میتوانیم بعنوان توافق عملی بین این اضداد چند کلمه سخن بگوئیم. در میان اسباب بازی بعضی است که باید خصوصی باشد و بعض دیگر عمومی و

مشتراك مثلاً بازیچه اسب چوبی متحرك طبیعاً همیشه عمومی و بین اطفال مشترك است و از این جاقاعده ای پیدا میشود باین عبارت : اگر اسباب بازی طوری باشد که ممکن گردد همگی متساویاً از آن برخوردار شوند منتهی بطور متناوب آنکه لازم میشود که اگر بازیچه مزبور جادار و بزرگ است و با قدری کران است که نمیتوان از آن برای هر فردی یکی مخصوص تهیه کرد جنبه مشترك و عمومی پیدا کند . بر عکس بازیچه ای که با يك طفل بیش از طفل دیگر مناسبت دارد (مثلاً بعلت اختلاف سن) بهتر اینست که بهمان طفلی داده شود که بیشتر میتواند از آن لذت ببرد . اگر وضع بازیچه ای طوری است که باید با توجه و مراقبت آنرا برای بازی بکار برد و این طرز بکار بردن و مراقبت کردن از آنرا باید از طفل بزرگتر فرا گرفت عدالت حکم میکند که نگذاریم بچه کوچکتر آنرا تصرف و ضایع کند . بلکه باید در عوض بازیچه دیگری که متناسب سنش باشد بتصرف او بدهیم . پس از سن دو سالگی اگر طفل در نتیجه اهمال و بی احتیاطی باعث شکستن بازیچه خود شود نباید در تجدید آن شتاب کرد و صلاح اینست که طفل تا مدتی این زیان و خسران را احساس کند هر گز اجازه ندهید که بچه همواره نگذارد بچه های دیگر با اسباب بازی او بازی کنند هر گاه در نزد بچه بیش از آنچه که فعلاً میتواند بکار برد اسباب بازی باشد و بچه دیگر بخواهد با آن اسباب بازی بھائی که مورد استعمال او نیست بازی کند نباید بگذارید مخالفت کند مگر وقتی که احتمال برود بچه دومی بازیچه را خواهد شکست و یا بازیچه ای باشد که بچه اولی برای خود ساخته و پرداخته است و مایه فخر و مباهاتش میباشد . تا زمانی که بچه آنچه را که ساخته است فراموش نکرده است باید اگر ممکن شود بعنوان پاداش مساعی صنعتی او اجازه داد که آن ساخته پیوسته باقی و پایدار باشد در غیر اینصورت نگذارید بچه در بازی خود حالت سگ میان آخور را پیدا کند که نه خود استفاده کند و نه بگذارد کس دیگر از آن بهره ور شود و نباید هر گز به او اجازه دهیم که بیجهت مانع سرور و خوشحالی بچه دیگر شود یا در دادن مقدار کمی از آداب رفتار و سلوک در این مورد بطفل چندانی اشکال ندارد حزم و دور اندیشی.

آیی اندازه تادیب را مناسب میداند. اجازه ندهید طفلی اشیاء طفل دیگر را از دستش بریاید ولو اینکه آن اشیاء مال خودش باشد اگر طفل بزرگتری نسبت بطفل کوچکتری خشونت و بی‌مهری روا دارد شما هم بآن بزرگتر همان خشونت و بی‌مهری را نشان دهید و بیدرنک علت آن را هم برای او بیان کنید باینگونه وسائل می‌توان مهربانی و شفقت لازم را نسبت بیکدیگر در اطفال ایجاد کرد تا از حدوث طوفان خشم دائم و روان شدن اشك جلوگیری شود در مواقع مقتضی بکار بردن شدت اگرچه بصورت تنبیه سبکی هم باشد ضرورت دارد اما بهیچوجه نباید اجازه داد که طفل نسبت باطفال ضعیف تر از خود بجور و ستمگری عادت کند.

در موقعی که بطفل اجازه میدهند چند عدد اشیاء عزیز خود را مالک گردد بهتر این است که او را در عادت بازی کردن با اسباب بازی مثلاً آجر که تنها طفل در موقع بکار بردن نسبت بآن حق مطلق دارد تشویق کنید. افزارها و دستگاههای منتسوری برای تمام بچه‌ها عمومی است اما تازمانی که بچه ای مشغول بکار بردن یکی از قطعات دستگاه مزبور است هیچ بچه دیگری حق مداخله در آن را ندارد این حال حس احتکار وقت را که مبنی بر عمل است نمو میدهد چنین حسی با اشیائی که در سالهای آینده مرغوب و پسند خاطر باشد هیچگونه منافاتی ندارد این سبک چندان برای اطفال بسیار کوچک صلاح نیست زیرا آنان در دوست داشتن ساختن و بنا کردن به درجه کافی نرسیده اند. اما هر قدر تسلط و مهارت آنان بیشتر شود امکان ترغیبشان در پرداختن بامر ساختن و بنا کردن افزونتر میگردد و هر قدر معرفت آنان باینکه میتوانند مصالح ساختن و بنا کردن را هر وقت بخواهند بدست آورند دوام پیدا کند توجه‌شان نیز باینکه دیگران هم میتوانند بدست آورند کمتر خواهد شد و نفرت اولیه آنان از مشارکت خیلی زود در اثر عادت زائل خواهد گشت معذک وقتیکه طفل بسن مناسب میرسد بعقیده من باید باو اجازه داده شود که صاحب کتابهایی گردد زیرا همین عمل محبت او را بکتاب افزون میسازد و در نتیجه بخواندن تحریکش میکند. کتابهایی که بملکیت او درآمده است باید ناممکن است کتابهای خوبی باشد نه کتاب

های مهمل و بی ارزش و اگر بچه خواهان کتابهای مهمل و پیش پا افتاده باشد باید ملکیت آن جنبه عمومی پیدا کند. اصول کلی متضمن آن عبارت است از اینکه :

اول - طفل را در وضعی نگذارید که حس کند در اثر عدم کفایت از آنچه که مالک است محروم میباشد و الا او را بخیل و لئیم خواهید ساخت. دوم طفل را بملکیت خصوصی مجاز دارید و این در صورتی است که او را بفعالیّت پسندیده تحریک کند و خصوصاً وقتی است که به او یاد میدهد چطور اشیاء را با مراقبت اداره کند غیر از این موارد محدود هر قدر میتوانید توجه طفل را بلذت ها و خوشی هایی که مستلزم مالکیت خاص نیست معطوف سازید و حتی در موردیکه طفل نسبت به چیزی مالک مخصوص بشمار میرود نگذارید و قتیکه اطفال دیگر میخواهند از بازی کردن با اشیاء او بهره ور گردند دنائت و لئامت بخرج دهد. مقصود این است که در این مواقع بچه را وادار سازید برضا و رغبت اشیاء خود را عاریه و امانت دهد و تادم تیکه در این مورد با سهولت قدرت و نفوذ احتیاج رود مقصود مزبور تحقق پیدا نمیکند

تحریک طفل خوشحال و خوشبخت بکرم دشوار نیست اما اگر طفل محروم از خوشی و مسرت باشد طبعاً سخت به چیزهایی میچسبید که باسانی می تواند بدان دسترسی یابد. بچه ها فضیلت را از راه لطف و خوشی و نندرستی میآموزند نه از راه شکنجه و آزار

فصل هشتم

راستی

یکی از مهمترین هدفهای تربیت اخلاقی باید بوجود آوردن عادت راستی باشد. منظور من تنها راستی در سخن و بیان نیست بلکه راستی در فکر هم هست؛ و در واقع بنظر من راستی در فکر اهمیت بیشتری دارد من شخصی را که دروغ میگوید و خود کاملاً میداند که دروغ میگوید بر شخصی که خودش را نخست بطور لایشر و ندانسته فریب میدهد و بعد هم خویش را آدمی با فضیلت و راست میپندارد ترجیح میدهم. در حقیقت شخصی که در تفکر راست است محال است معتقد شود که دروغ و نادرست گفتن همیشه و در هر حال خطاست. کسانی که میپندارند یکدفعه دروغ گفتن برای همیشه جرم و گناه محسوب میشود ناچار میشوند برای اكمال این رأی مبلغ زیادی بسفسطه و تمرین در مبهم ساختن گفتاری که مردم را بدانوسیله فریب میدهند بپردازند بدون اینکه نزد خود معترف باشند که دروغ میگویند. با وجود این من اینطور هیمنم که مواقع مناسب و مقتضی دروغ کم است - در عمل مردان بلند فکر خیلی کمتر بچنین مواقعی بر میخوریم و تقریباً تمام مواقع و مواردی که دروغ را مناسب و مجاز میداند مواقع و مواردی میباشد که یا قدرت بطور استبداد و ستمکاری جریان داشته است یا اینکه مردم اجباراً ببعض کارهای زیانبار از قبیل جنگ مشغول گشته اند و گرنه در يك اجتماع صالح حتی از آنچه هم که اکنون هست کمتر خواهد بود. ناراستی و عمل بدان بیشتر نتیجه نرس است. بچه اگر بی نرس بار آید راست و صادق خواهد بود نه در اثر اینکه يك جهد اخلاقی بکار رفته است بلکه باین علت که جز راستی چیز دیگر بخاطرش خطور نمیکند. طفلی که مورد رفتاری عاقلانه و مشفقانه قرار گرفته باشد دیدگانی صادق و نگاهی بی‌ریا و رفتاری بی‌باک حتی باغریا خواهد داشت. طفلی که دچار بد گوئی و قهر است در حین اینکه مدام می‌نرسد هدف و نیرهای ملامت و نکوهش واقع گردد در گاه در امری بسلیقه خود رفتار میکند و حجت

و واهمه دارد که مبدا خلاف قاعده ای از او سر زده باشد . امکان دروغ گفتن در نخستین بار بخاطر کودک کوچک خطور نمیکند بعد ها این امکان دروغ گفتن نسبتاً برای او کشف میشود یعنی امکان دروغ گفتن را در بزرگتران مشاهده مینماید . ترس هم او را وادار بدان میسازد ، بچه کشف میکند که بزرگتران و بالغین باودروغ میگویند و اگر او بآنان راست بگوید خطر دارد و درائر این اوضاع واحوال بدروغ کوئی آغاز میکند . شما اگر از این محرکات و عوامل دوری بجوئید دروغ گفتن بخاطر طفل خطور نخواهد کرد .

لکن برای حکم دادن باینکه آیا کودکان راست و صادق میباشند قدری تأمل لازم است ؛ حافظه کود کان بسیار خطا میکند و آنان جواب سؤالی را آن اوقاتی که بزرگها گمان میکنند میدانند غالباً نمیدانند حس و وقت شناسی آنان مبهم است کودک کمتر از چهار سال نمیتواند میان دیروز و یک هفته پیش یا میان دیروز و شش ساعت پیش را با یکدیگر تمیز دهد . وقتی که جواب سؤالی را نمیدانند میل دارند فقط با يك لفظ آری یا نه بنا بآنطور که آهنگ صدای شما تلقین میکند جواب بدهند . باز آنان بیشتر بزبان مخصوص نمایشی که آنرا در خیال خود میپروراند حرف میزنند وقتی که با آب و تاب بشما خبر میدهند که در پشت باغ شیری وجود دارد این مطلب برای شما خوب واضح میشود ، لکن در بسیاری از احوال انسان بآسانی بازی آنان را حرف جدی میشمارد . باین جهات حرفهای طفل کوچک غالباً بطور واقع راست نیست لکن کوچکترین منظوری هم برای فریب دادن ندارد بلکه درحقیقت کودک کان در آغاز امر میل دارند بزرگها و بالغین را بچشم عالم و محیط و بصیر برهمه چیز بنگرند و دراین صورت ایشان قابل فریب خوردن نیستند . پسر من (بسن سه سال و هشت ماه) از من پرسید که برایش (برسبیل حکایت) شرح دهم در بعض موارد مهم موقعیکه من پیش او نبودم چه اتفاقی برایش افتاده است ، هر قدر سعی کردم او را قانع سازم که من اطلاع ندارم و نمیدانم چه اتفاق افتاده است فایده نبخشید . طفل میبیند که اشخاص بزرگ و بالغ خیلی چیز ها میدانند بطوریکه او نمیفهد و نمیتواند حدودی برای قدرت آنان قائل شود . درعید فصیح گذشته به پسر من چند دانه شکولات تخم مرغ

مخصوص عید فصیح داده شد. باو گفتیم اگر از این شکولات ها زیاد بخورد بیمار خواهد شد سپس او را تنها و بحال خود گذاشتیم. زیاد خورد و مریض گردید همینکه بحران مرض برطرف شد باچهره بشاشی پیش من آمد و با آهنگی که تقریباً نشانه فتح و فیروزی بوده گفت «پدر من مریض شدم - پدرم گفت که من مریض خواهم شد.» خوشحالی و شغف او در عملی شدن و تحقق يك قاعده علمی که من تطبیق کرده بودم باعث تعجب او گردید از آنوقت ببعد توانستیم باو اطمینان پیدا کنیم که شکلات زیاد نخواهد خورد اگر چه خیلی کم باو میرسید؛ علاوه بر این عقیده پیدا کرد که درباره خوبی و بدی هر نوع خوراکی هر چه برایش بگوئیم درست است. البته باو عظم کردن یا تنبیه نمودن یا ترسانیدن چنین نتیجه ای حاصل نمیشود. لکن در مراحل قبل از این محتاج صبر و حزم میباشیم اکنون طفل مزبور نزدیک سنی است که معمولاً پسران در آن اوان بشیرینی ها دستبرد میزنند و اگر در اینمورد سؤالی از ایشان شود جواب دروغ میدهند من بجرأت میگویم آن بچه بعض اوقات دستبرد میزند و لکن اگر دروغ بگوید موجب تعجب من میشود. اگر طفلی بدروغگوئی پیردازد برپدر و مادر است که تکلیف را متوجه خود سازد نه متوجه او و بر آنان است که به معالجه آن پیردازند یعنی باین ترتیب که علل را از میان بردارند و برای او بآرامی و تعقل و استدلال بیان کنند که چرا دروغ نگفتن بهتر است و هرگز نباید برای علاج کار به زدن و تنبیه کردن متوسل شوند زیرا این کار فقط ترس یعنی محرك دروغگوئی را افزون میسازد البته اگر بخواهید بچه ها دروغ گفتن را نیاموزند چاره نیست جز آنکه بزرگها بانهایت دقت در برابر بچه ها راستی پیشه کنند. پدران و مادرانی که بکودکان خود تعلیم میدهند که دروغ گفتن گناه است و حال آنکه کودکان میبینند اینان خود دروغ میگویند طبیعتاً تمام قدرت و نفوذ اخلاقی خویش را در برابر آنان از دست میدهند. فکر صحبت کردن با بچه ها از روی راستی کاملاً فکری است ناز و ناپیش از نسل حاضر کسی بدان مبادرت نکرده است. من شك دارم که آیا حوا حقیقت را راجع بسیمب ها بقابیل و هابیل گفته است؛ من خود را قانع کردم باینکه

حوا با آنان گفت که هرگز چیزی که برای او خوب نبوده نخورده است. شیوه پدران و مادران این است که خود را از هوی و هوس های شدید همچون اطهار معصومین مصون و محفوظ تصور میکنند، همواره عقل و منطق را راهنمای خویش میدانند و قتی که بچه را سرزنش و نکوهش میکنند بیشتر بصورت تاسف این کار را میکنند به بطور برآشفستگی، هر چند سرزنش و نکوهش میکنند نه اخم و ترش روئی ولی بهر حال صحبتی که برای اطفال می نمایند جهت خیر و مصلحتشان است. پدر و مادر نمیدانند که بچه ها بطور عجیبی روشن بین میباشند: بچه ها اگر چه از علل سیاسی تدبیرات برای فریب و حیل بازی چیزی نمی فهمند و لکن بهر حال با نهایت صراحت و سادگی ازان نفرت دارند. رشک و حسد که شما آنرا احساس نمیکنید در نظر طفل شما آشکار و نمودار است و او را وادار میسازد که از تمام گفته های ظریف اخلاقی در باره بدی آنانی که مورد این رشک و آن حسد هستند روی برتابد. هرگز ادعا نکنید که شما مصون از خطا و محفوظ از لغزش های بشری میباشید زیرا طفل چیزی را تصدیق نمیکنند و اگر هم تصدیق کند با این حال محبت طفل در باره شما افزونتر نخواهد شد من اکنون خوب بخاطر میآورم که چگونه در اوائل عمر خود فریب و تزویر را که در عهد و بکتوریا مرا احاطه کرده بود میدیدم و عهد کردم که اگر زمانی دارای کودکانی گردم هرگز آن اشتباه و خطائی را که در باره من مرتکب شدند من تکرار نکنم و تاب توانم این عهد خویش را حفظ خواهم کرد.

نوع دیگر دروغ که برای بچه ها بسیار بد است اینست که آنان را بفلان تنبیه تهدید کنید در حالتی که قصد عملی کردن آنرا ندارید. دکتر بلارد در کتاب دلچسب خویش بنام «مدرسه متغیر» این اصل را بعبارت مو کدی بیان کرده است آنجا در صفحه ۱۱۲ میگوید «تهدید نکنید» اما اگر تهدید کردید، نگذارید چیزی مانع عملی شدن تهدید شما شود. اگر به پسری گفتید (دفعه دیگر اینکار را بکنی ترا خواهم کشت) و او دفعه دیگر این کار را کرد شما باید او را بکشید اگر نکنید تمام احترامات شما در نظر او از میان میرود. البته تنبیهائی که دایگان و سرپرستان و پدران و مادران نادان بچه های کوچک را بدان تهدید میکنند باین سختی نیست و لکن بهر حال مشمول همین قاعده است.

همواره از اصرار و ابرام بپرهیزید مگر علت مهمی در میان باشد اما همینکه برای یکدفعه در امری باصرار پرداختید آن را دنبال کنید اگر چه از وارد شدن در این معرکه پشیمان شده باشید.

اگر شما طفل را بیک تنبیهی تهدید میکنید به تنبیهی تهدید کنید که حاضر با اجرای آن میباشد هرگز به بخت و اقبال توکل نکنید که پیرشان گوئی و گزافه گوئی شما مستور بماند زیرا در اینصورت رسوا خواهید شد. عجب اینست که فهماندن اصل مزبور باشخاص درس نخوانده بسیار دشوار است. مخصوصاً از کارهای قابل اعتراض بر آنان اینست که بچه را بچیزهای وحشت آور تهدید میکنند از قبیل تهدید بتسلیم کردن طفل بیاسبان جهة زندانی ساختن او یا تهدید بتسلیم کردن بدیو و عقرب که او را ببرد. اینگونه تهدیدها ابتدا يك حال وحشت عصبی خطرناك ایجاد میکند و بعد او را نسبت بتمام اقوال و تهدیدهایی که اشخاص بزرگ بزبان میرانند کاملاً شكاک میسازد. اگر شما هرگز بچیزی اصرار و ابرام نکنید مگر اینکه آنرا انجام دهید بچه خیلی زود خواهد فهمید که در چنین موارد مقاومت بیفائده است و بدون دردسر بحرف شما اطاعت خواهد کرد. اما برای پیشرفت این روش لازم است که اصرار و ابرام پیشه نسازید مگر اینکه واقعاً علت مهمی داشته باشد و شما را به اصرار ناچار سازد.

نوع دیگر خدعه و فریب نامطلوب معامله و رفتار باجماد است مثل اینکه آنها زنده و جاندار باشند. گاهی اتفاق می افتد که بعضی دایگان و پرستاران وقتی که می بینند بچه ها خود را بابر خورد بمیز یا صندلی آسیب رسانده اند آنانرا یاد میدهند که بآن چیز جامد سیلی بزنند و بآن بگویند «ای صندلی بد ذات» «ای میز بد ذات» این عمل بچه را از مبدأ طبیعی تأدیب محروم میسازد لکن اگر بچه را بحال خود گذاریم بزودی اینطور استنباط میکند که اشیاء جامد را با خشم یا نوازش نمیشود اداره کرد بلکه دستکاری با آنها فقط باید باندبیر و مهارت صورت گیرد و این خود محرکی خواهد بود برای کسب تدبیر و مهارت و کمکی خواهد شد برای تعیین حدود قدرت شخصی انسان. دروغگوئی در مسائل جنسی در اثر قدمت استعمال مجاز شده است اما من عقیده

دارم که این کار هم کاملاً زشت است فعلاً بیش از این چیزی نمیگویم و قصدم اینست که يك فصل را باین مبحث اختصاص دهم.

اطفالیکه خوار نشده اند. و بخاموشی و بی نشاطی ملزم نگشته اند و روئی میبینند بی اندازه سؤال می کنند و همیشه چیزی میپرسند بعضی از این سؤال ها مهم و بعض دیگر بی اهمیت میباشد. سؤال های مزبور بیشتر خسته کننده و گاهی هم نامناسب است ولیکن بهر حال تا آنجا که بتوان باید بانهایت درستی و راستی بدانها جواب دهید اگر طفل از شما چیزی بپرسد که مربوط بدین باشد کاملاً عقیده خود را همانطور که هست برای او بگوئید اگر چه گفتار شما مخالف شخص بالغ دیگری باشد که عقیده دیگری دارد. اگر از موضوع مرکه چیزی پرسید جوابش را بدهید حتی اگر سؤال هائی کرده که ضمن آن خواست نشان دهد که شما بدو کردن هستید جوابش را بگوئید اگر از جنگ یا شکنجه اعدام مطالبی پرسید جوابش را بدهید هر گز طفره نروید و او را از سر خود باز نکنید و بگوئید: «تو هنوز نمیتوانی این را بفهمی» مگر در موضوعات سخت علمی از قبیل اینکه مثلاً چراغ برق چگونه درست میشود. حتی در این موارد هم برای او واضح کنید که جواب آن لذت و مسرتی است که در ذخیره اوست و برای او محفوظ میباشد تا روزی برسد که بیش از آنچه اکنون آموخته است معرفت پیدا کند و کمی بیش از آنچه که میتواند بفهمد برای او توضیح دهید اما نه کمتر، و آن قسمتی را که نمیتواند بفهمد موجب میشود که حس کنجکاوی و همت فکری او تحریک شود.

کسانیکه بابچه براستی و درستی سخن میگویند یاداش خود را میگیرند باین ترتیب که اعتماد طفل در مورد آنان افزون میگردد. در بچه يك میل طبیعی وجود دارد مبنی بر اینکه آنچه که شما باو میگوئید راست پندارد مگر اینکه بارغبث و تمایل شدید او معارض باشد از قبیل حالت تخم مرغ عید فصیح که تذکار آن گذشت وقتی که طفل راستی اظهارات شما را و لودر چنین مسائل بتجربه دریافت آنوقت باسانی میتوانید اعتقاد او را نسبت بهر چه که بگوئید جلب نمائید بدون اینکه حاجتی به تاکید پیدا کنید لکن اگر عادت کردید که او را بتناجیح و عواقبی تهدید کنید که

صورت نخواهد گرفت ناچار خواهید روز بروز بر اصرار و ارباب بیفزائید ، عاقبت هم جز شک و اضطراب خاطر چیزی در او بوجود نیاورده اید .

روزی پسر من خواست در رود خانه ای بیازی بپردازد اما من باو گفتم چنین کاری نکن زیرا گمان میکنم در آنجا تکه های سفال باشد و پای ترا زخم کند ولی میل او شدید بود و در وجود داشتن پاره های سفال شک میکرد ، لکن پس از اینکه من تکه ای از آنرا پیدا کردم و لبه برنده و تیزش را باو نشان دادم کاملاً قانع و ساکت گردید البته اگر من موضوع وجود داشتن سفال را برای منع ورود او در آب جعل کرده بودم اعتماد او را نسبت بخود از میان میبرد . اگر واقعاً هیچ تکه ای از آن را پیدا نکرده بودم ناچار بودم او را اجازه دهم در آب رودخانه بیازی مشغول شود در نتیجه اینگونه تجارب مکرر تقریباً هر وقت چیزی باو میگفتم و دلیل میآوردم دیگر شک و تردید نمیکرد .

مادر جهان مکرو فریب زندگانی میکنیم و چون طفل خالی از آن مکر و فریب پرورش یابد بسیاری چیزهایی را که مردم سزاوار احترام میدانند تحقیر خواهد کرد و این تاسف آور است زیرا حقیر شمردن حس خوبی نیست . من توجه طفل را باینگونه موضوعات جلب نمیکنم هر چند که باید حس کنجکوی او را هر وقت که بطرف آنها متوجه میشود راضی نمایم .

در اجتماعی که نفاق و ریا بر آن حکم فرماست گاهی راستی مانع کار راستگو میباشد . اما کفه فوائد بی باکی که بدون آن هیچکس نمیتواند راستگو باشد بر این مانع میچربد . مامیل داریم که کودک کانمان مستقیم ، صریح ، و بی ریا باشند و خود را محترم دارند ؛ من سهم خود بهتر میدانم که اولاد این صفات را دارا باشند و کامیابی حاصل نکنند تا اینکه با اسلوب غلام منشی موفقیت یابند . آدم شریف و منیع اساساً باید دارای استقامت و عزت طبع باشد و هر جا که استقامت و عزت طبع وجود داشته باشد دروغگوئی محال میشود مگر اینکه داعی خیری موجب آن گردد . من میخواهم کودک کانم در گفتار و افکار راست باشند ولو اینکه این راستی موجب بدبختی و تیره روزی آنان در دنیا شود زیرا امر مزبور اینجاست که وجه مهم تر است .

فصل نهم

تنبیه

در روزگار قدیم و تا زمان اخیر موضوع تنیه کردن و آزار دادن کودکان، پسران و دختران يك امر مسلم بشمار میرفت و عموماً آنها در امر تربیت لازم و ضرور میدانستند. در فصل گذشته رأی دکتر ارتلد را درباره زدن دیدیم نظریات او بموقع خود نسبت بآن روزها کاملاً جنبه رأفت و شفقت داشت. وروسو باینکه معروف است که نظریه اش اینست که امور بطبیعت واگذار شود معذلك در کتاب امیل گاه گاهی طرفدار تنبیه جدی است. صد سال پیش يك نظری بنا برسم روز در یکی از حکایات پند آمیز عرضه شد موضوع آن این بود که دختر کوچکی خودش شال گردن سفید میخواسته است ولیکن از نوع زرد رنگ آن باو داده ابد ولذا غوغا و جار و جنجال راه انداخته است.

پدر در اطاق پذیرائی بود همینکه از آنجا شنید که دختر قیل و قال و فریاد راه انداخته است، همان آن بطرف کارولین رفت تا او را تازیانه زند آقای فیر چایلند (۱) زمانیکه دید بچه هایش بایکدیگر نزاع و ستیزه میکنند آنان را باعصا زد و ضمناً چنین میگفت « بگذار سگها از پارس کردن و گاز گرفتن خوشحال باشند » سپس آنان را بمشاهده جسمی که باز نجیر بدار آویخته شده بود وادار ساخت. بچه کوچکتتر از همه از صدای زنجیرها که هنگام ورزش باد بلند میشد هراسان گشت و التماس میکرد او را بخانه ببرند لکن آقای فیر چایلند بچه را مدتی مدید مجبور ساخت بدان منظره نگاه کند ضمناً میگفت این منظره سر نوشت کسانی است که دلهایشان را کینه و اکراه فرا گرفته است؛ مقصود این بود که طفل را کشیش سازند مثل اینکه تصمیم داشت باو بیاموزد که چگونه وحشت های اهل دوزخ را بهمان آشکاری کسی که آنرا دیده و تجربه کرده است مجسم سازد.

اما امروز حتی در تنسی (۲) کمتر کسی از مردم پیدا میشود که طرفدار اینگونه سبکها و روش ها باشد. لکن در این مورد هم راجع باینکه چه چیز جای این سبکها و روش

(۱) Mr Fairchild

(۲) Tennessee

ها را بگیرد میان اشخاص اختلاف آراء وجود دارد. بعض مردم هنوز طرفدار تنبیه جزئی میباشند ضمناً عده دیگری هستند که متروک کردن تنبیه و آزار را کلیتاً ممکن میدانند در فاصله این دو طرف انواع آراء دیگری جای دارد.

من شخصاً عقیده دارم که مقام تنبیه در تربیت خیلی کوچک و در درجه دوم است اما شك دارم که آیا هرگز بتشدید آن احتیاجی هست یا نه؛ من تندی کردن و یا ملامت را هم در تنبیه به حساب میآورم. سخت ترین تنبیهی که همواره ممکن است مورد حاجت گردد تعبیر طبیعی و خود بخودی خشم است در چند مورد اتفاق افتاد که پسر من باخواهر کوچک خود با خشونت رفتار کرد مادرش خشم خویش را با فریادی که همان آن کشید ظاهر ساخت و این در پسر بسیار مؤثر گشت و بگریه در آمد و آرام نشد مگر پس از ملاطفت های بسیار مادر. حسن رفتار بعدی او با خواهرش معلوم کرد که تاثیر آن عمیق بوده است. در چند موقع که در خواستن بعض چیزها اصرار میکرد و ما امتناع مینمودیم یا در بازی خواهرش مداخله میکرد به تنبیه های سبکی متوسل شدیم. در اینگونه موارد وقتی که دلیل و برهان و پند و اندرز بجائی نمیرسید او را تنها باطایقی میبردیم و در را باز میگذاشتیم و باو میگفتیم، هر وقت بچه خوبی شدی میتوانی از اینجا بنزد ما برگردی. پس از اینکه چند دقیقه سخت گریه میکرد پیش ما میآمد و از آن بعد رفتار خوب پیدا میکرد: یعنی کاملاً میفهمید که برگشتن او نزد ما اینمعنی را میدهد که متعهد شده است خوب باشد. و ما تا کنون دیگر احتیاجی به تنبیه کردن جدی او پیدا نکرده ایم. اگر کسی از میان ما روی مطالب و مندرجات کتابهای تادیب کنندگان و نظم دهندگان قدیم حکم دهد خواهیم دید که اطفالی که باروشهای قدیم تربیت شده اند خیلی از اطفال امروزی خیره سر تر و نافرمانترند. اگر شرارت و بدرفتاری پسر من باندازه نصف شرارت و ناهنجاری بچه های خانواده فیرچایلد بود حتماً متوحش و هراسان میشدم؛ لکن من گمان نمیکنم عیب بیشتر در پدر و مادر آنان است نه در خود کودکان. بعقیده من پدر و مادر معقول اطفال معقول بوجود میآورند. کودکان باید از پدر و مادر احساس مهر و محبت کنند نه احساس تکلیف و مسئولیت زیرا هیچ طفلی در اینمورد سپاسگزار و ممنون نخواهد

بود بلکه بوسیله محبت حقیقی است که در طفل و روشهای او سرور و شغف ایجاد میشود هر گونه قدغن و منعی باید برای طفل بطور واضح و راست و درست تفسیر و تشریح گردد مگر مواردی که کاملاً محال و ممتنع باشد بعضی اوقات اگر بگذاریم برخی صدمات جزئی از قبیل کوفتگی مختصر و بریدگی و زخم ناچیز برای طفل پیش آید بهتر است تا اینکه او را از بازیهای نسنجیده مانع گردیم تجربه و آزمایش کمی از این قبیل باعث میشود که میل بچه برای باور کردن اینکه منع و قدغن ممکن است صحیح و عاقلانه باشد بیشتر شود رقتیکه در آغاز امر باین شروط عمل شود بعقیده من کمتر اتفاق می افتد که کودکان کاری کنند که سزاوار تنبیه و مجازات سخت گردند .

وقتیکه طفلی در کار کودکان دیگر با اصرار و سماجب مداخله کند یا بساط خوشی آنها را بهم بزند واضح است که مجازات او در این وقت بیرون راندن اوست . بهر حال باید اقدامی کرد زیرا اگر بگذاریم آن کودک اسباب زحمت کودکان دیگر شود ظلم کرده ایم لکن این هم مفید نیست که کاری کنیم کودک معاند احساس گناهکاری و تقصیر نماید ؛ بهتر و بمقصود نزدیک تر این است که کاری کنیم اینطور احساس کند از مسرتها و لذت هائی که دیگران بهره مند میشوند او محروم گردیده است .

با او منتسوری سبک خود را بشرح زیر وصف میکنم :

« اما راجع به تنبیه ، ما چند مرتبه با کودکانی تصادف کردیم که اسباب زحمت و تشویش دیگر بچه ها میشدند و بینند و اندرزهای مانیز توجه نمیکردند ، اینگونه کودکان را بزشتک بیدرنک معاینه مینمود اگر معلوم میشد که طفل حال طبیعی دارد ما میز کوچکی در گوشه اطاق میگذاشتیم و او را در آنجا جای میدادیم باین ترتیب جدا و تنهائش میساختیم کرسی او کوچک و راحت و طوری بود که کودک مزبور در حین نشستن روی آن میتواند همکاران خود را در موقع کار ببیند بازی و اسباب بازی هائی را که دوست میداشت برای او فراهم میساختیم این جدائی و تنهائی تقریباً همیشه نتیجه بخش میگردد و کودک را آرام میساخت . طفل از آنجائی که مینشست میتوانست تمام جمعیت همکاران خود را مشغول بکار ببیند ، روشی که رفقاییش برای

انجام کارها بکار مهربند برای او خود درس عملی میشد بسیار موثر تر از هر گونه کلماتی که ممکن است آموزگار بر زبان جاری سازد: کم کم طفل مزایای فردی از افراد جماعت بودن و اینطور «در برابر چشم او» گرم کار بودن را درک میکرد آنگاه واقعاً آرزو میکرد از آن حال خارج شود و بر گردد و بآنان ملحق شود و مانند ایشان بکار پردازد. باین طریق توانستیم دوباره همه کودکانی که در آغاز ظاهراً بانضباط و نظام عمومی تن نمیدادند بانضباط و نظام عمومی مزبور برگردانیم. طفل تنها و منفرد تقریباً مثل اینکه بیمار میباشد همیشه مورد پرستاری و مراقبت خاص واقع میشد من شخصاً هنگامیکه وارد اطاق شدم مثل اینکه او طفل بسیار کوچکی است بیش از همه مستقیماً بسراغ او رفتم. سپس متوجه دیگران شدم و بکار آنان علاقه نشان دادم در این باره چیزهایی پرسیدم مثل اینکه آنان مردان کوچک میباشند من نمیدانم در روح این بچه‌هاییکه ناچار باین روش تأدیبشان کرده بودیم چه پدید میآید اما مسلماً تغییر حال آنان همواره تغییر حالی است کامل و پایدار. از یاد گرفتن اینکه چگونه کار کنند و چگونه خود را رهبری نمایند میبایندند و همواره بآموزگار و بمن دلبستگی و تعلق خاطر نشان میدادند (۱)

توفیق یافتن این سبک و متد بسته بعواملی چند است که در مدارس نوع قدیم وجود ندارد نخست خالی بودن از اطفالی است که بد رفتاریشان مربوط بنقص صحتشان میباشد پس از آن هنر و مهارت در تطبیق سبک و متد است اما نقطه حیاتی در حقیقت حسن رفتار اکثریت کلاس میباشد: طفل احساس میکند با افکار و آراء عمومی که خود آنرا طبیعتاً محترم میدارد هم آهنگ نیست و این البته وضعی است تماماً متفاوت با وضع آموزگاری که دارای کلاس است مایل به «آشفستگی» قصد این نیست که در سبکها و متدهائی که آموزگار باید بکار برد بحث کنم، زیرا اگر تربیت از آغاز امر چنانکه شایسته است بطور صحیح شروع شود هرگز احتیاجی بدانها نخواهد بود بچه‌ها دوست دارند چیز یاد بگیرند بشرط آنکه آن چیزها مناسب باشد و بسبک و متد درست یاد داده شود همان اشتباه و خطائی که در مرحله سابق در مورد خواب و

خوراك دست داده است در امر اعطا معلومات نیز صورت گرفته است : چیزی که واقعاً برای طفل مفید بشمار میرود طوری کرده اند که طفل انجام آن را مانند احسان و مروتی در باره بزرگها تصور میکند . بچه های كوچك خیالی زود و آسان باین گمان میافتند که تنها علت خوردن و خوابیدن این است که بزرگها و بالغین بدان میل دارند و این حال آنان را به بیماری سوء هضم و بی خوابی دچار میسازد (۱) بچه را جز در اوقاتیکه مریض است اگر خواست خوراك را ترك نکند و گرسنه بماند بحال خود بگذارید؛ پسر من عادت کرده بود که از پرستار ناز و نوازش زیاد ببیند تا چیزی بخورد و کار روز بروز دشوارتر میشد . يك روز که با ما مشغول خوردن غذا بود از خوردن پودینگ خود امتناع کرد خدمتکار پودینگ را بیرون برد کمی بعد بچه آنرا خواست اما نبود و معلوم شد که آشپز آنرا خورده است از این پیش آمد حال حیرت و بهت بدو دست داد و دیگر چنین عملی از او سر نزد همین سبك را باید در آموزش تطبیق نمود . کسانی که با امر تعلیم و تعلم علاقه ندارند باید مجاز و مخیرشان ساخت که آنرا رها سازند تا آنکه در اثر معطلی و غیبت از ساعت درس دچار ملال گردند حتی وقتی که ببینند دیگران مشغول یاد گرفتن و آموختن میباشند بیدرنگ جار و جنجال میکنند و درخواست مینمایند که آنان نیز بآموختن مشغول شوند : در اینصورت آموزگار میتواند همینکه درخواست آنان را پذیرفت بصورت آدم احسان کننده جلوه کند و این همان وضع صحیح است . بنظر من باید در هر دبستان يك اطاق خالی وجود داشته باشد تا شاگردانی که بدرس راغب نیستند بآنجا بروند و همینکه بآنجا داخل شدند دیگر بآنان اجازه داده نشود که آنروز بکلاس درس برگردند . همچنین اگر شاگردی در ساعت درس خلاف کرد و رفتار بدی نشان داد باید بنام تنبیه بآن اطاق فرستاده شود این قاعده ایست ساده که شما تنبیهی که میخواهید باید طوری باشد که گنه کار از آن بیزار و ملول گردد نه تنبیهی بخواهید که مطابق میل او باشد اما برخلاف میبینیم که تنبیه طفل گانهی صورت عادی دارد از قبیل تکرار نوشتن فلان قطعه ادبی در فلان مدت وقت و ادعاهم میکنیم

که می‌خواهیم عشق و علاقه با دیبایات کلاسیک را در او ایجاد کنیم .

تنبیه‌های جزئی در معالجه خلاف‌های جزئی خاصه در آنچه که مربوط به رفتار است منافع خود را در بر دارد . تحسین و نکوهش برای بچه‌های کوچک و پسران و دختران بزرگتر اگر از طرف شخصی که مورد احترام آنان است بعمل آید دو نوع مهم پاداش یا تنبیه می‌باشد من معتمد که پرداختن بامر تربیت بدون ستایش و سرزنش امکان پذیر نیست لکن در این دو مورد تا اندازه ای رعایت احتیاط لازم است . نخست آنکه نباید در هیچیک از اینها مقایسه ای در کار باشد یعنی نباید بچه گفت که از فلان و فلان بهتر کار کرده است یا فلان و بهمان هرگز شیطنت نمی‌کنند زیرا بیان اول در او حس تحقیر نسبت بدیگران را ایجاد میکند و بیان دوم حس کینه و اکراه او را برمی‌انگیزد . دوم اینکه لازم است نکوهش و سرزنش کمتر از ستایش و تحسین بکار برده شود و باید که جنبه تنبیهی محدود داشته باشد و در مورد بعضی انحراف‌هایی که بدون انتظار در حسن رفتار طفل ظاهر میشود درباره او جاری گردد و پس از آنکه موثر گردید دیگر بهیچوجه نباید آنرا دنبال کرد . سوم اینکه تحسین و تمجید نباید در مورد چیزهایی که باید عادی و بدیهی باشد معمول گردد باید آنرا در مورد مظاهر تازه ای از شجاعت و مهارت یا در مورد هنر عاری شدن از خودخواهی راجع به چیزهایی که بچه مالک است درجائی که مقتضی جهاد بانفس باشد بکار برد . در تمام مراحل تربیت باید در برابر هر گونه عمل ممتاز و برجسته ستایش و تحسین بکار برده شود . یکی از لذت بخش ترین امور در جوانی این است که انسان را در برابر انجام کار دشوار بستانند اشتیاق بحصول این لذت کاملاً واقعی است و مانند یک مشوق اضافی می‌باشد هر چند که نباید محرك اساسی بشمار رود زیرا محرك اساسی باید همیشه علاقه بخود موضوع باشد ، موضوع هر چه هست فرق نمی‌کند .

عیب‌های مهم اخلاقی از قبیل قساوت کمتر امکان دارد که با تنبیه معالجه و بر طرف شود و با باید نسبتاً تنبیه راجعاً بسیار کوچکی از معالجه قرار دارد . قساوت در باره حیوانات کم و بیش طبیعی پس بچه هاست و برای منع آن احتیاج بتربیت خاصی

است بدین منظور؛ بدترین تدبیر این است که منتظر باشید ببینید هر وقت پسران حیوانی را آزار می‌رساند او را در عرض آزار کنید این کار فقط او را باین جا می‌رساند که آرزو کند اینگونه رفتار و اعمال او را نبینند ما باید در آغاز مراقب آن اوضاع و احوالی باشیم که بعدها بصورت قساوت در می‌آید پسر را احترام حیات بیاموزید نگذارید ببیند که شما حیوانی را میکشید حتی زنبور یا مار. اگر نتوانستید او را از دیدن مانع شوید با نهایت دقت برایش بیان کنید که چرا چنین کاری در این حال بخصوص صورت گرفت. اگر در باره طفل کوچکتری رفتار مختصر نامهربانانه ای کرد بیدار نگه همان رفتار را در باره او معمول دارید، البته شکایت خواهد کرد و شما میتوانید برایش بیان کنید که اگر این نوع رفتار را برای خود نمی‌پسندد برای دیگران هم نباید بپسندد باین روش بخوبی متنبه میشود که دیگران هم مانند او دارای احساسات و مشاعر میباشند. واضح است که نکته اساسی این سبک و متد آنست که باید خیلی زود شروع شود و با کوچکترین خشونت و رفتار نامهربانانه تطبیق گردد زیرا صدمه های جزئی بدیگران است که شما میتوانید عین آنرا بطفل پس بدهید و قتیکه نتوانستید باین نقشه عمل کنید نگذارید که برای او معلوم شود غرض شما از چنین کاری تنبیه است نه تعلیم؛ مثلاً بگوئید «بین این همان رفتاری است که تو با خواهر کوچکت کردی»؛ و قتیکه بچه بشما اعتراض میکند بگوئید «اگر اینکار خوب و خوش آیند نیست شما هم نباید با خواهرتان چنین کاری کنید» مادام که عمل ساده و فوری است طفل خواهد فهمید و خواهد دانست که مراعات شعور و عواطف دیگران لازم است، در این صورت دیگر قساوتهای مهم هرگز وقوع نخواهد یافت هرگونه ارشاد اخلاقی باید فوری و جدی باشد؛ و لازم است از واقعه ای که طبیعت پیش آمده است استفاده شود و نباید از آنچه که مقتضی است در این وضع مخصوص عمل شود تجاوز کند. خود بچه نتیجه حاصل از این حالت را در موارد مشابه آن تطبیق خواهد کرد. ادراک حالت محدود و تطبیق ملاحظاتی مشابه باحالات مشابه برای طفل خیلی آسان تر است از فهم قاعده کلی و تطبیق آن از طریق استنباط. باو بصورت کلی

نگوئید «شجاع باش» «مهربان باش» بلکه او را بر عمل معینی که جرأت لازم دارد تشویق و تحریک کنید و بعد بگوئید «آفرین شما پسر دلیری هستید» همچنین وادارش سازید که اسباب بازی میکانیکی و قطار خود را برای بازی کردن باختیار خواهر کوچک خود بگذارد و هنگامی که بچهره بشاش و خوشحال خواهر مینگرد باو بگوئید «احسنت شما يك پسر مهربانی هستید» همین قاعده را در معالجه قساوت بکار برید از همان او ائلهی که بطور ضعیف ظاهر میشود مراقبت کنید و از نمو آن جلوگیری نمائید.

چنانچه باوجود تمام مساعی شما، قساوت سخت، درسین بعد نمودار گردید لازم میآید که موضوع را کاملاً مورد توجه قرار دهید و بمعالجه آن مانند يك مرض پیردازید پسر باید بمفهوم اینکه چیزهای ناگواری برای او اتفاق خواهد افتاد همانطور که مرض سرخك برای او پیش خواهد آورد تنبیه شود نه بمفهوم اینکه احساس کند که فاسد و شریر است. باید برای مدتی از دیگر اطفال و حیوانات جدا و مجزا شود و لازم است برای او بیان شود که مجاز کردن او باختلاط و شرکت با آنان بی خطر و خوش عاقبت نخواهد بود باید طوری کنید که حتی الامکان بفهمد که اگر با قساوت با او رفتار شود چقدر متالم و دردمند خواهد شد. باید طوری کنید که احساس کند در لباس میل بقساوت مصیبتی بزرگ بدو روی نموده است و بزرگتران او کوشش میکنند که نگذارند در آینده باین مصیبت گرفتار گردد. من عقیده دارم که اینگونه روش ها کاملاً در هر حال موفقیت خواهد یافت مگر در حالات معدود مربوط بمرض بعقیده من تنبیه بدنی بهیچوجه صحیح نیست صورت خفیف آن کم زیان است لکن هیچگونه سودی هم دربر ندارد و من اینطور اقناع شده ام که صورت سخت و شدید آن موجب پیدایش قساوت و وحشیت میگردد. درست است که غالباً درباره کسی که آنرا معمول داشته است حق و نفرت بوجود نمیآورد زیرا چون عادت بدان جاری شد پسر بچه ها با آن مطابقت پیدا میکنند و مانند يك جریان طبیعی منتظر آن میشوند و لکن در ذهنشان اینطور جای میگیرد که تحمیل نمودن تنبیه و زجر بدنی بمنظور حفظ تسلط پسندیده میباشد و این درسی است که زیان و خطر خاصی دربر دارد خصوصاً

آنکه بکسانی آموخته شود که منتظرند مقامات قدرت را بدست آورند؛ این امر رابطه اعتماد صریح را که باید میان پدر و مادر و اطفال و همچنین میان آموزگاران و دانش آموزان برقرار باشد از بین میبرد پدر امروزی میخواهد که بچه هایش همانطور که در غیاب او از قید و بند آزادند در حضورش نیز مقید و مجبور نباشند میخواهند که بچه ها و قتمیکه او را میبینند پیش میآید احساس شغف و شادی کنند، طالب این نیست که هنگامیکه آنان را زیر نظر میگیرد يك سكوت مصنوعی بوجود آید و همینکه پشت بگرداند سكوت مزبور در هم بشکند و طوفان شیطنت و شرارت بر پا گردد. جلب محبت خالص اطفال بقدری فرح بخش است که با هر گونه فرح و لذتی که زندگانی بما ارزانی دارد برابری میکند اجداد و نیاکان ما بچیزی از این فرح و لذت آشنا نبودند باین جهت نمیدانستند که چه چیزی را از دست داده اند. به بچه ها یاد میدادند که «وظیفه آنان» دوست داشتن والدین است و بعد طوری عمل کرده اند که انجام این وظیفه تقریباً ممکن نشود. کارولین در آغاز این فصل شعر روایت کرده است کمتر اتفاق می افتاد که از دیدن پدرش که بطرف او میرفت خوشحال شود زیرا «لابد بدون شك برای این می رود که او را تازیانه بزند» مادام که این نوع فکر بر مردم مسلط بوده است یعنی اینکه محبت و وظیفه است و میتوان برای ایفای این وظیفه متوسل باهر کردن گردید هر گز نتوانستند مهر حقیقی اطفال را بخود جلب نمایند باین جهت روابط و علاقات بشری سخت، خشک، و خشن باقیماند؛ و آزار و تنبیه قسمتی از این تصور کلی بود، و عجب اینکه مردانی که بخاطرشان خطوط نکرده بود که بر ضد زنی دست بلند کنند برای وارد آوردن زجر و شکنجه بريك بچه بی دفاع کاملاً آماده و حاضر بودند از لطف خدا تصور بهتری در مورد روابط و علاقات بین والدین و اطفال در خلال صد سال اخیر شایع و رایج گردید و بتدریج غلبه پیدا کرد و با ظهور آن نظریه تنبیه کلیة تبدیل و تحول یافت و من امیدوارم که افکار روشن که در عالم تربیت رو به غلبه نهاده است بتدریج در روابط و علاقات دیگر بشری هم انتشار یابد؛ زیرا به همان اندازه که در معامله خود با کودکان بدان احتیاج داریم در سایر روابط بشری نیز بدان نیازمندیم.

فصل دهم

اهمیت اقران و همسران طفل

تا اینجا مطلب ما در این بود که برای ایجاد نوع صحیح خلق و خوی در طفل، خود پدران و مادران و معلمین چکار میتوانند بکنند؛ اما غیر از آن کارهای بسیاری است که بدون یاری کودکان دیگر انجام آن میسر نیست. و هر قدر سن طفل زیادتیر شود مصداق این مطلب بیشتر میشود؛ حتی زمانی که بدانشگاه وارد میگردد اهمیت اقران و همسران برای او بیش از هر وقت دیگر میشود. در ماههای اول سال اول تولد بچه های دیگر کمترین اهمیت را ندارند فقط در سه ماه آخر سال مزبور جزئی نفعی دارا میشوند در این مرحله طفل فقط از اطفالی که کمی از او بزرگتر باشند استفاده میکند، نخستین بچه خانواده معمولاً در آموختن، راه رفتن، و حرف زدن کند تراز بچه هائی است که پس از او در آن خانواده متولد میشوند زیرا برای او سرمشق است که از بزرگتران و بالغان که در این کمالات ماهر و استوار شده اند تقلید نماید. يك بچه سه ساله برای يك بچه یکساله نمونه و سرمشق مناسبتر و بهتری میباشد، زیرا اعمال او بیشتر نزدیک بهمان است که بچه کوچکتر مایل بانجام آنست باز باین جهت که قدرت و توانائی او اینطور نمی نماید که بالاتر از طاقت بشری است اطفال احساس میکنند که بچه های دیگر بیشتر بآنان شباهت دارند تا بزرگتران و بالغان و بنابر این هوی و هوس شان از اعمال بچه ها بیشتر تحریک میشود تا از اعمال بزرگتران. فقط خانواده است که فرصت و مجال این تربیت را از طریق تاثیر اطفال بزرگتر فراهم میسازد بیشتر اطفال وقتی که اختیار داشته باشند مایل اند نسبتاً بابچه های بزرگتر از خودشان بازی کنند زیرا اینطور حس میکنند که آنان «بزرگ» میباشند اما این بچه های بزرگتر هم بنوبه خود میل دارند با بچه های بزرگتر از خودشان همبازی شوند و پس علی ذلك. نتیجه این است که در يك دبستان یا در کوچه کثیف و فقیر شهر یا هر محل دیگری که بچه زیاد است و فرصت اختیار کردن همبازی از میان

آنان فراهم است بچه ها تقریباً همگی با همسالان خود بازی میکنند زیرا بزرگتران نمیخواهند با کوچکتر از خود همبازی شوند باین کیفیت امر باینجا منتهی میشود که آنچه که باید بچه کوچکتر از بچه بزرگتر بیاموزد قسمت اعظم آن صورت پیدا نمیکند جز در خانه و محل ضرر این آنستکه فرزند بزرگتر در هر خانواده از منافع این کیفیت محروم میماند و هر قدر خانواده کوچکتر شود نسبت بچه های بزرگتر بیشتر میشود پس این محل ضرر باین ترتیب رو با افزایش است . خانواده کوچک از بعضی جهات خلاف مصلحت بچه هاست مگر اینکه پرورشخانه (مدرسه پرورش کودک) متعمم آن واقع شود . اما بحث در مدارس مزبور موضوع فصل آینده خواهد بود .

اطفال بزرگتر و اطفال کوچکتر و همسالان هر يك فواید خود را دارا میباشند اما فواید اطفال بزرگتر و کوچکتر غالباً بعملی که بیشتر ذکر کردیم محدود و محصور بخانواده است . فایده عظیم اطفال بزرگتر اینست که اعمال آنان برای کوچکتر همچون آرزو ها و هوسهایی میباشد که میتوانند بدان دست یابند . بچه بسیار تلاش میکنند تا اینکه برای بازی کردن با بچه بزرگتر از خود قابل و مناسب بنظر آید و بچه بزرگتر طبیعتاً بطرز بی تکلف و بوضع بدون تمهیدی رفتار میکند مانند بزرگتران و بالغینی که با بچه ها با احتیاط و تصنع بازی میکنند او در بازی خود احتیاط و تصنع بخرج نمیدهد و اگر عین همین بسی احتیاطی و بی مواظبتی از طرف بزرگ و بالغ درباره طفل بعمل آید او را آزرده و متالم خواهد ساخت ، زیرا شخص بزرگ و بالغ هم قوه دارد و هم تسلط و باز از این جهت که او برای این بازی میکند که طفل را شاد و خوشحال سازد نه اینکه خود را شاد و خوشحال کند طفل با خاطری شاد و مسرور مطیع و تسلیم برادر بزرگ یا خواهر بزرگ خود میشود بطوری که محال است اینطور مطیع و تسلیم شخص بالغ و بزرگ دیگر گردد مگر در اثر افراط در تادیب و انضباط . بهترین کسی که تعاون و همکاری را با اطاعت و انقیاد بطفل میآموزد اطفال دیگر میباشند ، و این درس را وقتی که بزرگها و بالغین سعی میکنند بچه ها بیاموزند مواجه بادو خطر متضاد بی مهری و خود نمائی میگردند - بی مهری

وقتی ظاهر میشود که خواستار همکاری حقیقی شوند. و خود نمائی موقعی نمایان میشود که از مظهر آن تعاون و همکاری خشنود گردند. مقصود من این نیست که باید همواره از همکاری حقیقی یا خود نمائی دوری جست لکن قصد من اینست که همکاری در بازی میان بچه و اشخاص بالغ و بزرگ باید بطیب خاطری که امکان آن هست باشد و حال آنکه ممکن نیست سرور و طیب خاطر اتصالاً ساعات متوالی قرین دو طرف گردد. کلیه آنانکه کمی بزرگتر و مسن تر هستند از نظر تعلیم در خلال جوانی نفع خاصی دارند، نه در تعلیم رسمی، بلکه در آن تعلیمی که در خارج از اوقات درس روی میدهد. پسر یا دختری که کمی بزرگتر است پیوسته در قهر یک بهوی و هوس اثر فعالی دارد و چون در آغاز زندگی است اگر نرم خوئی باشد میتواند دشواریها را بهتر از شخص بالغ از میان بردارد و بر آن چیره گردد من حتی در دانشگاه هم از کسانی که کمی از من بزرگتر بودند چیزها آموختم و حال آنکه نمیتوانستم آنها را از آقایان ذوی العز و الاحترام بیاموزم. من عقیده دارم این حال بطور عموم در هر دانشگاهی که تقسیم بندی دروس، حیات اجتماعی آنرا خیلی سخت به طبقات جداگانه، قسمت نکرده است وجود دارد. اما البته در جائیکه اتفاق میافتد، دانشجوی بزرگتر اینطور حساب میکند، و غالباً هم این طور حساب می کنند، که اگر با کوچکتر از خودشان در هر مورد مربوط و متصل گردند مقامشان تنزل مییابد، این حال غیر ممکن میشود.

اطفال کوچکتر نیز فوائد خود را دارا میباشند خصوصاً از سه سالگی تا شش سالگی؛ فوائد مزبور در آنچه که مربوط بتربیت اخلاقی است بنوع خاصی نمودار میگردد. مادام که بچه با بالغین و افراد بزرگ است برای تمرین و ممارست عده ای از فضائل مهم یعنی فضائلی که قوی در رفتار و معامله خود با ضعیف احتیاج بدان دارد فرصت پیدا نمیکند. بچه باید بیاموزد اشیاء را از برادر یا خواهرش جبراً نگیرد، و وقتی که بچه کوچکتر بدون تعهد به برجی که او ساخته است بر میخورد و آنرا خراب میکند خشم و بر آشفتگی بسیار نشان ندهد، اسباب بازی را که او بکار نمیرد ولی

دیگری تشنه بازی کردن با آنست احتکار نکند. بچه باید بیاموزد که طفل کوچکتر خیلی زود با يك حرکت خشن دچار صدمه و آزار میشود، باید اگر بیجهت باعث گریه دیگری گردد احساس ندامت و پشیمانی کند. و برای حمایت طفل کوچکتر انسان میتواند با طفل بزرگتر بخشونت و تندى و ناگهانی سخن بگوید و این طرز حرف زدن جز در چنین مواردی مناسب و سزاوار نیست البته اینها هم فوائدی دارد و فوائدشان اینستکه اثر خود را در آن کسیکه منتظر آن نیست بجا میکند. تمام اینها درس های سودمند است که تقریباً نمی شود بوسیله طبیعی دیگری آنها را یاد داد. دادن تعلیمات اخلاقی خشک و مطلق بطفل حق و اتلاف وقت خواهد بود؛ هر چیز باید محسوس و عینی و بمقتضای وضع فعلی و حال حاضر باشد. بسیاری چیزهایی که بنظر بالغین و بزرگها تربیت اخلاقی بشمار میرود بنظر بچه كوچك همگی صورت تعلیم دارد مانند تعلیم بکار بردن آره. طفل اینطور احساس میکند که با نشان داده اندشمنی منظور چگونه کارش را انجام میدهد. این یکی از عللی است که موضوع نمونه و سرمشق را بسیار مهم میسازد. يك كودكی که نجار را در حین عمل زیر نظر گرفته است سعی میکند حرکات او را تقلید کند، همچنین طفلی که می بیند پدر و مادرش همواره با مهربانی و ملاحظه رفتاری کنند سعی میکند که در این قسمت از آنان تقلید نماید در هر يك از این دو حال طفل هر چه را که بخواهد تقلید کند حیثیت و اعتبار نیز کسب میکند. اگر شما يك درس جدی در موضوع بکار بردن آره به بچه خود بدهید اما خودتان همیشه آنها مانند ساطور بکار ببرید هرگز نمیتوانید او را نجار بسازید؛ همینطور هم اگر باو اصرار کنید که با خواهر خود بمهربانی رفتار کند اما خودتان با آن دختر مهربانی نکنید تعالیم شما کلیه هدر خواهد رفت. بهمین جهت وقتی که از روی ناچارى کاری می کنید که اسباب گریه طفل كوچك شود از قبیل پاك کردن بینی او باید برای بچه بزرگتر ضرورتی که شما را وادار بدین کار کرده است بیان کنید. و گرنه احتمال دارد بحمايت كوچكتر بر خیزد و برای جلو گیری از قساوت و بیرحمی تان باشما بمنازعه و ستیزه بپردازد. اگر بگذارید درگمان خود که

شما شخص قسی و ظالم هستید باقی بماند قدرت خود را در ممانعت از تمایلات او برای ظلم و بیرحی از دست داده اید .

اگرچه کودک بزرگتر و کوچکتر دارای اهمیت میباشد اما اهمیت کودک کان همسال خیلی زیاد تر است خصوصاً از چهار سالگی ببعد . رفتار با اقران لازم ترین چیزی است که باید آموخت . بیشتر تفاوتها و نا برابریها در دنیای کنونی مصنوعی و ساختگی است و بهتر این است که ما در رفتار و سلوک خویش آنها را ندیده بگیریم توانگران خود را برتر و بالا تر از آشیزان خود تصور میکنند و رفتارشان با آنان متفاوت با رفتاری است که در اجتماع دارند . اما از طرف دیگر هم احساس میکنند که خودشان از دوك پست تر هستند و با آن دوك طوری رفتار میکنند که مبین حقارت وجود و فقدان احترام نفس میباشد و در هر دو حال خطا میکنند : باید آشپز و دوك هر دو را یکسان دانست و با هر دو هم یکسان رفتار نمود در صباوت تفاوت سن بدون تصنع موجب سلسله مراتب و تفاوت مقام میشود ؛ اما بهمین جهت معاشرت همسالان بهترین وسیله است برای آموختن عادات اجتماعی که بعدها در زندگانی مطلوب میباشد . بازیهما از هر قبیل که باشد بین اقران بهتر و خوبتر است همینطور هم رقابت و همچشمی در دبستان . هر پسر در میان رفقای مدرسی دارای آن اندازه اهمیت است که در اثر حکمیت آنان درباره او توافق حاصل شده است ؛ ممکن است مورد تحسین و اعجاب و یا تحقیر و توهین واقع شود ، اما بهر صورت این حال مربوط باخلاق و شهادت اوست . پدران و مادران رؤوف و باعاطفه برای طفل محیطی فراهم میسازند که او بهوی و هوس خود بپردازد و آنان که دارای عاطفه نیستند محیطی فراهم میکنند که برای اختیار و داخلخواه بجالی نباشد فقط همسالان اند که میتوانند در رقابت و منافسه آزاد و در تعاون بطور متساوی بدلخواه و هوس خود میدان دهند . همسران و هم ردیفان در رفتار و معامله بایکدیگر احترام نفس بدون جبر و ستم و تبجیل غیر بدون غلام مآبی را به بهترین طرز یاد میگیرند . بدین علل عنایت پدری هر قدر هم که زیاد باشد نمیتواند مزایائی را که در دبستان خوب وجود دارد و طفل از آن برخوردار میشود عیناً برای

پسر یا دختر در خانه فراهم سازد .

غیر از این ملاحظات ، موضوع دیگری است که شاید اهمیتش بیش از آنها باشد و آن اینست که روح و جسم طفل مقدار زیادی بازی میطلبد و بازی پس از سال های اول چندان رضایت بخش نیست مگر با پسران و دختران دیگر . بچه بدون بازی خسته و عصبی میشود ، از زندگی حظی نمیرد و در خاطرش اندوه و نگرانی بوجود می آید . البته ممکن است بهمان کیفیتی که چون استوار میل^(۱) پرورش یافت طفل را بزرگ کرد آموختن یونانی را در سه سالگی شروع کند و از تفریحات معمولی کودکان هرگز چیزی نفهمد . صرفاً از لحاظ تحصیل معلومات البته ممکن است نتایج مزبور خوب باشد لکن بوجه عام نمیتوانم آنرا پیسنم . میل در شرح حال خود حکایت میکند که در دوره آغاز نوجوانی وحشت و نگرانی اینکه هر گونه ترکیبات الحان موسیقی روزی خانمه پیدا خواهد کرد و ترکیب موسیقی تازه ممتنع میکرد نزدیک بود بانتحار او منجر شود . بدیهی است غلبه چنین فکری دلیل فرسودگی عصبی است . در بزرگی و قتیکه در یک بحث برهانی وارد میشد و بنقطه ای میرسید که میخواست اشاره کند که محتمل است فلسفه پدرش غلط و اشتباه باشد مانند یک اسب هر اسان از آن رم میکرد و همین ارزش قوای تعقل و استنباط او را خیلی کم کرد . ظاهراً محتمل بنظر میآید که اگر مجردی جوانی او طبیعی تر بود و نمی فکری بهتری باو می بخشید و او را بتکرار تفکر توانا تر میساخت . بهر حال بطور یقین او را در لذت بردن از حیات توانا تر میکرد من خود تا سن چهارده سالگی مولود تربیت انفرادی بودم و شدت آن کمتر از وضع تربیتی میل بود و باوجود این همانطور از لذتهای عادی صباوت محروم ماندم . من در دوره آغاز جوانی کاملاً همان تمایل بانتحار را که میل توصیف کرده است پیدا کردم ، و انگیزه آن در من این بود که تصور کردم ، قوانین حرکت (دینامیک) که بر حرکات جسم من تسلط دارد و آنرا تنظیم میکنند اراده را بصورت و هم صرف در میآورد . وقتی که من بمعاشرت با همسالان خویش شروع کردم خود را غریب و مغرور یافتم اما اینکه تا

(۱) John Stuart mill.

چه اندازه باین حال باقی ماندم بیان آن برعهده من نیست .

باوجود تمام براهینی که پیشتر بدان اشاره شد من برای قبول این مطلب مهیا هستم که عده ای پسر و دختر وجود دارد که نباید بمدرسه برود و بعضی از آنان افراد بسیار مهمی میباشند . اگر پسری درجهت معینی قوای عقلی فوق العاده دارد لکن ضعیف البنیة و سخت عصبی است بهیچوجه صلاحیت این را ندارد که بجرگه پسرانیکه حال عادی دارند بییوندد ، و ممکن است بقدری دچار اذیت و آزار شود که کارش بچگون بکشد . مقارن شدن استعدادهای استثنائی و نادر باعدم توازن عقلی چیزی نیست که کم اتفاق افتاده باشد و دراینگونه موارد بهتر اینست که راهی بیاندیشیم که مناسب و مصلحت پسر عادی نباشد . باید دقت و مراقبت گردد تا فهمیده شود آیا حساسیت غیر طبیعی علت معینی دارد ، و آیا باید برای علاج آن دربذل مساعی صبر پیش گیریم . لکن این مساعی هرگز رنج و مشقت دربر نخواهد داشت چنین پسری که حال عادی و طبیعی ندارد ممکن است بآسانی ناچار شود از رفقای ظالم و بیرحم خود تحمل رنج و مشقت نماید . من گمان میکنم که اصول چنین حساسیتی کلیةً باشباهات و خطاها در دوره شیرخوارگی که موجب خرابی ها ضمه طفل یا اعصاب او شده است مربوط میگردد اگر با بچه های شیر خوار عاقلانه معامله شود من تصور میکنم تقریباً آنان بصورت پسران و دخترانی که بطور طبیعی رشد و پرورش حاصل کنند در آیند تا حدی که بتوانند از همدی پسران و دختران دیگر لذت ببرند : باوجود این استثنائی هم وجود خواهد داشت و این استثناها ممکن است سهولت در میان آثانی پیدا شود که دارای نوعی از نبوغ میباشند . در اینگونه حالات کمیاب ، مدرسه مطلوب نیست ، بلکه بهتر و مناسبتر اینست که در جوانی بیشتر مورد حمایت واقع شود و بیشتر گوشه بگیرد

فصل یازدهم

مهر و عاطفه

بسیاری از خوانندگان ممکن است تصور کنند که من تا اینجا بی سبب از مهر که از جهانی جوهر خلق و خوی نیک بشمار می‌رود غفلت کرده‌ام و آنرا مورد توجه قرار نداده‌ام. من معتقدم که محبت و معرفت اساس لازم حسن عمل است، با اینحال از مطالبی که من در باره تربیت اخلاقی تا اینجا بحث کرده‌ام کمترین سخنی از محبت بمیان نیاورده‌ام علت این بوده است که صحیح ترین نوع محبت باید نتیجه طبیعی زائیده از رفتار مناسب با طفل که در حین رشد و نمو است باشد نه اینکه چیزی باشد که مورد نظر مخصوصی ماست و در خلال تمام مراحل مختلف رشد او در پی همان مقصد باشیم ما باید در نوع محبتی که طالب آن هستیم و بمیلی که با ادوار مختلف سن مطابقت دارد روشن باشیم از ده یا دوازده سالگی تا سن بلوغ پس قابلیت دارد که کاملاً از مهر و محبت خالی باشد کوشش در اینکه او را از طبیعت خود بیرون آوریم هیچ چیزی بما عاید نخواهد کرد کلیه در دوره صباوت فرصت برای اظهار عواطف کمتر از دوره بلوغ و بزرگی است زیرا قدرت برای تعبیر فعالی از آن ضعیف می‌باشد، باز زیرا که شخص جوان ناچار بفکر آماده ساختن خود برای زندگانی است بدون اینکه به چیزهای مورد علاقه مردم دیگر توجه کند. باین علل ما باید در ایجاد بالغین با عاطفه و با محبت بیشتر علاقه به خرج دهیم تا اینکه سعی کنیم این صفات را پیش از موقع در سالهای اول تولد طفل بطور اجبار رشد و توسعه دهیم مشکل ما مانند همه مشکلات تربیت خلق و خوی مشکل علمی است و آنچه که میتوان آنرا علم حرکت روحی (۱) خواند تعلق دارد محبت امکان ندارد که مانند تکلیف وجود داشته باشد: گفتن این مطلب به بچه که باید پدر و مادر و برادران و خواهران خود را دوست بدارد اگر به نباشد کاملاً بیهوده است. پدر و مادری که میخواهند مورد محبت فرزندان باشند باید با آنان رفتاری

(۱) Psychological dynamics.

پیشه کنند که مهر و محبت را برانگیزد چنانکه باید در بخشیدن خصایص جسمی و فکری که مهر و محبتی افزایش پذیر را تولید می کند جدو جهد نمایند .

نه تنها بر ماست که مهر ورزیدن پیدر و مادر را بکودکان دستور ندیم بلکه لازم است که کاری نکنیم که نتیجه آن بچنین محبتی منجر شود ، مهر پدری بهترین صورت خود از این جهت با عشق و محبت جنسی تفاوت دارد ، از روح محبت جنسی است که باید چنانکه طبیعی است جوایای اجابت شد ، زیرا بدون اجابت نمی تواند وظیفه بیولوژی یکی آنرا انجام دهد . لکن از روح محبت پدری نمیتوان جوایای اجابت گردید غریزه پدری طبیعی خالص ، طفل را همچون جزء ظاهر از جسم پدری احساس میکند اگر بشصت پای شما آسیبی رسیده است شما بنا بمصلحت خود بدان توجه میکنید و انتظار ندارید که از احسان تان سپاسگزار باشد من تصور میکنم احساسات زن وحشی در باره طفلش از این قبیل باشد . میل آن زن بسعادتی که کاملاً بهمان طریقی است که طالب سعادت برای خودش است خصوصاً وقتی که آن طفل هنوز خیلی کوچک است . او در موقعیکه متوجه طفل خویش است از انکار ذات بیش از وقتی که متوجه خودش است چیزی حس نمیکند ؛ و باین علت انتظار حق شناسی از طفل ندارد احتیاج طفل بدو نازمانی کاملاً بر آورده میشود که طفل از هر جهت عاجز باشد . بعداً وقتیکه کودک رو بر شد و بلوغ میگذارد مهر او کم میشود و تقاضاهایش از کودک ممکن است فزون گردد . در حیوانات و قتیکه بچه بزرگ میشود مهر مادر نابود میگردد و خود را صاحب حقی نمیداند و تقاضائی از آن ندارد . اما اینحال در انسان حتی در انسانهای بسیار ابتدائی وجود ندارد . از پسری که با فتوت و نیرومند است انتظار میرود پدر و مادر خود را زمانی که سالخورده و شکسته و پیر میشوند حمایت کنند و معاششان را بدهد افسانه انیاس^(۱) و انچایز^(۲) این احساسات را با درجه عالی تری از قریب مجسم میسازد . هر قدر مال اندیشی و پیش بینی مردم افزایش یابد تمایلشان باستفاده از مهر فرزندی برای روز مبادا و برای

(۱) Aeneas (۲) Anchises اشاره به افسانه یونانی است حاکی از اینکه انیاس موقعی که تروا دچار حریق گردید پدر خود آنچایز را بردوش نهاد و او را بکشتی رسانید .

اینکه در زمانی که دوره پیری میرسد کمک و یاری آنان را حاصل کنند بیشتر میشود احسان بوالدین که همواره درسراسر دنیا موجود بوده و در قسمت پنجم احکام عشره موسی آمده است از این جا ناشی گردیده است با نمو مالکیت خصوصی و حکومت منظم اهمیت احسان بوالدین کمتر میشود مردم پس از چند قرن بر این حقیقت واقف خواهند شد و عاطفه منسوخ خواهد گردید. در جهان نو یک مرد پنجاه ساله ممکن است از نظر مالی محتاج پیدر هشتاد ساله باشد یعنی امر مهم هنوز مهر پدري است برای فرزند نه مهر فرزندی برای پدر؛ و این البته خیلی بیشتر بر طبقات مالدار صدق میکند اما در طبقات مزدور و کاسب همواره روابط قدیم بین آنان باقی و برقرار است. با این حال در میان آنانهم می بینیم در نتیجه قوانین باز نشستگی و مقررات نظیر آن تدریجاً جای یکدیگر را می گیرند. مهر فرزندان درباره پدران روبجائی می رود که مقام خود را در میان فضائل مهم و عمده فاقد گردد در حالتی که مهر پدري درباره فرزندان با اهمیت بسیاری باقی میماند.

يك رشته خطر های دیگری از طرف دانشمندان تحلیل روحی ابراز گردید اگر چه من در تفسیراتی که آنان در باره وقائع میکنند حرف دارم. منظور من از خطر ها آنهایی است که مربوط است بتعلق خاطر طفل بیش از حد لازم بیکي از والدین. بر شخص بالغ و حتی يك تازه جوان فرض است که در پناه پدر با مادر چنان قرار نگیرد و آنقدر تحت الشعاع آنان واقع نشود که استقلال فکر یا استقلال احساس خود را از دست بدهد.

اگر شخصیت پدر یا مادر نیرومند تر از شخصیت طفل باشد اینحال باسانی پیش می آید. اینکه میگویند جاذبیت خاصی بین پسران و مادران و بین دختران و پدران وجود دارد من عقیده ندارم درست باشد مگر در موارد نادر بیماری. اگر یکی از پدر یا مادر دارای تاثیر مفرطی در طفل باشد این تاثیر صرف نظر از اختلاف جنسی متعلق بیکي از آنها خواهد بود که بیشتر با بچه سروکار دارد (به طور کلی مادر). البته اتفاق می افتد که يك دختری که از مادرش خوشش نمی آید و پدر را هم گاه بگاه میبندد دومی یعنی

پدر را مثل اعلی و کمال مطلوب خود قرار دهد. لکن تاثیر در مانند چنین حالتی ناشی از احلام است نه از پدر واقعی. مردم را مثل اعلی قرار دادن و کمال مطلوب شمردن عبارت است از اینکه امیدها و آرزوها بیک چیز بسته گردد یعنی بجیزی که منحصرأ مناسب باشد و دیگر مطلقاً کاری بطبیعت امیدها و آرزوها نداشته باشد. نفوذ مفرط یسکی از والدین کاملاً غیر از این است و چیز دیگری میباشد، زیرا که آن مربوط بشخص واقعی است نه بصورت خیالی.

شخص بالغی که متصل با بچه تماس دارد ممکن است با سانی بقدری بر حیات بچه مزبور مسلط گردد که آن بچه را حتی در بزرگی هم از جهت عقل غلام و بنده خود سازد غلامی و بندگی ممکن است یافکری باشد یا عاطفی یا بهر دو حال. نمونه خوبی از نوع اول، جون استوار میل است که هرگز نمیتوانست حتی در آخرین مراجعه بر خود هموار سازد که ممکن است پدرش دچار خطا و اشتباه شده باشد تا حدی بنده بودن انسان از جهت فکری در آغاز زندگانی طبیعی است؛ اشخاص بزرگ و بالغی که قادرند اراً و عقائد دیگری غیر از آنچه از پدر و مادر یا معلم فرا گرفته اند دارا باشند معدود اند مگر اینکه یک جریان عمومی آنان را با خود همراه ببرد. با وجود این ممکن است گفت که بندگی فکری طبیعی و عادی است. و من خود را مایل بقبول این مطلب میبینیم که جز از راه تربیت که بهمین منظور باشد بهیچ وسیله دیگری نمیتوان از آن دوری جست. باید با دقت از این نوع تاثیر مفرط والدین و مدرسین احتراز کرد. درجهانی که بشتاب تغییر می باید تمسك بآراء نسل گذشته سخت خطرناك است. لکن من عجاله بندگی عواطف و اراده متوجه میشوم زیرا ارتباط آن با موضوع حاضر زیادتر است بدیهه و مفاسدی را که دانشمندان تحلیل روحی بعنوان «میل جنسی»^(۱) (که من آنرا خطا میدانم) خوانده اند ناشی از رغبت مفرط والدین است برای حاصل کردن جواب عاطفی از فرزندان خود در برابر عاطفه. همانطور که لحظه پیش گفتم من عقیده دارم که غریزه خالص پدری طالب جواب عاطفی متقابلی نیست. آن غریزه را ائکا

و اعتماد کوچکها و نگاه آنان بسوی والدین که حمایتشان کنند و معاششان را تأمین نمایند راضی و قانع میسازد زمانی که اتکا و اعتماد مزبور پایان رسید، مهر پدری نیز پایان می یابد. این حال در میان حیوانات است و کاملاً برای مقاصد آنها وافی است. اما بعید است که چنین غریزه ساده ای در میان جنس بشری تحقق یابد. من از تاثیر اعتبارات نظامی و اقتصادی در دعوت باحسان بوالدین پیشتر سخن گفتم اکنون من به دومنبع خلط و اغتشاش خالص روحی که مربوط بغریزه پدری موقع پرداختن بکار خود میباشد متوجه میشوم. اول از آن دو نوعی است که جائی حادث میشود که هوش میبیند مسرات از غریزه ناشی میشود غریزه عموماً محرك اعمال سرور انگیز است که دارای نتایج مفید میباشد لکن نتایج مزبور سرور انگیز نیست، خوردن لذت دارد لکن هضم چنین نیست خصوصاً وقتی که سوء هضم پیدا شود؛ رابطه جنسی سرور انگیز میباشد اما زائیدن اینطور نیست. اتکا و توکل بچه شیر خوار بر مادر سرور انگیز است، اما استقلال پسر جوان نیرومند چنان نیست. زنی که روش مادریش ابتدائی است قسمت اعظم خوشحالی اش از بچه موقعی است که بچه را در بغل جای داده است و شیر میدهد و هر قدر که طفل بتدریج رشد کند و عجزش کمتر شود سرور و خوشحالی او هم کمتر میشود. بنابراین در آنجا بمنظور ادامه سرور میلی بطولانی کردن دوره عجز و عقب انداختن زمانی که طفل قادر میشود از راهنمایی والدین بی نیاز گردد وجود دارد. و این حال بابعض عبارات شایع و مرسوم مشهود میگردد مانند اینکه، «پیوسته بدامن مادرش چسبیده است» چنین تصور شده است که علاج این فساد وزشتی در پسران ممکن نیست مگر اینکه بدبستان فرستاده شوند. اما در دختران فساد وزشتی بشمار نرفته است زیرا (اگر در رفاه باشند) اینطور بنظر آمده است که عاجز بودن و تابع بودن آنان مطلوب است، و امید بوده است که پس از زناشویی همانطور که قبلاً بمادرشان می چسبیدند بشوهرشان بچسبند لکن این کیفیت کمتر حاصل شد و عجز آنان موجب پیدایش متلك (مادرشوهر) گردید یکی از مقاصد مزاح و متلك منع فکر است. و این مقصدی است که در آن متلك خاص مزبور پیشرفت عالی یافت، ظاهر آن

هیچکس نبوده است که بفهمد يك دختر اگر انگالی بار آید البته انكا و توكلش همواره بمادرش خواهد بود و بنابراین نخواهد توانست پس از ازدواج از صمیم دل چنانکه مقتضی روح زندگی زناشویی است باشوهر خویش مشارکت داشته باشد.

اشکال روحی دوم بانقطه نظر صحیح فرویدی نزدیک تر از اولی است و منشاء آن جایی است که عناصر مناسبت حب جنسی در محبت پدر و مادری داخل میشود. مقصود من این نیست که هر چیز بطور ناگزیر متوقف بر اختلاف جنس میباشد بلکه مقصودم فقط میلی است برای نوع معینی از اجابت های عاطفی، که جزئی از روحیه جنسی است - و آن جزء که در واقع موضوع يك زن داشتن (۱) را میسر ساخته است - و عبارت است از میل انسان برای احراز مقام اول در نزد فلان شخص و احساس اینکه وجود خود او برای سعادت و خوشی دست کم يك نفر در دنیا مهمتر از تمام مردم دیگر است این میل بعروسی و زناشویی منتهی شد اما خوشی و سعادت باخود نیارود مگر باموجود شدن یکمده شرایط دیگر. در کشور های متمدن زنان شوهر کرده بنسبت بسیار بزرگی موفق نمیشوند يك حیات جنسی مطلوبی داشته باشند، وقتی چنین حالی برای زنی پیش میآید، مهیا میشود که از اطفال خودجویای ارضاء بیجائی شود که عادة از عهده آنان ساخته نیست و فقط يك مرد میتواند کاملاً و طبیعتاً از عهده آن بر آید. مقصود من يك چیزی معلوم و آنچه که متبادر بذهن میشود نیست بلکه مقصود فقط بعض کشمکش عاطفی، و بعض شدت و التهاب در احساسات ولذت و سروری در بوسه و نوازش مفرط است. این امور کاملاً شأن مادران با عاطفه بشمار میرفت و در واقع فرق بین آنچه که از این مطلب درست است و آنچه که زیانناز است بسیار دقیق و باریک میباشد. البته ابلهی است اگر کسی مانند بعض پیروان فروید بگوید که پدر و مادر هرگز نباید فرزندان خود را بیوسند و ناز و نوازش کنند. اطفال از نظر گرم داشتن مهر و محبت حقی بر والدین خود دارند. این گرمی آنان را وادار میسازد که همانطور که برای رشد و نمو سلامت روح ضروری است بدنیا

با نظری خوش و خالی از غم بنگرند . لکن این مهر و محبت باید طوری باشد که آنرا مانند وجود هوایی که استنشاق میکنند مسلم فرض کنند نه طوری باشد که از آنان انتظار مقابله بمثل در میان باشد . همین مسئله جواب است که جان مطلب میباشد . بعض جواب های اختیاری و خود بخودی وجود دارد که کلیه خوب است ؛ لکن با فعالیتی که از طرف رفقای بچه اش در تعقیب تحصیل دوستی بعمل می آید تفاوت دارد . پدر و مادر از جنبه روحی باید پشتیبان طفل باشند و نباید او را وادار سازند که فعالیت و تصرفاتش بمنظور ایجاد سرور و شغف برای پدر و مادرش باشد . سرور و شغف پدر و مادر باید در رشد و نمو و پیشرفت طفلشان باشد هر محبتی که طفل بطور جواب پدید و مادر پس میدهد باید با حق شناسی مثل اینکه چیزی کاملاً فوق العاده بوده است مانند هوای صاف و لطیف بهاری پذیرفته شود نه اینکه مانند يك امر طبیعی متوقع و منتظر آن بود .

برزنی که از ناحیه جنسی راضی نیست بسیار سخت است که يك مادر کامل یا يك آموزگار کامل برای بچه های كوچك باشد . تحلیل کنندگان روحی هر چه میخواهند بگویند مطلب اینست که غریزه پدر و مادری در اساس با غریزه جنسی فرق دارد و دخول عواطف مخصوص جنسی آنرا زیان میرساند و استخدام و بکار بردن آموزگاران مجرد زن کاملاً از نظر نفسانی خطا و غلط است . زنیکه صلاحیت معامله با اطفال را دارد زنی است که غریزه اش خواستار انواع ارضائی از اطفال نباشد که فراهم ساختن آنرا از آنان نباید انتظار داشت . زنیکه در ازدواج خود خوشبخت و کامران است ممکن است بدون تکلف از این دسته باشد . لکن زنان دیگر محتاج بضبط نفس دقیقی میباشند که تقریباً هم کار بسیار دشواری است . البته این حال بامردان نیز اگر در همین اوضاع و احوال باشند تطبیق میکند ، اما این اوضاع و احوال در مردان خیلی کمتر است یکی از این جهت که غریزه پدری عادة در آنان خیلی قوی نیست دیگر اینکه از ناحیه جنسی کمتر محروم میمانند .

بهتر این است راجع بر رفتاری که ما انتظار داریم از طرف کودکان درباره پدران

ومادران معمول شود روشن باشیم. اگر والدین درباره اطفال خود دارای نوع صحیح محبت باشند، جواب اطفال کاملاً همان خواهد بود که والدین طالب اند. بچه ها وقتی که پدر و مادرشان میایند شاد و خرم میگردند و وقتی که میروند اندوهگین میشوند مگر اینکه در يك کار مطبوعی مستغرق باشند، در هر گونه گرفتاری جسمانی یا فکری که ممکن است جهت آنان پیش بیاید برای استمداد نگاهشان بسوی پدر و مادر میگردد و بناها با اعتمادی که به پشتیبانی پدر و مادر دارند بحادثه جوئی جرأت مییابند اما این شعور وقتی احساس میشود که خطر حادث کرد. انتظار دارند پدر و مادر جواب پرسشهای آنان را بدهد، و اشکالاتشان را حل کند، و در کارهای دشوار یاریشان نماید. بیشتر کارهایی که والدین برای آنان انجام میدهند بدان واقف و آگاه نمیگردند. پدر و مادر را دوست خواهند داشت نه از آن جهت که معاش و مسکن آنانرا فراهم ساخته اند بلکه از این جهت که با آنان بازی میکنند و با آنان نشان میدهند که اشیاء تازه را چگونه بکار ببرند و قصه ها و حکایتهائی از دنیا برای شان میگویند. رفته رفته خواهند فهمید که پدر و مادرشان آنان را دوست میدارند لکن باید این همچون يك امر طبیعی تلقی شود. نوع مهری که نسبت به پدر و مادر خود احساس میکنند کاملاً با نوع محبتی که نسبت ببچه های دیگر احساس میکنند اختلاف دارد. پدر باید کاری که میکند طفل را در نظر بگیرد اما طفل باید کاری را که میکند نظر و توجهش بخود و دلبای محیط خود باشد، اینست آن تفاوت اساسی بین پدر و فرزند بچه دارای کار مهمی که با ارتباط با والدینش انجام دهد نیست. کار او اینست که در عقل و جسم رشد یابد و مادام که چنین سیری دارد و چنین کاری انجام میدهد غریزه سالم پدری اذعان و ارضاء میشود.

برای من تأسف آوراست اگر اینطور بذهن خوانندگان برسد که من میخواهم میزان محبت را در حیات خانواده کم کنم و یا مظاهر خود بخودی آنرا کوچک نمایم. در صورتیکه هیچوجه چنین منظوری ندارم آنچه منظور منست اینست که محبت در آنجا با انواع مختلف میباشد. محبت زن و شوهر يك چیز است، مهر پدر و مادر در باره فرزند چیز دیگر است، چنانکه مهر فرزند نسبت به پدر و مادر نیز چیزی است

غیر از آن دو . زیان و ضرر آنجاست که انواع مختلف محبت طبیعی مزبور با یکدیگر مخلوط شود . من تصور نمیکنم فرویدی ها بحقیقت دست یافته باشند ، زیرا آنان این تفاوتها و اختلافها را در غرائز استنباط نکرده اند . و همین آنانرا بیک معنی در مورد والدین و فرزندان سخت افراط کار میسازد زیرا هر گونه مهری را در میان آنان بنظر یکنوع حب جنسی ناقص مینگرند . من عقیده ندارم به انکار اساسی ذات احتیاجی باشد بشرط آنکه اوضاع و احوال خاص اسف آوری در میان نباشد یک مرد وزنی که یکدیگر را دوست میدارند و بفرزندانشان مهر میورزند باید قادر باشند که آنطور که دل القامی کند با اختیار خود عمل کنند . فکر و معرفت بیشتر لازم خواهند داشت اما اینها را خارج از مهر پدری بدست خواهند آورد . آنان نباید از بچه های خود بطلبند که از یکدیگر چه کسب کنند لکن اگر از یکدیگر شادان و خوشحال شوند برای چنین کاری محرکی احساس نمی نمایند اگر بچه ها بطور خاص مورد مراقبت گردند نسبت بوالدین خود یک محبت طبیعی احساس میکنند که سدی در برابر استقلال آنان نخواهد بود . آنچه که مورد نیاز است افراط سخت در انکار ذات و شخصیت نیست بلکه آزادی و رشد و نمو غربزه است که بوسیله هوش و علم کاملاً سر و صورت پیدا کرده است .

زمانی که پسر من دو سال و چهار ماه داشت من با امریکا مسافرت کردم و سه ماه از او دور ماندم در مدت غیبت و دوری من کاملاً خوش بود لکن وقتی که من برگشتم نزدیک بود از خوشحالی دیوانه گردد . او را دیدم با کمال بی صبری در دروازه باغ انتظار مرا دارد دست مرا گرفت و شروع کرد تمام آنچه که مخصوصاً مورد توجهش شده بود و خوشش آمده بود بمن نشان بدهد : من میخواستم گوش دهم او هم میخواست بگوید ؛ من میل نداشتم چیزی بگویم او هم میل نداشت چیزی بشنود . دو محرک مختلف بودند لکن توافق داشتند مگر در موقع قصه ها و حکایتها که او مایل بود گوش کند و من میل داشتم بیان کنم بطوریکه باز هم اینجا توافق حاصل میشد . فقط یک دفعه این وضع معکوس گردید ؛ موقعیکه سه سال و نیم داشت روز جشن تولد من پیش

آمد و مادرش باو اطلاع داد که باید برای اینکه خاطر من خوش گردد همه کاری کرد چون قصه ها و حکایتها منتهی درجه او را خوشحال میساخت لذا وقتی نوبه او رسید بانهایت تعجب دیدیم خبر داد که چون جشن تولد من است اوقصه خواهد گفت قریب دوازده قصه بیان کرد سپس بیائین جست زد و گفت « امروز قصه دیگری نیست » این واقعه سه ماه پیش بود اکنون از آن بعد دیگر هیچگونه داستانی نقل نکرد .

اکنون من بمسئله وسیعتری ازمهر و عاطفه عمومی میردازم چون بین والدین و اطفال ابهام ها و تعقید هائی وجود دارد راجع باینکه امکان این هست که والدین قوه خود را ضایع و تباه سازند لازم شد پیش از ورود بمسئله عمومی بمعالجه آن اقدام شود .

طفل را نمیتوان باهیچگونه روش و متدی باحساس مهر یا عاطفه مجبور ساخت؛ تنها راه ممکن اینست که اوضاع و احوالی که در آن این احساسات خود بخود برانگیخته میشود مورد ملاحظه گردد ، سپس در تهیه آن اوضاع و احوال کوشش بکار رود بی شك قسمتی از عاطفه عزیزی است . بچه ها وقتیکه برادران یا خواهرانشان گریه میکنند ملول و افسرده میگردند و بگریه درمیآیند و اگر در باره آنان روش نامطلوبی اتخاذ شود سخت بر ضد بزرگها و بالغین سهم خود شرکت میکنند موقعیکه پسر مرا در آرنج زخمی حادث شد و لازم گردید آنرا شست و شو دهند و ببندند گریه میکرد و خواهرش که هجده ماهه بود از اطاق دیگری صدای گریه او را شنید سر اسیمه گردید و تکرار میکرد : « جونی گریه میکند : جونی گریه میکند » تا اینکه آن عملیات دردناک خاتمه یافت يك وقت که پسر من مشاهده کرد مادرش خاری را بآنك سوزن از پای خود درمیآورد مضطربانه گفت . « مادر ، اذیت نمیکند ؟ » جواب داد چرا اذیت میکند و خواست که در تحمل و بردباری درسی باو داده باشد طفل با اصرار میگفت که نه اذیت ندارد مادرش مصر گردیده که اذیت میکند . بچه ناگهان سخت بگریه افتاد مثل اینکه خار پپای خود او خلیده است اینگونه قضایا ناشی از عواطف حسی غریزی است و اینجاست آن اساسی که صور کامل تر و عالی تر عاطفه باید بر آن بنا گردد .

واضح است که ما در راه تربیت مثبت بیش از این احتیاج نداریم مگر اینکه بطفل اشعار داریم که مردم و حیوانات میتوانند درد را احساس کنند و آنرا بالفعل در بعض اوضاع و احوال حس نمایند. با وجود این غیر از آن يك شرط سلبی هم هست: و آن اینست که بچه نباید اشخاصی را که محترم میدارد ببیند مرتکب قساوت و اعمال بیرحمانه می گردند. اگر پدر، حیوانی را شکار کند یا مادر با خادمه بخشونت و تندی حرف میزند بچه این عیب هارا از آنان اخذ خواهد کرد مسئله دشوار این است که بدانیم چگونه و چه وقت بچه را از چیزهای زشت و بد دنیا آگاه و واقف سازیم. ممکن نیست طفل رشد و نما یابد و از جنگ ها و کشتار ها و فقر و بیماریهای قابل پیش گیری که از آن پیش گیری نمیشود اطلاع نداشته باشد. ناچار بچه باید مرحله ای از این چیز ها را بداند و لازم است بین این دانستن و یقین راسخ باینکه تحمیل مصیبت یا حتی تجویز هر گونه رنجی که دوری جستن از آن امکان پذیر باشد کاری است هولناك بایکدیگر جمع و جور کند اینجا ما مانند آن مردمی که طالب حفظ عفاف زنان میباشند با اشکالی روبرو میشویم؛ مردم مزبور سابقاً عقیده داشتند که باید دختران در نادانی و جهل خود تا زناشوئی باقی بمانند لکن امروزه آنان روشهای مثبت تری پیش گرفته اند. من بعض صلح طلبان را میشناسم که دوست دارند تاریخ را بدون اشاره به جنگها تعلیم کنند و تصور کرده اند که اطفال باید هر قدر که ممکن است از بیرحمی و قساوتی که در دنیا وجود دارد بیخبر بمانند. اما من نمیتوانم «فضیلت گریز یا و گوشه گیر صومعه» را که مربوط و متوقف به بی معرفتی است بستانم. آنگاه که زمان تعلیم تاریخ فرارسید باید با کمال راستی و درستی مطالب تعلیم شود؛ اگر تاریخ حقیقی بایک مبدأ اخلاقی معارضه پیدا کرد ما بتعلیم آن خواهیم پرداخت و حتم آن مبدأ اخلاقی خطا می باشد و بهتر این است که از آن دست بر داریم من کاملاً قبول دارم که بسیاری از مردم که ضمن آنان بعضی از فضیلت دارترین اشخاص میباشند حقائق را خوش ندارند و آنرا مناسب نمیدانند اما این مربوط میشود بضعفی که در فضیلت خود دارند. اخلاق متین حقیقی فقط وقتی تقویت می یابد که کاملاً بتمام حوادثی که بالفعل در دنیا روی میدهد

معرفت حاصل شود ما نباید خود را در معرض خطر قرار دهیم یعنی جوانانی را که ما نادان و بی اطلاع بار آورده ایم بمحض اینکه کشف کردند شر و فساد وجود دارد با خاطری خوش بدان روی خواهند آورد و از قساوت هم خود داری نخواهند کرد مگر اینکه طوری کنیم که از آن متنفر و بیزار گردند البته چنانچه بوجود آن پی نبرند این نفرت و بیزاری را نمیتوانند پیدا کنند.

باوجود این باسانی نمیتوان راه درستی پیدا کرد که بدان وسیله درباره شر و فساد معرفتی باطفال بیخشمیم البته آنانکه در محلات فقیرشهرهای بزرگ زندگی میکنند خیلی زود بعریده های مستان " نزاع ها و زدن زوجه ها و غیره آشنا میشوند. شاید این ها اگر عوامل دیگری باشد که آثار آن را از میان ببرد یسانی برای آنان نداشته باشد؛ و لکن هیچ پدر هشیار و بیداری پیدا نمیشود که طفل بسیار کوچکی را عمداً در معرض مشاهده چنین مناظری بگذارد. من تصور میکنم اعتراض عمده از این جهت است که مناظر مزبور در خاطر طفل چنان ترس و وحشت شدیدی بر می انگیزد که رنگ و اثر آن در تمام بقیه زندگانی او بجا میماند. يك بچه ای که عاجز و بی دفاع است همینکه اول دفعه میفهمد قساوت و ستمکاری بر اطفال امکان دارد نمیتواند احساس ترس و بیم را چاره کند نخستین بار که من داستان اولیور توئیست (۱) را خواندم چهارده ساله بودم باینحال از قرائت آن حس ترس و وحشتی مرا فراگرفت که در سن کوچکتی تحمل آن برای من امکان نداشت چیزهای هولناک را نباید به بچه های کوچک نشان داد مگر اینکه بقدر کافی بسنی برسند که بتوانند باموازنه مطلوب با آنها روبرو شوند. این مرحله سن برای بعض اطفال زودتر از بعض دیگر پیش میآید: بچه های خیالی یا جبان را باید مدتی زیاده تر از بچه هایی که سخت و استوار و یا بشجاعت فطری متصف میباشند مورد حمایت قرار داد. پیش از اینکه طفل باخشونت و بی مهری هائیکه در دنیا وجود دارد مواجه گردد لازم می آید عادت بیباکی و بی پروائی ناشی از توقع شفقت و عطف در او راسخ و پابرجا گردد. انتخاب لحظه مناسب و روش مقتضی

بصیرت و فهم لازم دارد؛ و موضوعی نیست که باقانون و مقررات درست شود. با وجود این احکامی وجود دارد که باید از آن پیروی شود. ابتدا کردن به داستان ها و حکایاتی از نمونه ریش کبود (۱) و جاک غول قاتل (۲) مستلزم هیچگونه احاطه بظلم و قساوت نیست و باین مسائلی که بتدقیق در آن مشغول هستیم کاری ندارد زیرا آنها در طفل صرفاً جنبه خیال دارند و بچه هرگز آنها را بهیچ صورتی بادیای واقع ربط نمیدهد. شکی نیست لذتی که از آنها می یابد باغریزه های وحشی ربط و اتصال دارد، لکن اینها زبانی ندارد و فقط در طفلی که قوه و قدرتی ندارد همچون حرکات بازی بشمار میروند و حال آنها بر این منوال است که هر قدر بچه بزرگتر میشود آنها هم بیشتر از میان میروند. اما وقتی که ابتدا قساوت را مانند يك چیز موجود واقعی در دنیا بطفل بشناسانند لازم میآید که در انتخاب حوادث دقت شود که طفل هویت خود را باجمنی علیه تطبیق نکند نه با جانی. و اگر حکایتی بمیان آید که او خود را با ظالم تطبیق کند بعض وحشیت در او بحرکت خواهد آمد و نظایر چنین حکایات است که به پیدایش طرفدار حکومت امپراطوری (امپریالیست) کمک میکنند لکن داستان خرس ماده که بچه هائی را که الیشع لعن کرد میکشت، طبیعاً عاطفه بچه را نسبت ببچه های دیگر بر میانگیزد.

اگر چنین داستانهائی گفته میشود باید طوری برای بچه گفته شود که نشان بدهد تاچه حد مردهای زمان های پیشین میتوانند درظم فروروند من یکوقت مثل بچه بو عظمی گوش کردم که مدت یکساعت تمام صرف اثبات محق بودن الیشع در ملعون ساختن بچه ها گردید. خوشبختانه من آنقدر ها از سنین عمرم گذشته بود که کشیشی را که چنین اظهاراتی میکرد دیوانه بدانم و اگر غیر از این بود من تقریباً از وحشت دیوانه میشدم (*) و قتی که چنین قصه هائی با فرض صاحب فضیلت بودن الیشع گفته

(۱) Blue beard (۲) Jack The Giant killer

(*) در این جا جمله ای که از داستان ابراهیم و اسحق یاد آوری شده بود بمناسباتی از ترجمه حذف گردید.

میشود یا باید از آن گذشت و آنرا تباهل کرد یا مبنای اخلاقی طفل را پست میسازد. لکن اگر بعنوان معرفی شر و فساد باشد مقصدی را بکار آید. زیرا روشن و متعلق بزمان بسیار قدیم و خالی از حقیقت است، و بهمین ترتیب میباشد داستان هیوبرت^(۱) که چشمان ارتر^(۲) کوچک را در حکایت کینک چون درمی آورد پس تاریخ را میتوان با تمام وقایع جنگی آن تعلیم کرد. لکن در بیان جنگ ها باید ابتدا عاطفه متوجه شکست خوردگان باشد. ما باید در تعلیم با نبرد هائی ابتدا کنیم که انسان طبعاً احساساتش متوجه طرف مغلوب میگردد مثلاً برای يك پسر انگلیسی بساید نبرد هاستینگ^(۳) را تدریس کرد. باید همواره زخمها و رنجهائی که در تعقیب نبردها پیدا میشود خاطر نشان سازیم.

باید کم کم طفل را باین نکته هدایت کنیم که در مطالعه جنگها احساساتش متوجه هیچ طرفی نشود و دو طرف را مردان احمق بنظر آورد که حلم و اعتدال مزاجی خود را از دست داده اند و بهتر آنست که بر آنان یگعهده پرستار بگمارند و نازمانی که آرامش یابند و حسن رفتار پیدا کنند بستری شان سازند؛ باید جنگها را بمشاجرات و کشمکشهای میان پرورشخانه کودکان (مدرسه پرورش کودک) تشبیه نمایند. به عقیده من باین کیفیت میتوان اطفال را وادار کرد که در باره جنگها حقیقت را بدانند و بفهند که این کار حق و سفاقت است.

اگر در برابر چشم بچه يك حادثه بیمهری و یا ظلم و قساوتی پیش آید باید با تمام ارزشهای اخلاقی که خود شخص بالغ و بزرگ به حادثه معلق میسازد، و همواره بالقاء اینکه اشخاصیکه عمل ظالمانه و بیرحمانه انجام دادند احمق بودند و چون خوب تربیت نشده بودند بهتر از آنها نمیدانستند کاملاً مورد بحث و تحلیل واقع شود. لکن اگر طفل این چیزها را خود بخود مشاهده نکند تازمانیکه با آنها در تاریخ و داستان ها مانوس گردد نباید توجه طفل را به آنها در دنیای او معطوف داریم بنابراین ما باید اندك اندك او را در محیط خود با بدی و چیزهای شر آشنا سازیم اما لازم است که همواره امکان مبارزه با شر و فساد را و اینکه شر و فساد نتیجه نادانی و عدم ضبط نفس

(۱) Hulbert

(۲) Arthur

(۳) Hastings

و تربیت بداست باو بفهمانیم و نباید اورا برخشم داشتن بر اشرار و بزه کاران تشویق کنیم بلکه باید آنان را همچون متخبطینی که نمیدانند سعادت عبارت از چیست بشگرند توسعه و تنمیه عواطف وسیع فراوان، هرگاه ماده غریزی آن وجود داشته باشد بیشتر در اصل يك مسئله فطری و معنوی است، و بسته است بهدایت صحیح توجه و ادراك حقائقی که پیروان جنگ و طرفداران سیطره و قدرت آنرا نهان و در پرده میسازند. مثلاً و صف تولستوی را در باره ناپلئون که در اطراف میدان رزم استرلیتز پس از فتح او میباشند بنظر آورید بیشتر تواریخ همینکه نبرد خاتمه یافت از میدان جنگ انصراف می یابند؛ اما تولستوی دوازده ساعت دیگر در آنجا باقی ماند و صورتی از جنگ ترسیم کرد که با صورت تاریخ آن اختلاف فاحش دارد. و این کار انجام شد نه با کتمان حقایق و در پرده ساختن وقائع بلکه حقائق را افزون ساخت و هر چه که بارز و ها و نبرد ها تطبیق شود با انواع دیگر قساوت هم تطبیق میگردد. در هیچ حالی برای نشان دادن نتیجه اخلاقی نباید ضرورت و الزام باشد فقط بیان قصه و داستان بصورت صحیح کفایت میکند بحث و استنباط اخلاقی نکنید اما بگذارید وقایع نتایج خود را در عقل طفل بوجود آورد.

باقی مطلب اینست که چند کلمه درباره محبت که اساساً و بناچار تخصیصی است و از این جهت با عاطفه فرق دارد بیان کنم. هم اکنون از محبت بین والدین و فرزندان سخن راندم و حال میخواهم محبت بین همکنان و اقربان را مورد نظر قرار دهم.

مهر و محبت چیزی نیست که خلق و ایجاد گردد لکن فقط ممکن است آزاد شود بکنوع محبت هست که نا اندازه ای ریشه اش در ترس است؛ مهر فرزند بوالدین دارای این عنصر است، زیرا پدر و مادر بحمايت او بر میخیزند. این نوع محبت در طفولیت طبیعی است لکن پس از آن نامطلوب میگردد، حتی در طفولیت هم محبت طفل نسبت بدیگر اطفال از این نوع نیست. دختر كوچك من تعلق خاطر بسیاری بپیرادرش دارد با وجود این او تنها کسی است که در دنیای دختر نسبت باو بخشونت و زبری رفتار میکند. محبت همشان و همسر نسبت بیکدیگر که بهترین نوع محبت است مناسب تر

است که جائی وجود داشته باشد که خوشی برقرار و ترس ناپدید می‌باشد. ترسها خواه محسوس باشد یا نامحسوس کینه می آورد زیرا خائف و بیمناک را در انتظار میدارد که از ناحیه کسانی که از آنان می‌ترسد آسیب و آزاری بدو برسد. چیزی که هست حسد در میان بیشتر مردم مانع انتشار مهر و محبت همه جائی است. من گمان نمیکنم جز باخوشی و شادمانی بشود از حسد جلو گیری کرد؛ تادیب و انضباط اخلاقی از تماس با حسد در کمینگاههای آن واقع در نفس عاجز می‌باشد. خوشی و شادمانی بنوبه خود بعد زیادی از طرف ترس ممنوع میشود. جوانانی را که از خوشی و شادمانی فرصتی بدستشان آمده است پدر و مادر و دوستشان بعنوان علل اخلاقی آنان را از آن باز می‌دارند اما در واقع اینکار بهر يك حسد می‌باشد. اگر جوانان بقدر کافی بی‌باز باشند قار قرار کنندگان بدین را ندیده میگیرند؛ و گرنه تیره بختی را بخویش روا میدارند و بدسته معلمین اخلاق و مرالست های حسود ملحق میگردند. تربیت خلق و خوی که قبلاً بدان نظر افکندیم مقصود از آن ایجاد شادمانی و شجاعت می‌باشد؛ بنابراین من گمان نمیکنم تا آنجا که ممکن است کارش اینست که سرچشمه های محبت را آزاد سازد. و بیش از این کاری نمیکند. اگر شما به بچه ها بگوئید که باید مهربان باشید رو بطرف خطر ایجاد ریا و رنگ و بیرنگ میروید. لکن اگر شما آنان را آزاد بگذارید و خوشحال سازید، اگر محیط آنان را پر از ملاحظت و مهربانی نمائید خواهید دید که آنان بخودی خود دوستدار همه کس میگردند و تقریباً همه کس هم دوستی ایشان را با معامله بمثل جواب خواهد داد. يك تمایلی به اعتماد و محبت مطمئن برائت و صداقت خود را نشان میدهد زیرا دارنده خویش را سحر و جذبه مقاومت ناپذیری میبخشد که در حوالی او جوابی را که توقع دارد بعواطفش داده شود بوجود میآورد. و این یکی از مهمترین نتایجی است که ما از تربیت صحیح خلق و خوی انتظار داریم.

فصل دوازدهم

تربیت جنسی

موضوع جنسی بقدری باوهم و غموعات محدود و محصور گردیده است که من با ترس و لرز بدان نزدیک میشوم. من میترسم که مبادا خوانندگان که تا اینجا مبادی مرا پذیرفته اند وقتی مشمول این دایره گردند نسبت با آنها دچار شك و تردید شوند خوانندگان مزبور ممکن است بقدر کفایت آسانی پذیرفته باشند که بیباکی و آزادی برای بچه مطلوب و نیک است اما هنوز میل داشته باشند که در مورد مسائل جنسی بندگی و اطاعت صرف و وحشت را با آنان تحمیل نمایند. من نمیتوانم اصولی را که عقیده دارم صحیح و مسلم باشد اینطور محدود سازم و من با موضوع جنسی درست همان معامله رامیکنم که با محرکات دیگری کردم که خلق و خوی بشری را تر کیب میکنند. در يك مورد است که مسئله جنسی کاملاً با عدم موانع، صورت منحصر و مخصوص می یابد و آن تاخیر بلوغ غریزه می باشد. همانطور که تحلیل کنندگان روحی (اگر چه با اغراق بسیار) نشان داده اند درست است که غریزه در بچگی غایب نیست ولیکن مظاهر بچگانه آن با مظاهر دوره بزرگی فرق میکنند و قوه آن خیلی کمتر است و از لحاظ جسمی غیر ممکن است که يك پسر بکیفیت اشخاص بزرگ و بالغ آنها آزاد بگذارد و تسلیم نفس شود. سن بلوغ يك بهران هیجان آمیز مهمی بجا میگذارد و در وسط تربیت فکری وارد میشود و اغتشاش و اضطرابی بوجود میآورد که باعث پیدایش مسائل دشواری برای مربی میگردد. من سعی ندارم بسیاری از این مسائل را طرح و بحث کنم فقط آنچه که در نظر دارم مورد مطالعه قرار دهم اینست که بدانیم پیش از بلوغ چه باید کرد. و در این جهت است که تربیت محتاج اصلاح زیاد است خصوصاً در آغاز طفولیت. با وجود این من در بسیاری از خصوصیات با فرویدیان موافقت ندارم من عقیده دارم که این گروه در نشان دادن اختلال عصبی که بعلت بی تدبیری و سوء اداره طفل در موضوعات مربوط با مر جنسی دامنگیر او در زمان بزرگی اش میشود خدمت گرانبهائی کرده اند. فعلا کار آنان در این جهت نتایج نیک دامنه داری حاصل کرده

است لکن هنوز مقداری تعصب وجود دارد که باید برطرف گردد. البته اشکال در نتیجه این عمل خیلی زیاد شده است که بچه را در سالهای اول تولد کلیه بدست زنان نادان و تربیت نشده رها ساخته اند که نمیتوان از آنان انتظار داشت که بدانند دانشمندان در قالب الفاظ دور و دراز برای رها ساختن گریبان خود از چنگ تعقیبات قانونی با تهاجم هتاکی چه گفته اند تا چه رسد باینکه عقیده بدان پیدا کنند.

مطالب خود را بترتیب تاریخ و توالی زمان بنظر می آوریم اول مسئله ای که مادران و پرستاران با آن روبرو میشوند موضوع بازی با آلات تناسلی (استمناء) است اولیاء خبیر و بصیر میگویند که این عمل در میان پسران و دختران در سال دوم و سوم عمومی است اما عادة چندی بعد متوقف میشود بعض اوقات در اثر يك هیجان جسمی معینی که امکان رفع آن هست بیشتر عیان و معلوم میگردد. (من شایستگی بحث در جزئیات طبی را ندارم) لکن عادة حتی در غیاب اینگونه علل خاص هم وجود دارد. عادت بر این جاری بوده است که این کار را با ترس و لرز تلقی کنند و بمنظور متوقف ساختن آن تهدیدهای هولناك بکار برند. این تهدیدها رسماً پیشرفتی نکرد باوجود این آنها را باور کرده اند نتیجه این است که حیات بچه آمیخته با عذاب و تلاشی برای فهم و درك مطلب میشود که بزودی از علت اصلی خود جدا و منفك میشود (حال منع در لاشعور است) لکن باقی میماند که کابوس، عصبانیت، موهومات، و وحشت های دیوانه وار بوجود آورد. اگر بازی استمناء کودکانه را بحال خود گذاریم ظاهراً در صحت و سلامتی تاثیر بدی نخواهد کرد (۱) و در اخلاق هم اثر نامطلوب نمایان شدنی و کشف شدنی نخواهد داشت آثار بدی که در هر دو جهت دیده شده است ممکن است تماشای راضاهراً بکوششهایی که جهة متوقف ساختن آن بعمل آمده است نسبت داد حتی وقتی هم که ضرر میرساند برقراری منع و قدغن که بدان ترتیب اثر داده شود عاقلانه نیست و بنا بطبیعت حال نمیتوان اطمینان کرد که همینکه بچه را منع و قدغن کردید از ادامه آن خود داری خواهد کرد. اگر شما اقدامی نکنید احتمال این

(۱) در موارد بسیار نادر زبان کمی وارد مبسازد و آنها را باسانی مواجه میشود و اهمیت آن از نتایج مکیدن انگشت شصت بیشتر نیست.

هست که بزودی از ادامه عمل خودداری شود اما اگر در این مورد قدمی بردارید احتمال وقفه آنرا خیلی ضعیف تر خواهید کرد و پایه اختلالات عصبی شدیدی بجا خواهید گذاشت. بنابراین هر قدر هم موضوع مشکل است معذک بچه را باید در این باره بحال خود گذاشت من نمیگویم که شما باید غیر از منع و قدغن از متدهای دیگر هم تا آنجا که میسرمان هست صرف نظر کنید. و قتیکه بخوابگاه میرود کاری کنید بخوابد و در رختخواب زیاد بیدار نماند بگذارید اسباب بازی را که خیلی دوست میدارد با خود در خوابگاه داشته باشد که ممکن است حواس او را پرت کند. این گونه روشها و متدها بهیچوجه قابل اعتراض نیست.

اگر این متدها کاری از بیش نبرد بمنع و قدغن متوسل نشوید و یا حتی توجه او را بامری که عملاً نسبت بآن سهل انگاری شده است جلب نکنید و آن احتمال دارد خود بخود متوقف شود.

حسن کنجکاری جنسی معمولاً در سال سوم بصورت علاقه بدرک اختلاف جسمی بین زنان و مردان و بین بالغین و بچه ها شروع میشود و از نظر طبیعت این کنجکاری هیچگونه صفت خصوصی در آغاز طفولیت ندارد فقط بطور ساده قسمتی از کنجکاری کلی بشمار میرود. صفت خاصی که در بچه هائی که بطور مرسوم پرورش می یابند یافت میشود مربوط است بعمل بالغین که موضوع را در زیر پرده میکنند و جزء اسرار میسازند. و قتیکه اختفا بمیان نیاید کنجکاری همینکه افناع شد از میان میرود. بچه را باید از همان اول مجاز کرد که اگر بطور طبیعی اتفاق افتاد و تصادف کرد پدر یا مادر یا برادر یا خواهرش برهنه بودند بتواند آنها را بهمان حال ببیند نباید از این جهت هیاهو و جارو و جنجال راه انداخت و بطور ساده نباید بدانند که مردم در مورد برهنگی احساسات و عواطفی دارند (البته بعداً خواهد فهمید). ممکن است ملتفت شد که بچه بنقداختلافات بین پدر و مادر را خواهد دید و آنها را با اختلافات بین برادران و خواهرانش ربط خواهد داد. لکن همینکه موضوع تا این حد مذاقه و معاینه شد مطلب برای او مانند گنجی ای میشود که غالباً در آن باز است و دیگر بدان علاقه ای نخواهد بود البته هر نوع سؤالی که ممکن است بچه در خلال این مدت پیش آورد کاملاً باید

همانطور که جواب مطالب دیگر داده میشود جواب آنرا هم داد.

جواب پرسشها را دادن خود قسمت اعظم تربیت جنسی بشمار میرود. دوقاعده اساس مطلب را تشکیل میدهد. اول اینکه همواره جواب هر پرسش را راست و درست ادا کنید؛ دوم معلومات مربوط بموضوع جنسی را کاملاً مانند معلومات دیگر بنگرید هر گاه طفل در مورد آفتاب یا ماه یا آب یا انو هبیل یا ماشین بخار از روی بصیرت سؤالی بکند شما خوشحال میشوید و نا آنجا که میتواند درک و استنباط کند برای او توضیح میدهید لکن اگر مربوط بامور جنسی سؤالی بکند شما بوسوسه میافتمید که در جوابش بگوئید «ساکت باش» «ساکت باش» اگر هم فهمیده اید که نباید باو چنین جوابی بدهید باز جوابی که باو میدهد خشک و کوتاه و شاید هم کمی باشویش و اضطراب است بچه ناگهان متوجه اختلافهای جزئی خواهد شد باین ترتیب شما اساس افکار شهوانی را برای او نهاده اید و حال اینکه جوابی که باو در این باره میدهید باید کاملاً بهمان صورت طبیعی و کاملی باشد که در مورد سؤال دیگر او جواب میدهید هیچوقت خود را مجاز نسازید که هر چند ندانسته و بطور لاشعور هم باشد چنین حس کنید که موضوع جنسی مکره و زشت است و گرنه همان احساست شما خود را باو منتقل خواهد ساخت و او هم ناچار تصور خواهد کرد که در روابط پدر و مادرش چیز نامطبوع و نفرت آور وجود دارد بعد ها چنین نتیجه میگیرد که آنان راهی را که موجب پیدایش او شده است بدمی دانند اینگونه حسها نمیکندارد هیجانهای مسرت بار غریزی در بچگی بوجود آید نه تنها در جوانی بلکه در بزرگی هم چنین است

اگر طفل برادر یا خواهری درسنی دارا شد که میتواند راجع باو سؤالهایی بکنند، مطابق سن سهساله او حرف بزنید و بگوئید که بچه در جسم مادرش رشد و پرورش یافته است و بهمان ترتیب هم رشد و نمو خواهد کرد. بگذارید ببیند که مادرش بچه شیر میدهد و باو بگوئید که همین حال هم برای او پیش آمده است تمام این مطالب مانند هر موضوع دیگری که با امر جنسی مربوط است باید بدون تشریفات بایک روح خالص علمی بیان شود. با طفل نباید درباره «وظائف عجیب و مقدس مادری» صحبت شود تمام مطالب باید کاملاً بصورت یک امر مسلمی باشد:

اگر موقعی که طفل بقدر کافی بزرگ شده است و میتواند سؤال کند بر خانواده چیزی نیفزود ممکن است موضوعی پیش بیاید و باینجا بکشد که شما بگوئید « پیش از اینکه شما متولد بشوید اتفاق افتاده است ». هنوز میبینم که پسر من نمیتواند درک بکند که يك زمان بوده است که او وجود نداشته است؛ اگر من از بنای اهرام یا نظائر آن صحبت کنم او همواره میخواهد بداند که آنوقت او چه میکرد است و بسیار متعجیر میشود وقتی که باو گفته میشود هنوز وجود نداشته است دیر یا زود میل خواهد کرد که بداند « متولد شد » چه معنی دارد و بعد ما هم برای او خواهیم گفت.

سهم پدر در جواب دادن پرسشها طبیعتاً کمتر است مگر اینکه بچه در ده سالن باشد اما مهم این است که بچه باید این مطلب را ابتدا از پدر و مادر یا آموزگار بفهمد نه از بچه هائی که تربیت بد فاسدشان ساخته است. من خوب بخاطر دارم که وقتی دوازده ساله بودم پسر دیگری از این موضوع با من سخن گفت مطلب تماماً با يك روح آمیخته بهرزگی و زشتی همچون موضوعی برای شوخی های بد و هرزه بیان میشد. این تجربه معمولی پسران دوره من بود. طبیعتاً نتیجه این شد که اکثریت عظیم در دوره زندگانی این فکر را که موضوع جنسی چیزی مضحک و زشت و هرزه است ادامه دادند و نتیجه گرفتند که زنی را که باو چنین روابطی دارند نمیتوان مورد احترام قرار داد، اگرچه آن زن مادر فرزندانها باشد. والدین در توکل به بخت و اقبال يك سیاست آمیخته بترسی را تعقیب کردند هر چند که پدران باید بخاطر داشته باشند که چگونه نخستین اطلاعات خود را در این مورد بدست آورده اند. من نمیتوانم تصور کنم که چگونه فرض شده است که چنین اسلوبی به تندرستی یا سلامت اخلاقی کمک کرده است. موضوع جنس را باید از همان ابتدا بطور طبیعی و خوشی و ادب و کمال بحث کرد. اگر غیر از این عمل شود روابط مردان و زنان، والدین و کودکان مسموم خواهد شد. امر جنسی بهترین صورتش بین پدر و مادری است که نسبت بیکدیگر و فرزندان خویش مهر میورزند. بمراتب بهتر اینست که

اطفال نخستین بار موضوع جنسی را از روابط میان پدر و مادر خود استحضار یابند نه اینکه نخستین تأثیرات را از هرزگی و بیشرمی اخذ کنند و خصوصاً بداست که پی بردن بموضوع جنسی بین پدر و مادر مانند پی بردن بیک جرم پنهانی که از آنان مخفی میشده است جلوه کند.

اگر احتمال این نباشد که طفل در موضوع جنسی بصورت بدی از اطفال دیگر تعلیم میگردد، میتوان موضوع را بعمل کنجکاوی طبیعی طفل واگذار کرد و والدین هم میتوانند در جواب پرسشهای مربوط بآن خود را محدود سازند. همیشه مشروط بر آنکه پیش از بلوغ از همه چیز اطلاع حاصل شده باشد این البته مطلقاً اساسی است. انصاف نیست که بگذاریم پسر یا دختر بعزت تغییرات و تحولات جسمی و هیجانهای نفسانی موقع بلوغ بدون تمهید و تهیه و احتمالاً با احساس اینکه مورد حمله بیماری هولناکی واقع شده است غافلگیر گردند بعلاوه کلیه موضوع جنسی پس از بلوغ بقدری محرک است که پسر یا دختر نمیتوانند بایک روح علمی که کاملاً امکان آن در سن زود تر میباشد بدان گوش فرا دهند بنا بر این کاملاً صرفنظر از احتمال صحبت های زشت و خلاف عفاف یک پسر یا دختر باید طبیعت عمل جنسی را قبل از رسیدن به سن بلوغ بداند.

اطلاعاتی که قبل از این زمان باید بطفل داده شود بسته است بمحیط و اوضاع و احوال. يك طفلی که کنجگار و زود انتقال است باید با او در این باره زود تر از طفل کند و دیر انتقال چیزی گفت. حسن کنجکاوی باید همیشه و همه وقت راضی و خشنود گردد. بچه هر قدر هم کوچک باشد اگر از اینمقوله چیزی پرسد باید جوابش داده شود و رفتار پدر و مادر نیز باید طوری باشد که بچه اگر خواست چیزی بداند بتواند پرسد اما اگر بخودی خود چیزی سؤال نکرد باید در هر حال قبل از سن ده مطالبی باو گفته شود که مبدا اول دفعه مطلب را از اشخاص دیگر بطریق ناشایست بشنود. بنا بر این ممکن است مطلوب باشد که حس کنجکاوی او را باین ترتیب که اطلاعاتی درباره توالد و تناسل نباتات و حیوانات باو بدهیم تحریک نمائیم و نباید يك وقت معینی یاسینه صاف کردن یا مقدمه چینی در کار باشد مثلاً بگوئیم «اکنون پسر

من میخواهم برای تو مطلبی بگویم که وقت آن رسیده است آنرا بدانی ، مطلب کلیه باید روزانه و بطور عادی سیر کند بهمین جهت است که جواب دادن بسؤال ها بهتر است .

من گمان میکنم در این موقع لزومی ندارد که بحث کنیم که پسران و دختران باید يك جور معالجه شوند . وقتی که من جوان بودم هنوز کاملاً برای دختری که ' تربیت خوبی یافته بود ' پیش از اینکه چیزی از ماهیت ازدواج بداند شوهر کردن عادی بود و میبایست موضوع را از خود شوهر بیاموزد ، لکن در سالهای اخیر دیگر چندان چنین چیزی نشنیده ام . من گمان میکنم بیشتر مردم این روزها میدانند که فضیلتی که متکی بر جهل و نادانی باشد ارزشی ندارد و دختر هم در مورد تحصیل معلومات دارای همان حقی است که پسران دارند . اگر کسی هست که هنوز این را تشخیص نمیدهد مناسب نیست که این کتاب را بخواند زیرا بزحمتش نمی ارزد که با اینگونه اشخاص بحث و گفتگو شود .

من نمیکویم تعلیم اخلاق جنسی را بیک مفهوم محدود تری مورد بحث قرار دهیم این موضوعی است که درباره آن عقائد مختلف و گوناگون وجود دارد مسیحیان با مسلمین ، کاتولیک ها با پروتستان ها که طلاق را جایز میدانند ، دهریان با طرفداران رسوم و زندگانی قرون وسطی همه بایکدیگر در این مورد اختلاف دارند . پدران و مادران همگی میخواهند که به بچه هایشان آن اخلاق جنسی خاصی تعلیم شود که خودشان بدان عقیده دارند و من نمیکویم که دولت هم در این موضوع با آنان تصادم یابد . اما بدون اینکه وارد مسائل مشوش گردیم مقدار زیادی است که باید اساس متداول عمومی گردد .

اول از همه بهداشت است . جوانان باید درباره امراض مقاربتی پیش از اینکه دچار آن شوند اطلاعاتی بدست آورند باید بانهایت راستی و درستی در آن باره مطلب را بآنان آموخت بدون اینکه اغراق و افراطی که بعض مردم بنفع اخلاق معمول میدارند بکار رود . باید بدانند که چگونه از آن پرهیزند و همچنین چگونه بمعالجه

آن پیردازند اگر تعلیماتی که در اینمورد داده میشود فقط برای کمال فضیلت باشد و اگر لطماتی را که برای دیگران پیش آمده است سزای گناه بشمار آوریم کار خطائی کرده ایم و گرنه ما باید بنا باین اصل که رانندگی بدون رعایت احتیاط جرم است از یاری و کمک مردی که در نتیجه حادثه اتوموبیل دچار آسیب گردیده است خود داری کنیم. بعلاوه در يك مورد مانند موارد دیگر ممکن است جز او سزا دامنگیر یک نفر بیگناه گردد؛ هیچکس نمیتواند عقیده پیدا کند که اطفالی که با سیفیلیس متولد شده اند بدو فاسد میباشند در معنی بدی و پلییدی او بیش از بدی و پلییدی آن مردی نیست که راننده ای او را زیر اتوموبیل بگذارد؛

جوانان را باید بطرف فهم این مطلب هدایت کرد که داشتن طفل يك موضوع جدی و مهم است و نباید آنرا بعهدہ گرفت مگر اینکه طفل آینده خوبی از تندرستی و شادابی دارا باشد. نظر مرسوم این بود که دو مدت از دواج همواره حق این است اطفالی بوجود آید اگر چه ورود آنها بقدری تند و زود باشد که صحت مادر را مختل سازد، اگر چه اطفال مریض یا دیوانه وار باشند، اگر چه امیدی نباشد که برای تغذیه آنان بقدر کافی شیر موجود باشد. این نظر را امروز فقط جز میون بی عاطفه‌ای حفظ کرده اند که خیال میکنند هر خفت و خواری نسبت به عالم بشری در عالم کبریائی خدائی منعکس میشود. مردمی که بمراقبت اطفال اهمیت میدهند یا از تحمیل بدبختی بفرد عاجز لذت نمیبرند نسبت بعقائد سخت و جابر که چنین ظلمی را درست و بجا میدانند عاصی میشوند مراقبت در حقوق بچه‌ها و اهمیت آنان باتمام مدلول آن باید قسمت اساسی تربیت اخلاقی بشمار آید:

دختران را باید یاد داد که منتظر باشند احتمالاً روزی هم آنان مادر شوند و باید مقدماتی از معلوماتی را که در این موضوع بدرشان میخورد فرا گیرند. البته برپسران و دختران هر دو دسته فرض است که مطالبی از فیزیولوژی و بهداشت را بیاموزند. باید واضح گردد که هیچکس بدون مهر پدرانه نمیتواند پدر خوبی باشد لکن با وجود مهر پدری باز هم مقدار زیادی معلومات لازم است. همانقدر که برای

معامله با اطفال معلومات بدون غریزه ناقص است غریزه بدون معرفت و معلومات هم ناقص میباشد. هر قدر بلزوم معرفت و معلومات پی برده شود زنان هوشمند بیشتر مجذوب عالم مادری میگرددند. امروزه بسیاری زنان که دارای تربیت عالی میباشند آنرا تحقیر مینمایند و خیال میکنند که مادر بودن بقوای فکری آنان مجال فعالیت نمیدهد؛ و اگر از موقعیکه قادر میشوند بهترین مقام مادری را احراز کنند افکارشان بآن جهت منحرف گردد خود موجب بدبختی بزرگی خواهد بود.

يك چیز دیگر برای تعلیم محبت جنسی اصلی و اساسی بشمار می آید و آن اینست که حس حسادت را نباید همچون اصراری برای تحصیل حق، درست دانست بلکه باید آنرا یک نوع بدبختی برای آن کسی شمرد که این حس را دارد و نسبت بمقاصد او خطا دانست جائیکه عناصر مالکیت داخل و محل مهر و محبت گردد قوه جانبخش آن را از میان میبرد و بشخصیت خاتمه میدهد؛ و جائی که از آن عناصر اثری نیست شخصیت موجود میشود و حیات نیروی زیاده تری می یابد. سابقاً والدین روابط خود را با اطفالشان از اینجهت که محبت را همچون تکلیفی بآنان موعظه میکردند ضایع می ساختند. شوهران و زنان هنوز هم غالباً روابط خود را با یکدیگر در اثر همان اشتباه ضایع می سازند. محبت نمیتواند تکلیف و وظیفه باشد زیرا تابع اراده نیست. آن عطیه آسمانی است و بهترین آن از آنجا ارزانی میشود: کسانی که آنرا در يك قفس محفوظ میدارند زیبایی و لذت را تلف میکنند در صورتیکه فقط وقتی میتواند ظهور و بروز نماید که آزاد و خود بخودی باشد اینجا هم باز ترس دشمن است. کسی که میترسد مبادا آنچه را که موجب خوشی و خرمی زندگانش است از دست بدهد هم اکنون آنرا از دست داده است. در این مورد همچون موارد دیگر بی پروائی و بی ترس بودن جوهر خرد است.

فصل سیم دهم

پرورشخانه کودکان

در فصل های پیش من سعی کردم خلاصه ای از آنچه که میتوان در راه ایجاد عادت هایی برای بچه کوچک که او را در زندگانی بعدی خوشی وفایده بخشد بیان کنم. لکن من مطلب را حلاجی نکردم که آیا انجام چنین کاری بر عهده والدین است یا وظیفه آموزشگاههایی است که برای همین مقصود مهیا شده است. من عقیده دارم که استدلال لازم در تأیید پرورشخانه کودکان (۱) کاملاً زیادی است نه فقط راجع باطفال بینوایان، و یا نادانان و یا کسانی که کار زیاد دارند، بلکه راجع به همه بچه ها یا دست کم راجع به تمام بچه هایی که در شهرها زندگی میکنند. من گمان میکنم که کودکان پرورشخانه دوشیزه مارگارت ما کملان (۲) در دیفور (۳) تربیتی که حاصل میکنند بهتر است از تربیتی که اکنون بچه های اشخاص متمکن میتوانند بدست آورند من علاقه دارم که ببینم همین سیستم تعمیم پیدا کند و همه بچه ها خواه اطفال بینوایان خواه اطفال توانگران را باسویه در برگیرد. لکن پیش از بحث در مورد هر گونه پرورشخانه کودکان فعلی اول باید بدانیم آن عللی که ما را طالب اینگونه موسسه ها میسازد کدام است.

اول مطلب ما در این باب اینست که آغاز دوره طفولیت چه از جنبه طبی و چه از جنبه روحی بی اندازه اهمیت دارد. این دو جنبه بسیار در یکدیگر پیچیده اند و بسیار با هم مرتبط میباشند. مثلاً ترس سبب میشود که بچه بطرز بدی تنفس کند، و تنفس کردن بد او را در معرض يك عده بیماریها (۴) قرار میدهد: اینگونه روابط تو در تو و متشابك بقدری زیاد است که هیچکس نمیتواند امید داشته باشد که در تربیت خلق و خوی طفل خود بدون داشتن بعض معلومات طبی توفیق پیدا کند یا در امر سلامتی و تندرستی او بدون داشتن بعض معلومات روانشناسی کامیاب گردد. قسمت

(۱) Nursery school (۲) Miss margaret (۳) Deptford

(۴) در این موضوع بکتاب (پرورشخانه کودکان) تألیف مارگارت ما کملان (چاپ دنت Mc millan

سال ۱۹۱۹) صفحه ۱۰۹ و همچنین « مدرسه اردوگاه » نگارش همین مولف (جورج ال وانون لیمتد)

مراجعه نمائید.

بیشتر معلومات لازم در دو جهت مزبور خیلی تازه است ، و بیشتر آنها معارض رسوم و تقالیدی است که قدمت و سابقه عمده آنها نسل نسل میان مردم محترم ساخته است . مثلاً مسئله تادیب و انضباط را بنظر آورید . قاعده عمده در کشمکش با بچه اینست که : تسلیم نشوید لکن تنبیه هم نکنید . پدر عادی طبیعی بعض اوقات بمنظور اینسکه زندگی آرام داشته باشد تسلیم میشود و بعض اوقات هم صبر و حوصله اش بسر میآید و تنبیه میکند ؛ سبک و هتد درستی که توفیق یابد به ترکیب دشواری از صبر و قوه تلقین احتیاج دارد . این مثل روحی است ؛ و هوای پاک و تازه هم يك مثل طبیعی است وقتی که مراقبت و خردمندی بمیان آید بچه ها دائماً شب و روز از هوای پاک و تازه استفاده خواهند کرد بدون اینسکه در لباس خیلی زیاد فرو روند . اما اگر مراقبت و خردمندی در کار نباشد همیشه این اندیشه هست که مبادا اطفال از نم و رطوبت یا از تغییرات جوی دچار سرماخوردگی شوند .

نباید انتظار داشت که پدر و مادر دارای مهارت لازم یا فراغت مقتضی برای فن تازه و دشوار معامله مناسب با اطفال كوچك باشند . در مورد پدر و مادر نادان این موضوع روشن و آشکار است ؛ آنان سبکها و روشهای درست را نمیدانند و اگر هم به آنان تعلیم شده باشد باز بحال غیر قانع باقی خواهند بود . من در يك منطقه رراعتی نزدیک دریاساکن هستم در آنجا تحصیل خوردنیهای تازه آسان است ، و سرما یا گرمای سخت ندارد بیشتر از این جهت آنجا را انتخاب کردم که برای سلامتی بچه ها مناسبست زیاد تری داشت باوجود این تقریباً تمام بچه های کشاورزان و دکانداران و غیره چهره زردی داشتند و مست و بیحال بودند زیرا در خوراك آزاد و بی قید و بند بودند اما در بازی مقید و محدود . هرگز بکنار دریا نمی رفتند زیرا ترشدن و در نظر آنان خطر بشمار میرفت . در بیرون از خانه حتی در گرمترین روز های تابستان کت های پشمی کلفت می پوشیدند . اگر در هنگام بازی هیاهو و داد و فریاد میکردند اقداماتی میشد که از این سروصدا خود داری کنند تا بچه هایی « نجیب و باتربیت » باشند لکن در

بیدار ماندن نادیر وقت مجاز بودند و همه گونه خوراکیهای سنگین و دیر هضم مخصوص اشخاص بزرگ بآنان داده میشد. پدران و مادران آنان تعجب میکردند که چطور شده است بچه های من از مدت ها پیش در اثر سرما و انقلابات هوا نمرده اند لکن نه این درس عملی و نه چیز دیگر نمیتوانست آنانرا قانع سازد باینکه سبک ها و متدها شان اصلاح لازم دارد. آنان تهیدست و یا خالی از مهر پدری نبودند، فقط در اثر تربیت بد نادان سر سختی بودند. اما کودکان بینوایان و اشخاص پر مشغله شهری طبیعتاً وضعی شان خیلی بدتر است.

لکن حتی بچه های والدینی که تربیت و تعلیم عالی دارا شده اند و بصیر و آگاه هستند و زیاد هم سرگرم کار نیستند نمیتوانند احتیاجات تربیتی خود را آنطور که در پرورش خانه کودکان برآورده میسازند در خانه برآورده کنند. اول و اهم آن اینست که در خانه نمیتوانند از معاشرت اطفال دیگر هم سن خود برخوردار شوند اگر خانواده کوچک است چنانکه معمول اینگونه خانواده ها است بچه ها بآسانی زیاد تر از اندازه از طرف بزرگتران مراقبت میشوند و چه بسا که عصبی میشوند و در نتیجه پیش از موقع نضج می یابند؛ و علاوه برای والدین مقدور نیست با معامله بابچه های متعدد تجربه هایی بدست آورند و بایک يك کودک کان بطرز مطمئن نافع اتصال یابند. و فقط توانگران اند که میتوانند مجال و محیطی فراهم سازند که بیشتر مناسب و درخور بچه های کوچک باشد اینگونه چیزها اگر منحصرأ برای اطفال يك خانواده فراهم شود در آنان کبر تملك و احساس برتری بوجود می آورد و این از نظر اخلاقی بسیار زیانناز است. بنا بهمه این علتها من عقیده دارم که حتی بهترین والدین اگر بچه های شان را از سن دو بیلا حد اقل برای يك قسمت از روز به آموزشگاه مناسبی بفرستند کار صحیحی کرده اند. مشروط براینکه چنین آموزشگاه در همسایگی آنان قرار داشته باشد.

امروزه در خور وضع والدین دو نوع مدرسه وجود دارد. مدارس فروبیل (۱) و مدارس منتسوری برای اطفال اشخاص مرفه و آسوده حال، و يك عده مدارس

پرورش کودک و پرورشخانه‌های دیگر هم برای اطفال یتیم‌نویان وجود دارد که معروف ترین آن مدرسه دوشیزه ما کملان است و کتابی که قبلاً ذکرش رفت وصف آنرا نموده است و خواندنش بر هر کس که بکودکان علاقه دارد لازم می‌باشد. و گمان می‌کنم که هیچکدام از مدارس اطفال مرفه و آسوده حال بخوبی آن مدرسه نیست، علت آنهم یکقسمت از این جهت است که تعداد آن زیاد است، و قسمت دیگر از این جهت که تفرعن و اشراف مآبی بیجای طبقه متوسط در آنجا وجود ندارد و مزاحم آموزگاران نمی‌باشد. مقصود دوشیزه ما کملان در صورت امکان نگاهداری اطفال از یکسالگی تا هفت سالگی است هر چند که منابع موفق تربیتی متمایل باین نظر باشند که می‌گوید بچه‌ها باید معمولاً از سن پنج به مدارس مقدمانی داخل شوند. بچه‌ها از ساعت هشت صبح داخل مدرسه میشوند و تا ساعت شش بعد از ظهر در آنجا میمانند؛ و تمام مواقع خوراک هم در آنجا غذا میخورند و هر قدر ممکن است بیشتر اوقات خود را بیرون از اطاق میگذرانند و در اطاق هم بیش از حد عادی از هوای پاک و تازه برخوردارند پیش از اینکه بچه در مدرسه پذیرفته شود چه دختر و چه پسر مورد معاینه طبی واقع می‌گردد و تازمانی که بهبودی یابد در مطب یا بیمارستان تحت معالجه قرار میگیرد اطفال پس از اینکه پذیرفته شدند جز چند مورد نادر همگی سالم می‌گردند و سلامت باقی میمانند در این مدرسه باغ دلگشای وسیع و اوقاتی برای بازی کردن وجود دارد و جریان تعلیم بسبک متسوری است پس از ناهار همگی میخوانند. با وجود این که آنان شبها و یکشنبه‌ها را ناچار در خانه محقر و فقیرانه شاید در زیر زمین‌ها و سرداب‌ها با پدران مست میگذرانند در بنیه و هوش با بهترین اطفال طبقه متوسط برابر میشوند. و توصیفی که دوشیزه ما کملان در باره شاگردان هفت ساله خود می‌نماید از این قرار است.

تقریباً همگی آنان بچه‌های بلند قد و در عین و راست قامت اند. در واقع همه آنان اگر بلند قد نباشند، راست قامت هستند لکن متوسطشان بچه‌ای است بزرگ، تام، پاکیزه پوست با چشمانی پر فروغ و موهائی نرم. این پسر یا دختر کمی بالا تر از متوسط بهترین نوع بچه مرفه و آسوده حال طبقه متوسط

عالی میباید. این از حیث جسم. اما از حیث روح، هوشیار، انس پذیرفته مشتاق زندگی و تجربه اندوزی های تازه. میتواند کاملاً و یا تقریباً بطور کامل از عهدۀ خوالدن و املا کردن برآید، خوب مینویسد و خوب نیات خود را تعبیر می کند. بفراشه و انگلیسی خوب صحبت میکند نه تنها میتواند خود را یاری و مددکاری نماید بلکه سالهاست که یاری و مدد اطفال کوچک هم میپردازد: شمردن و اندازه گرفتن و اندکی نقاشی میداند و برای دریافت علم نیز مقدماتی را دارا شده است. سالهای اول او در محیط مهر و محبت و آرامش و تفریح و شوخی گذشت و دو سال اخیر او پر از تجربه ها و آزمایش های لذت بخش بود. درباره باغ چیزی میداند و آنرا میکارد و آبیاری میکند و همانطور که از حیوانات مراقبت مینماید از گیاهان نیز مراقبت میکند. و آن بچه هایی که بسن هفت رسیده اند میتوانند هم برقصند و هم بخوانند و هم بازیهای متعدد کنند. اینگونه کودکان اند که بزودی هزاران نفر آنان در استان دیبرستانها خود را معرفی خواهند کرد با اینان چکار باید کرد؟ من میخواهم نشان دهم، اول از همه اینکه کار معلمین مدرسه ابتدائی در اثر این فیض ناگهانی از زندگانی پاکیزه و قوی بچه های کوچک از پائین تحول خواهد یافت. پرورش خانه کودک در آینده یا امر ناچیزی بشمار خواهد رفت یعنی بعبارت دیگر موفقیت تازه حاصل نخواهد کرد و یا اینکه بزودی نه تنها در مدارس مقدماتی تاثیر خواهد کرد بلکه همچنین در مدارس متوسطه هم موثر میشود. یکنوع اطفال تازه برای تربیت فراهم خواهد ساخت و این بطور حتم دیر یا زود عکس العملی خواهد داشت نه فقط در تمام مدارس بلکه در تمام جهات زندگی اجتماعی ما، در نوع حکومت و قوانین که برای مردم ترتیب داده شده است و در رابطه ملت ما با ملتهای دیگر.

من گمان نمیکنم در این ادعاها اغراقی باشد. پرورش خانه های کودک اگر تعمیم پیدا کند میتواند در طی يك نسل تفاوت های عمیق موجود در تربیت را که اکنون موجب انقسام طبقات شده است بر طرف نماید؛ و میتواند هموطنانی بوجود آورد که همگی از نعمت نمو عقلی و جسمی که امروز منحصر به بیشتر اشخاص مالدار و خوشبخت است متنعم و بهره ور گردند، و میتواند کابوس مرض و کودنی و حقد را که اکنون ترقی و پیشرفت را تا این حد دشوار ساخته است از میان بردارد. بموجب قانون تربیت مصوب سال ۱۹۱۸ مقرر گردید بخرج دولت پرورش خانه های

كودك بر پا گردد ؛ لکن وقتیكه موضوع مصلحت اقتصادی و رعایت صرفه جوئی پیش آمد قرار شد ساختن رزم ناوها و بار انداز بندر سنگاپور بمنظور تسهیل امر جنگ با ژاپن مهمتر باشد . امروزه دولت برای مقاصدی از قبیل وادار کردن مردم باینكه خودشان را عوض خوردن كره خالص دانمارك با كنسروهای گوشت خوك و كره كشور های دومینیون مسموم سازند سالی ششصد و پنجاه هزار لیتر تلف میکند برای رسیدن باین مقصود كودكان ما محكوم بمرض و بدبختی و ر كود هوش میباشند و اگر همین مبلغ سالیانه صرف پرورش خانه های كودك گردد گروه اطفال میتوانند از این بلا براهائی یابند . مادران كنون حق رأی دارند ؛ آیا روزی خواهند آموخت كه آنرا برای خیر و صلاح كودكانشان بكار ببرند ؟

صرفنظر از این ملاحظات پر دامنه تر آنچه كه باید فهمید اینست كه مراقبت صحیح كودكان كوچك كاری است كه احتیاج بمهارت بسیار دارد و والدین نمی توانند امیدوار باشند كه بصورت مطلوب آنرا انجام دهند و این عملی است كه كاملاً با تعلیم در مدرسه درساهای آینده تفاوت دارد باز هم ازدو شیزه ما كملان نقل و اقتباس میكنیم :

بچه ای كه در پرورش خانه كودك بار آید بنیه متوسطه خوبی دارد نه فقط همسایگان او در محلات پست و فقیر نشین خیلی از او كم ترند بلکه « از او بهترها » در نواحی خوب شهر یعنی اطفال طبقه متوسط نوع خیلی خوب هم از او كمتر میباشند . واضح است كه ما بچیزی پیش از مهر پدری و « مسئولیت پدری » احتیاج داریم . قواعد مسلط تماماً درهم شكسته شده است . « مهر پدری » بدون معرفت هم درهم شكسته شده است اما در اصل پرورش طفل رخنه و شكست راه نیافته است و آن كاری است كه مهارت و استادی بسیار لازم دارد .

در باره مالیه می گوید :

امروز پرورش خانه كودك كه صد كودك در آن باشد و هر نفر دو از ده لییره در سال بپردازد اداره میشود ، در فقیر ترین ناحیه شهر پدران می توانند يك سوم آنرا بپردازند . پرورش خانه كودك كه محصلین در آن تدریس كنند گران تر خواهد بود و لکن قسمت اعظم اضافه قیمت مزبور بعنوان دستمزد

و حق اقامت باین محصلین یعنی معلمین آینده داده میشود مرکز يك پرورش خانه كودك و تمرین درهواي آزاد كه دارای صد كودك و سی نفر محصل باشد تقریباً در سال به ۲۲۰۰ لیره بالغ می گردد .

نقل و اقتباس دیگر :

یکی از نتایج بزرگ پرورش خانه كودك این خواهد بود كه كودكان می توانند زودتر برنامه های امروزی را فرا گیرند . وقتی آنان نیمه و یا دو سوم دوره مدرسه مقدماتی فعلی را تمام کردند برای انتقال بكار های بالا تر مهیا تر میباشند . . . خلاصه پرورش خانه كودك اگر واقعاً محل پرورش باشد نه اینکه جایی باشد كه فقط بچه ها را تا پنج سالگی مراقبت كند، در مجموع سیستم تربیتی ما بقوت و سرعت بسیار مؤثر كارگر خواهد شد و زود سطح فرهنگ و تحصیل را در تمام مدارس بالا خواهد برد و در این كار از دبیرستان و مدارس متوسط شروع خواهد كرد . وثابت می نماید كه می تواند امراض و نكبت هایی را كه فعلا در زندگانی با آنها دست بگریبان هستیم و خدمات پزشك را بزرگتر از خدمات معلم بنظر جلوه میدهد از میان بردارد و مدارس را دارای دیوار های قطور سنگین ، دروازه های وحشتناك میدان های سخت و صلب ، اطاق های عظیم درس بدون آفتاب هیولا و بدنما چنانكه هست نشان دهد . و آن فرصتی بمعلمین خواهد بخشید .

پرورش خانه كودك میان تربیت اخلاقی اولیه و تعلیمات متوالی و متعاقب آن مقام میانه و بین بین را اشغال کرده است و در آن واحد هر دو كار را میکند یعنی هر يك را با كمك دیگری بكار می اندازد بطوری كه قسمت تعلیم هر قدر طفل بزرگتر شود درجه بدرجه افزون تر می گردد . بانو منتسوری در مؤسساتی توانست روش ها و متد های خود را كامل سازد كه جریان كار و اوضاعش شبیه پرورش خانه كودك بود . در بعض خانه های بزرگ اجاره ای در شهر رم از هر كدام يك اطاق بزرگ برای كودكان سه تا هفت سال اختصاص داده شد و این « خانه های كودكان (۱) » بعهد بانو منتسوری گذاشته شد . كودكان این جا هم مانند دتفور (۲)

(۱) به « روش منتسوری » تألیف منتسوری (هاینان ۱۹۱۲) صفحه ۴۲ و پس از آن مراجعه

شود (۲) Deptford

بچه‌های بینوا ترین مردم بودند و نتایج آن چنانکه در دتفور نشان داد این جاهم نشان داد که مراقبت‌های نخستین می‌تواند بر موانع و نامساعدی‌های جسمی و فکری يك خانه بدچیره گردد.

و آنچه قابل یادآوری است اینست که از روزگار سگوبین (۱) تا امروز ترقی و پیشرفتی که در روش‌ها و متدهای تربیتی اطفال كوچك حاصل شده است نتیجه مطالعه در مورد كودنان و ضعیف‌عقلان است که از بعضی جهات هنوز در عقل اطفالی كوچك‌اند. و من عقیده دارم علتی که مطالعه این انحراف را موجب آمد عبارت بود از کودنی‌های مربوط بامراض دماغی که قابل نکوهش و سرزنش بشمار نمی‌آمد و با علاج آن بازدن و شکنجه کردن میسر نمیشد؛ و بخاطر هیچکس خطور نکرده است که توصیفات نازیانه زدن دکتر آرنلد «نبیلی» آنان را مداوا خواهد کرد در نتیجه روی اصول علمی بمعالجه آنان پرداختند نه با خشم و برآشتگی؛ اگر از فهم عاجز میشدند طوفان خشم هیچ معلمی متوجه آنان نمیشد و فقط بایشان گفته میشد باید از خودتان خجل شوید. اگر مردم خودشان راضی میشدند که در مورد کودک بجای روش موعظی روش علمی پیشه کنند می‌توانستند آن‌طریقی را که امروزه در تربیت بدان پی برده‌اند کشف کنند بدون اینکه مجبور شوند اول بمطالعه ضعیف‌عقلان پردازند فکر «مسئولیت اخلاقی» خود «مسئول» بسیاری مفاسد و بدبهاست دو بچه را تصور کنید که یکی این بخت و نصیب را دارد که در پرورش خانه کودک باشد و آن دیگری در زندگانی کثیف و محیط ناراحت ناحیه بسیار فقیر شهر باقی بماند. آیا بچه دوم اگر رشد کند و اخلاقش بقدر اولی پسندیده و مستحسن نباشد «مسئولیت اخلاقی» دارد؟ و آیا پدر و مادرش چون نادان‌اند و مهمل و نمیتوانند بتربیت کودک بپردازند «مسئولیت اخلاقی» دارند؟ آیا توانگران برای خود پسندی و کودنی که مدارس عمومی آنانرا در آن ورزیده میسازند و در اثر آن تجملات احمقانه خود را بایجاد اجتماع خوشبخت ترجیح میدهند «مسئولیت اخلاقی» دارند؟ همگی قربانی محیط و اوضاع و احوال میباشند؛ همگی اینان اخلاقشان در زمان شیرخوارگی منحرف

شده و رشد نمو فهمشان در مدرسه متوقف گردیده است. آنان را بنظر «مسئول اخلاقی» نگریستن و بمذمت شان ادامه دادن چیزی را اصلاح نمیسازد زیرا بهره مندیشان کمتر از آنست که میتوانند حاصل کرده باشند.

برای ترقی و پیشرفت تربیت همچون امور دیگر بشری فقط يك راه وجود دارد و آن : علم است در تصرف محبت. محبت بدون علم در مانده و ناتوان است؛ علم بدون مهر و محبت هم مخرب میباشد.

تمام اقداماتی که برای اصلاح روشهای تربیت کودکان کوچک بعمل آمده است بدست کسانی بوده است که آنان را دوست میداشته اند؛ و تمام بدست کسانی عمل شده است که بهمه آنچه که علم میتوانند است در این موضوع بمردم تعلیماتی بدهد معرفت داشته اند. این یکی از منافع است که ما از تربیت عالی زنان حاصل کرده ایم: در روزهای سابق که چنین تعلیماتی وجود نداشت احتمال جمع بین علم و مهر کودکان خیلی کمتر از امروز بود. قوه سرشتن و بقالب آوردن عقلهای کوچک که علم باختیار مانده است، قوه ایست هائل و قابل اینکه بطور مهلك مورد سوء استعمال واقع شود؛ اگر قوه مزبور در دست های ناصالحی قرار گیرد ممکن است نتیجه آن بوجود آمدن دنیائی شود که قساوت و بیرحمی در آن خیلی بیش از دنیای طبیعی تصادفی گردد. به بچه ها تعصب و جنگ طلبی و وحشیت را زیر پرده ادعای تعلیمات دینی و وطن دوستی و شجاعت، با کمونیزم، و سلطه کارگری و حیت انقلابی یاد میدهند تعلیم باید ملهم از محبت باشد و باید این منظور را تعقیب کند که حس مهر و محبت را در طفل بیدار سازد. و گرنه هر قدر سبك های علمی پیشرفت کند و اصلاح گردد قدرت آن برای زیان رساندن بیشتر میشود. مهر و محبت اطفال در جامعه همچون قوه فعال و موثری موجود است؛ و دلیل آن همان تقلیل یافتن نسبت تلفات اطفال و اصلاح حاصله در تربیت است منتهی هنوز بسیار ضعیف است و گرنه چرا سیاستمداران ما بقدا ساختن زندگی و سعادت عده بیشماری از اطفال در راه نقشه های خبیثانه و شریرانه خود در خون ریزی و ظلم و شکنجه مبادرت مینمایند اما بهر حال این محبت.

موجود رو با افزایش است . صورتهای دیگر محبت هر چند که بطور عجیبی ناقص میباشد اشخاصی که در مراقبت اطفال زیاد روی میکنند شهوات و انفعالاتی را پرورش میدهند که آن بچه را در حیات آینده در معرض هر گز در جنگ ها که کاملاً کار جنون آمیز جماعات است میگذارد . آیا خیلی زیاد است که امیدوار باشیم دائره مهر و محبت اندك اندك از بچه بمرد که بزودی طفل با تصور درمی آید کشیده شود ؟ و آیا دوستداران اطفال خواهند آموخت که در سالهای آینده باز هم همان مهر و شفقت پدری را دنبال کنند ؟ آیا بر ماست که چون قوه بدنی و قدرت فکری را که بآنان بخشیده ایم دعوتشان کنیم که قوت و قدرت مزبور را برای ایجاد جهان بهتری بکار برند ؟ با وقتی که آنان باین کار متوجه شدند ما باید آنان را با وحشت برمائیم و باز هم در عبودیت و اعمال نظامی غوطه ورشان سازیم ؟ علم برای انتخاب و اختیار یکی از دو نوع آماد است ، و اختیار بین حب است و بغض و لواینکه بغض و نفرت بعبارات دلکشی نمیر لباس داده باشد که مایه تشمید کسانی گردد که دعوت اخلاقی را پیشه کرده اند .

قسمت سوم

تربیت فکری

فصل چهاردهم

اصول کلی

تشکیل خلق و خوی، که تاحال محل توجه ما بود باید معالجه اساسی آن در سالهای نخستین انجام گردد و اگر درست عمل شود میباید تقریباً در سن شش سالگی اتمام یابد. نمیخواهم بگویم که پس از آن سن دیگر خلق و خوی تباه و فاسد نمیشود زیرا سنی وجود ندارد که بتواند از گزند اخلاقی ظروف و محیط محفوظ باشد بلکه میخواهم بگویم که پس از سن شش یک پسر یا دختری که پرورش اولیه صحیحی پیدا کرده است میباید دارای عادات و تمایلاتی شود که اگر از طرف محیطی که در آن زندگی میکند مراقبتی مبذول شود در جهت صحیحی هدایت گردد. یک مدرسه ای که شاگردانش مرکب از پسران و دخترانی باشند که در طی شش سال اول عمر خود پرورش صحیح حاصل کرده اند محیط خوبی تشکیل خواهد داد در صورتیکه قدر مناسبی از حسن تصرف در اولیاء آن مدرسه وجود داشته باشد. بتخصیص وقت تمتد یا مقدار زیادی تفکر در مسائل اخلاقی نباید احتیاج باشد و فضائل دیگری هم که برای پرورش بدان نیاز است باید همچون نتیجه طبیعی تربیت فکری محض باشد. مقصودم این نیست که آنرا قاعده مطلق سازم بلکه آنرا مانند یک قاعده ای برای راهنمایی اولیاء مدرسه راجع بموضوعاتی که سزاوار توجه و تاکید مخصوص است پیش کشیدم. من یقین دارم که اگر اولیاء مدارس بخواهند بچه های بالاتر از شش سال را مورد رعایت مخصوص قرار دهند بهتر این خواهد بود که مساعی خود را در ترقی خالص فکری آنان بکار برند و برای رسیدن به ترقیات اخلاقی که هنوز هم مطلوب است بدان اتکا نمایند.

برای عقل و سرانجام برای خلق و خوی خوب نیست که بگذاریم تعلیم زیر تاثیر ملاحظات اخلاقی برود نباید چنین فکری بمیان آید که فلان معلومات ضرر دارد و فلان جهل و بی اطلاعی خوب است . معلوماتی که داده میشود باید قوه تفکر را بالا ببرد نه اینکه بمنظور اثبات فلان نتیجه اخلاقی یا سیاسی باشد . هدف تعلیم از نظر دانش آموز باید یکقسمت این باشد که حس کنجکاوی او را راضی کند و یکقسمت هم مهارت مورد احتیاج خود را باو ببخشد بطوری که بتواند خودش حس کنجکاوی خود را راضی و خشنود سازد . از نظر معلم باید همچنین بعض انواع بار آور و نتیجه بخش کنجکاوی تحریک شود و هرگز نباید حس کنجکاوی ناامید گردد حتی وقتی که جهتی را پیش بگیرد که رویهمرفته خارج از دوره تحصیلات مدرسه واقع شود . منظور من این نیست که باید دوره تحصیلات قطع شود بلکه کنجکاوی باید قابل ستایش گردد و به پسر و دختر گفته شود که چگونه پس از ساعات درس مثلاً بوسیله کتاب هادر کتابخانه باید آنرا راضی ساخت .

اما در این نکته من با یک مبحثی روبرو میشوم که باید در حله اول بدان مواجه شده باشم . آیا حس کنجکاوی پسر مرض است یا انحراف ؟ اگر بهر زگی یا باید از آزار علاقه پیدا کند چطور است ؟ اگر فقط در اعمال دیگران تجسس نماید چطور است ؟ آیا اینگونه کنجکاوی را باید ترغیب و تشویق کرد ؟ در جواب این سؤال باید فرقی قائل شد . تأکیداً اینکه ماطوری رفتار نمیکنیم که حس کنجکاوی پسر محدود باین جهات گردد . اما این دلیل نمیشود که ما او را وادار سازیم که چون میخواهد اطلاعاتی از این قبیل بدست آورد خود را بد و فاسد احساس کند یا ما تلاش کنیم که او را از معلومات مربوط بآنان دور نگهداریم . تقریباً همیشه تمام جذابیت تحصیل این گونه اطلاعات و حرص بدان مربوط بامر ممنوعیت آنست . و در چند مورد هم بسته است بیک حال مرض روحی که مداوای طبی لازم دارد . ولی بهر حال در هیچ مورد منع و غدغن و ایجاد وحشت در مسائل اخلاقی معالجه صحیح بشمار نمیرود و مهمترین و شایع ترین مورد آن یعنی هرزگی را محل توجه قرار میدهیم . من عقیده ندارم که

چنین چیزی بتواند در پسر یا دختر که برای آنان معلومات جنسی مانند انواع معلومات دیگر است وجود داشته باشد. يك پسری که تصویر های منافی عفت را مالک میشود و از مهارت خود که چنین کاری کرده است و از دانستن اینکه رفقای کم تهورش عاجز از کشف چنین چیزی بودند بر خود میبالد، اگر در باره امر جنسی رك و راست ولی باحجب و آراستگی باو مطالبی گفته شود دیگر علاقه ای باینگونه تصاویر احساس نخواهد کرد. اگر باوجود این دیده شد که پسری باز چنین علاقه ای دارد باید او را بوسیله دکر متخصص در این موضوع مورد معالجه قرار داد. معالجه هم باین ترتیب شروع شود که اول او را تشجیع کنند که بانهایت آزادی موحش ترین و تکان دهنده ترین افکار خود را بیان کند و شایسته اینست که باسیلی از اطلاع نوع دیگری تدریجاً بیشتر در عالم فن و علم رشد و نمو کند تا اینکه آن موضوعی که باعث دردسر او شده است ناپدید گردد. و قتی که طفل مزبور احساس کرد که مطلب دیگری نیست که از آن سر در آورد و آنچه را هم که دانسته است قابل فهم نبوده است، مداوا و معالجه خواهد داشت. نکته مهم آنست که معرفت بخودی خود بدن نیست فقط آنچه بداست عادت باندیشه در موضوع بخصوص و شاخ و برگ دادن بدان است. راه علاج اشتغال دائمی فکر بیک موضوع ابتدا این نیست که مساعی سخت بکار بریم تا شخص که گرفتار موضوع خاص است از آن انصراف خاطر پیدا کند بلکه شفای آن نسبتاً با کثرت و وفور موضوع است. در تمام این مدت ممکن است علاقه را بجای اینکه بدان جنبه مرض و فساد بدهید آنرا بجاده علم سیر دهید و وقتی چنین شد مقام مشروع خود را در میان سایر علاقه ها احراز خواهد کرد و از صورت وسوسه خارج خواهد شد. من عقیده پیدا کردم که راه صحیح معامله با کنجکاری محدود و فاسد و ناسالم همین است و منحصر اً منع و ایجاد وحشت در مسائل اخلاقی آنرا بدتر میسازد.

هر چند که اصلاح خلق و خوی نباید هدف تعلیم باشد اما بعض صفات است که بسیار مطلوب میباشد و برای کامیابی در طلب علم ضروری است و اگر آنها را فضائل فکری بخوانیم جا دارد. و باید از تربیت فکر منتج شود لیکن باید از جهة احتیاجی که بدان در تعلیم است منتج شود نه مانند فضائلی باشد که بخاطر خودش در طلبش

باشند. و آنطور که بنظر من میرسد سر حلقه این صفات عبارت است از: کنجکاوی و فکر باز و اعتقاد باینکه معرفت ممکن است هر چند که دشوار است، صبر، سعی و کوشش، مرکزیت فکر و دقت. و از میان صفات مزبور کنجکاوی اساسی میباشد؛ جایی که زورمند است و متوجه بسوی اشیاء صحیح میباشد بقیه صفات دنبال او خواهد بود اما شاید کنجکاوی فعالیتش کاملاً بآن درجه نباشد که اساس مجموع حیات فکری واقع شود. ناگزیر همچنین همواره یک رغبتی به انجام کار دشوار در آنجا وجود خواهد داشت؛ معلوماتی را که شاگرد بدست آورده است باید بنظر او اینطور جلوه کند که یک مهارتی را کسب کرده است تماماً مانند مهارت در بازیها و ورزشها. من تصور میکنم که چاره نیست جز اینکه مهارت کسب شده تاحدی منحصراً بآن قسمتی باشد که مورد احتیاج تکالیف ساختگی مدرسه است؛ اما هر جا که بشود آنرا برای تحقق منظور غیرمدرسی لازم و ضروری نشان داد شاگرد بشوق میآید که یک کار بسیار مهمی انجام یافته است. جدائی میان معرفت و زندگی گاهی اسف آوار است هر چند که در ظرف سالهای درس پرهیز از آن کاملاً امکان پذیر نیست. و جائیکه اجتناب از آن متعذر است ناچار باید گاهگاه در باره فایده معلومات در زندگی گفتارهایی آورد (اینجا مقصود ما از فایده بوسیع ترین معانی آن میباشد). با وجود این باید برای کنجکاوی صرف مقدار زیادی را تجازشمرده که بدون آن قسمت اعظم معلومات با ارزش (مثلاً از قبیل ریاضیات خالص) هرگز کشف نمی گردید. معلومات زیادی وجود دارد که بنظر من ذاتاً با ارزش می آید صرف نظر از اینکه چه محل استعمالی میتواند داشته باشد برای من شایسته نیست که بخواهم بچه را تشجیع کنم که برای کشف مقصد بعدی همه معلومات را بسدقت مورد مطالعه قرار دهد؛ کنجکاوی خالی از مقصود نسبتاً طبیعی بچه هاست و بسیار صفت ذی قیمتی میباشد. و ما نباید به برانگیختن میل مهارت بطوری که بتواند عملاً در حیات تجلی کند پیردازیم مگر اینکه کنجکاوی خالی از مقصود سست و ضعیف گردد هر هدفی مقامی دارد و نباید بهیچ یک اجازه داد که مزاحم دیگری گردد.

باز بودن فکر صفتی است که همیشه هر جا که رغبت بمعرفت معتبر و موثق

است وجود دارد و فقط در جایی سست و ضعیف می گردد که رغبت های دیگر گرفتار این اعتقاد که ما فعلاً حقیقت را می دانیم باشد. و سر آنکه این اعتقاد در میان جوانان بیش از کسانی که سنشان بالا رفته است شیوع دارد همین است. فعالیت های انسان غالباً به رائی که خود در يك موضوع مشکوک ذهنی دارد مقید می باشد. يك مرد کشیش نمی تواند بالهیات و امور لاهوت بی علاقه باشد و سر باز هم ممکن نیست بامور نظامی و جنگی متوجه نباشد. مرد قانون ناچار است که قائل گردد مجرمین باید کیفر بینند - مگر وقتی که آنان بتوانند از عهده مخارج یکی از وکلای برجسته بر آیند؛ مدیر مدرسه بآن سبک تربیتی التفات می کند که خود در اثر تمرین و تجارب با آن مناسبت پیدا کرده است. يك مرد سیاسی کمتر با اصول و مبادی حزبی که غالباً کار را بدست او میسپارد ایمان می آورد. وقتی که شخص راه زندگی خود را برگزید نمی توان از او انتظار داشت که پیوسته در این فکر باشد که آیا برگزیدن راه دیگری برای او بهتر نبوده است. بنابراین درس بالا افق وسعت فکر حدود خود را دارد اگر چه باید حدود مزبور اقل ممکن باشد. اما در جوانی از آنچه که ویلیام جیمز^(۱) بنام «اختیارات اجباری» می نامد بسیار کمتر از بعد از جوانی است و بنابراین موارد و ظروفی که انسان را به «اراده برای اعتقاد» وادار سازد کمتر میشود. جوانان باید تشجیع شوند که هر مطلبی را قابل بحث بنظر آورند و قادر باشند که هر رأی و عقیده ای را روی اصول حجت و برهان نقض و نسخ کنند. در ضمن این آزادی فکر آزادی عمل کامل نباید وجود داشته باشد. يك پسری نباید آزاد باشد که تحت تاثیر داستانی از حادثه های اسپانیائی روانه دریا گردد. لکن تازمانی که دوره تربیت او ادامه دارد باید بتواند آزاد فکر کند که آیا دزد دریائی بودن بهتر است یا استادی و پرفسوری. قدرت مرکزیت دادن بفکر صفت بسیار با ارزشی است، و کمتر کسانی غیر از راه تربیت آن را بدست می آورند. درست است که هر قدر سن جوانان بالا برود طبیعتاً بحد وسیعی رشد و نمو می کند؛ اطفال کوچک بندرت در يك چیزی بیش از چند دقیقه فکر میکنند اما هر سالی که بگذرد از قرار بودن توجه آنان کاسته می گردد تا

(۱) William James.

اینکه بالغ و بزرگ گردند. معذلك چندان احتمال نمیرود که بدون تربیت فکری طولانی بقدر کافی مرکزیت فکر حاصل کنند. سه صفت است که قدرت مرکزیت کامل فکر را مشخص میسازد: و آنها عبارتند از؛ شدت، طول مدت، و میل ذاتی. شدت را داستان ارشمیدس روشن میسازد یعنی اینکه میگویند این مرد چنان در حل يك مسئله ریاضی فرو رفته بود که هرگز غلبه رومیان را بر سیرا کوز ملتفت نشد و اشخاصی را که آمده بودند او را بکشند ندید. قادر بودن برای مرکزیت دادن به فکر در يك موضوع، برای يك مدت طولانی جهة انجام اعمال سخت و دشوار ضروری است، حتی جهة فهم هر موضوع پیچیده و مغلق هم ضرورت دارد. و این طبیعتاً نتیجه میزان علاقه عمیق ذاتی است بموضوع. غالب مردم می توانند در معاماتی مدت مدیدی مرکزیت فکری پیدا کنند اما این بخودی خود خیلی مفید نیست، برای اینکه ارزشی داشته باشد باید مرکزیت فکر زیر نفوذ و نظارت اراده باشد. غرضم از این جمله اینست که انسان میتواند خود را مجبور بتحصیل معلومات غیر جالبی بکند در صورتیکه محرك کافی برای چنین کاری دارا باشد من عقیده دارم بزرگترین چیزیکه ما از تربیت عالی حاصل میکنیم نظارت بر توجه و تسلط بر آنست از طریق اراده؛ و فقط از همین يك ناحیه است که می بینیم تعلیم برسم قدیم قابل تحسین و اعجاب میباشد؛ من شك دارم که متدهای جدید اینطور با کامیابی بتواند انسان را تعلیم دهد که چیزهای ملال آور را از روی اختیار و اراده تحمل نماید. ولی اگر چه این عیب در روشهای تازه تربیتی عملاً وجود دارد اما بهیچوجه علاج ناپذیر نیست. من باز باین مطلب بعداً برمیگردم.

صبر و کوشش باید از يك تربیت خوب نتیجه شود. سابقاً چنین تصور کردند که تنها راه بدست آوردن آنها در غالب احوال در اثر اجبار عادات خوب است که بر شخص تحمیل میشود؛ و شکی نیست که در این روش موفقیتی هست چنانکه در رام کردن اسب ها برای سواری دادن و گاری کشیدن دیده شده است. اما من گمان میکنم تحريك هوسها و آرزوها برای غلبه بر دشواریها لازم است، و این کار را متدهای تازه، بتب انجام داد که دشوار بها طبقه نندی شود بطوری که دست

یافتن بمسرت و موفقیت اول دفعه بر انسان آسان گردد. از این راه باتجربه دانسته میشود که چگونه میوه استقامت و پافشاری بدست میآید و بتدریج ممکن است میزان پافشاری مقتضی افزایش یابد. این ملاحظات درست با اعتقاد باینکه دست یافتن بمعرفت دشوار است لکن محال نیست تطبیق میکند و بهترین راه برای ایجاد این اعتقاد وادار ساختن شاگرد است بحل يك سلسله مسائلی که بدقت طبقه بندی شده باشد.

امادقت، مانند نظارت ارادی بر توجه، موضوعی است که مصلحین تربیت شاید میل داشته اند آنرا ناچیز و بی اهمیت بدانند. دکتر بالارد (۱) با تاکید اعلام می کند که مدارس ابتدائی ما از این حیث بآن خوبی که سابقاً بود امروز نیست هر چند که از بسیاری جهات اصلاحات عمده ای حاصل کرده است. او می گوید: «در امتحانات سالیانه بیست سال اخیر قرن نوزدهم صورت امتحانات بسیاری بشاگردان داده شد و از نتایج آن برای دریافت اعانه فهرستی تنظیم کردید؛ وقتی که همان صورت امتحانات با طفالی در همان سن در این زمان داده شد و امتحان بعمل آمد نتایج بطور روشن همواره بدتر بود. علت هر چه هست باشد بهر حال در حقیقت مزبور هیچگونه شکی نیست. وقتی ما بطور کلی نظر نمائیم می بینیم که کار در مدارس ما (حد اقل مدارس ابتدائی) نسبت بر ربع قرن گذشته کمتر مقرون بدقت است.» تمام بحث و مناقشه دکتر بالارد در این موضوع بقدری روشن است که من چندان چیزی ندارم بدان اضافه کنم. از این جهت پایان سخنان او را در اینجا نقل میکنم: «پس از تمام استنتاجی که بعمل آمد [دقت] هنوز کمال مطلوبی است ملهم و عالی. اصول اخلاقی فکر در سلوك بشمار میرود؛ و مقرر میدارد که فکر در تعقیب کمال مطلوب خاص خود چه مساعی بکاربرد؛ زیرا وسعت دامنه دقت ما در پندار و گفتار و کردارمان يك مقیاس تقریبی از دلبستگی ما بحقیقت و راستی میباشد.»

اشکالی که طرفداران روش های نو احساس میکنند اینست که دقت آنطور که تا بحال آموخته شده است ملالت بار میباشد و اگر بتوانیم تربیت را جالب و جذاب

(۱) Dr. Ballard.

سازیم سود هنگفتی بکف آورده‌ایم. اینجا ما باید بین دو امر فرق بگذاریم: ملالتی که تنها از طرف معلم تحمیل شود تماماً بد میباشد؛ و ملالتی که خود شاگرد با اختیار خویش تحمیل میکند تا آرزو و هوس را راضی سازد اگر از حدود خود تجاوز نکند قیمت دارد. تیز کردن آتش امیال شاگردان که ارضا و اسکات آن آسان نباشد باید قسمتی از تربیت باشد. از قبیل دانستن حساب تفاضل و تکامل، یا خواندن همر یا خوب و یوان زدن، هر یک از اینها متضمن نوع دقت خاص خود میباشد پسران و دختران توانا و لایق در زحمات بی پایان فرو میروند و با اختیار تسلیم نظام و انضباط سخت میگردند تا معرفت یا مهارتی را که بدان اشتیاق دارند حاصل نمایند اما آنان که توانائی و قدرتشان کمتر است ممکن است غالباً آتش نظائر آن هوسها و آرزوها را اگر بطور روح‌دار تعلیم یافته باشند در وجودشان روشن ساخت. قوه راننده و نیروی گرداننده در تعلیم باید رغبت شاگرد بآموختن باشد نه سلطه و نفوذ معلم، اما از آن چنین نتیجه نمی‌شود که تعلیم در تمام مراحل باید ملایم و آسان و فرح آور باشد. و این بطور خاص بامشله دقت صدق میکند. تحصیل معرفت دقیق موجب خستگی و ملال میباشد؛ لکن برای هر نوع از انواع عالی آن ضروری و اساسی است و این حقیقت را میتوان برای هر طفلی باروشهای مناسب واضح ساخت هر قدر که روش‌های تازه در این جهت قاصر آید بهمان اندازه خطا و غلط میباشد. در این مورد چنانکه در موارد بسیار دیگر، عکس العمل بر ضد سبکهای کهنه و بسد تأدیب، بافراط در سستی کشیده شد که ناچار باید نوع تأدیب تازه‌ای جای آنرا بگیرد، که محرك درونی و روحی بیش از سلطه خارجی سبک قدیمی در آن وجود داشته باشد. و دقت، تعبیر فکری از این نوع تازه تأدیب باشد.

دقت انواع مختلف دارد، و هر یک دارای اهمیت خاص خود میباشد. و ما از مهمترین آن گفتگو میکنیم از اینقرار: دقت عضلانی، دقت ذوقی، دقت در شئون واقعی و دقت منطقی. هر پسر یا دختری میتواند اهمیت دقت عضلانی را از جهات عدیده قدر گذارد؛ این دقت برای نظارت و تسلط بر تن که طفل تندرست اوقات فراغت خود را در بدست آوردن آن صرف میکند لازم است و پس از آن هم برای بازیهای

ورزشی که حیثیت انسان بسته بآنست لازم میباشد لکن این دقت عضلاتی را صورتهای دیگری است که با تعلیم مدرسی بستگی زیادی دارد از قبیل فصاحت در نطق، خط خوش، و نواختن صحیح يك آلت موسیقی. و حکم طفل بر مهم بودن یا مهم نبودن این چیزها بسته است به محیط او. تعریف دقت ذوقی دشوار است؛ و آن با مناسبت يك محرك محسوس برای ایجاد عاطفه بستگی دارد. یکی از راههایی که بطفل نوع مهمی از آن را یاد بدهد اینست که بچه ها بحفظ کردن شعر وادار شوند. از قبیل حفظ اشعار شکسپیر بمنظور بازی کردن در نمایش آن. و وقتی که اشتباه میکنند، بآنان بفهمانند چرا قطعه اصلی بهتر و برتر است. من عقیده دارم جائیکه ذوق سرشار و حس زیبا شناسی قوی است میبینم که اطفال انجام کارهای یکنواخت عادی شایع را از قبیل رقص و آواز که از آن لذت میبرند آموخته اند اما الزامی در میان است که آنرا بصورت درست مطابق وضع رایج انجام دهند. و این آنان را وادار میسازد که حتی نسبت باختلافات جزئی حساس باشند و این اساس دقت بشمار میرود بنظر من نمایش دادن، و آواز و رقص بهترین راه تعلیم دقت ذوقی است. نقاشی صلاحیتش از آنها کمتر است، زیرا حکمیت در مورد آن بسته است باینکه تاجه اندازه با نمونه و مدل مطابقت دارد نه روی زمینه فوق و جمال. درست است که قیام بکارهای عادی ثابت شایع همچنین مستلزم تقلید از سرمشق و نمونه میباشد لکن این نمونه ایست که انگیزه های فنی آنرا بوجود آورده است و از آن رونویس و استنساخ میشود از این جهت که سرمشق و نمونه خوبی است نه از آن جهت که استنساخ و تقلید کردن کار خوبی است.

دقت در حقیقت امر بخودی خود بعد تحمل ناپذیری ملالت بار میباشد. حفظ تاریخهای پادشاهان انگلستان یا نام کشورهای پایتختهای آنها معمولاً یکی از وحشت های اطفال بشمار میرفته است. بهتر اینست که دقت را در اثر علاقه و تکرار بدست آوریم. من شخصاً هرگز نمیتوانم فهرست دماغه هارا در جغرافیا بخاطر آورم لکن در هشت سالگی تقریباً تمام ایستگاههای راه آهن زیر زمینی را میدانستم. اگر به اطفال فیلمی نشان دهیم که سیريك کشتی را در اطراف ساحل دریا بنظر برساند خیلی زود دماغه را خواهند شناخت و آنها را بخاطر خواهند سپرد. من عقیده ندارم که

دانستن این دماغه ها ارزشی داشته باشد و لکن اگر قابل دانستن باشد راه یاد دادن آن باین ترتیب است . کلیه جغرافیا را باید بوسیله سینما تعلیم داد همچنین تاریخ را هم باید در مراحل نخستین با سینما درس داد البته مخارج اولیه این کار زیاد خواهد شد لکن فوق طاقت حکومت ها نیست و صرفه جوئی زیادی هم بسبب آسانی تعلیم در پی خواهد داشت .

دقت منطقی عادةً بعد تر و دیر تر بدست می آید و نباید آنرا بر اطفال کوچک فرض و واجب ساخت . حفظ کردن جدول ضرب ، البته در حقیقت امر دقت است ؛ لکن دقت منطقی نمیشود مگر در مرحله خیلی بعد تر . وسیله طبیعی جهت تعلیم آن ریاضیات میباشد ، لکن اگر بنظر طفل همچون مجموعه قواعدی جلوه کند که بدون حکمت و بدون علت فرض و واجب شده است توفیق و پیشرفت پیدا نخواهد کرد . قواعد را باید آموخت ، لکن عللی که مبنای آن است باید در یکی از مراحل روشن گردد ، اگر این کار نشود ، ارزش وفایده ریاضیات از جهت تعلیماتی کم خواهد شد . اکنون بمسئله ای میرسیم که قبلاً وقتی که از دقت سخن میگفتم برای ما پیش آمد و آن اینست که : تا چه حدی ممکن است یا مطلوب است که تعلیم را کلیه شوق افزا و دلپسند سازیم نظر قدیم آن بود که قسمت زیادی از تعلیم باید ملال آور باشد . و تنها وسیله وادار ساختن پسر متوسط بیافشاری و استقامت ، بکار بردن نفوذ سخت و سلطه قاطع است (اما دختر متوسط لازم بود که در جهالت خود باقی بماند .) لکن رأی امروز اینست که میتوان کاری کرد که عمل تعلیم در تمام مراحل خود فرح آور باشد . من برآی امروز بیشتر علاقه دارم تا نظر قدیم معدلك گمان میکنم که در آن محدودیتی وجود دارد خصوصاً در تعلیمات عالی . و من از آن قسمتی شروع میکنم که تصور میکنم قسمت درست آن باشد .

همه نویسندگان امروزی روان شناسی کودک . اهمیت این نکته را که نباید در مورد خوردن و خوابیدن بیچه کوچک اصرار و ابرام کرد تا کید میکنند : زیرا این گونه کارها باید بخودی خود و بطور طبیعی از طرف بچه انجام شود نه در نتیجه التماس و مداخله و فشار . تجربه های شخصی من هم تماماً موید این تعلیمات است و ما در ابتدا

باین تعلیمات تازه آشنا نبودیم و روش‌های قدیمی را تجربه میکردیم و نتیجه‌ای از آن عاید نمیشد در صورتی که در بکار بردن روشهای تازه توفیق کامل حاصل شد. باوجود این نباید چنین فرض شود که پدر امروزی درمورد خوردن و خوابیدن طفل دستهایش بسته است و کاری نمیکند برعکس تا آنجا که میتواند مساعی لازم را برای پیشرفت دادن تکوین عادت‌های خوب مبذول نموده است. غذا درمواقع منظم حاضر میشود، و بچه باید بدون بازی برسر آن بنشیند خواه آنرا بخورد یا نخورد. همچنین موقع خواب هم منظم است و بچه باید در آن اوقات معین در خوابگاه قرار گیرد و باو اجازه داده شود اسباب بازی شبیه حیوان همراه داشته باشد و آنرا در بغل بگیرد و نباید باو اجازه داد اسباب بازی که حرکت میکند یا صدا میکند یا بهر حال موجب حرکت و هیجان طفل میگردد با او باشد. اگر شبیه حیوان مطلوب و مانوس بچه و مانع خواب رفتن اوست بهتر این است که اینطور بازی شود و باو و انمود گردد که حیوان خسته است و بچه باید آنرا بگذارد که بخوابد. پس از آن بچه را تنها بگذارید و خیلی زود بطور عادی بخواب خواهد رفت. هرگز نگذارید که بچه خیال کند شما بخوردن یا خوابیدن او اشتیاق دارید، و این وضع او را وادار میسازد که تصور کند شما خواستار احسان و مرحمتی از او میباشید؛ و همین موجب میشود که او احساس قوه کند، و این احساس او را هر چه بیشتر طالب التماس و مداهنه یا تنبیه میسازد. او ناچار باید بخورد و بخوابد زیرا آنرا میخواهد نه اینکه با این عمل موجبات شمع خاطر شما را فراهم سازد. واضح است. این روحیه (پسیکولوژی) تا حد زیادی بادستور دادن قابل انطباق میباشد اگر شما در باره تعلیم طفل اصرار بورزید اینطور استنتاج میکنند که شما برای خوشی و مسرت خود از او میخواهید کاری را که مطلوبش نمیشد انجام دهد و لذا يك مقاومت روحی دارا خواهد شد. و اگر اینتحصل در ابتدای امر پیدا شود بطور مدام استمرار خواهد یافت؛ و وقتی که سن بچه بالا برود رغبت او در طی کردن امتحانات واضح و آشکار میشود و کار باین منظور خواهد بود نه بنا بر رغبت بمعلومات و میل بمعرفت. اگر برعکس شما بتوانید نخست رغبت بچه را بطرف دانستن تحریک نمائید و پس از آن بمنزله احسان و نیکی معرفت و معلوماتی را که میخواهد بدو ارزانی دارید

وضع تماماً تغییر خواهد کرد ، یعنی احتیاج بتأدیب خارجی کم میشود و توجه طفل را بدون زحمت جلب میکنیم . برای حصول موفقیت در این روش بعضی شرایط لازم است که بانو منتسوری در ایجاد آن میان کودک کان توفیق یافت . تکالیف باید جاذب باشد و چندان هم سخت و دشوار نباشد باید اول بعنوان سر مشق نمونه کار های بچه های دیگری که کمی سنشان بالا رفته است مد نظر قرار دهند و از آنها تقلید کنند و نباید در همان وقت سرگرمی و اشتغال جالب و جاذب دیگری در برابر طفل باشد

هر کودک کمی میتواند از چیزهای متعددی که در برابرش قرار دارد آنچه را که ترجیح میدهد اختیار کند و خود را بدان مشغول سازد . تقریباً همه بچه ها کاملاً باین کیفیت خوش اند و خواندن و نوشتن را بدون فشار پیش از اینکه بسن پنج برسند میآموزند . اما اینکه اینگونه روش ها تا چه اندازه بطور مفید ممکن است با بچه های بزرگتر تطبیق شود مسئله ایست قابل تأمل . هر قدر بچه بزرگتر بشود و سنش بالاتر برود بیشتر بندای محرکات دورتر جواب میدهد ، و دیگر ضرور نخواهد بود که جزئیات هم بخودی خود جاذب و شوق انگیز باشد لکن من گمان میکنم که قاعده عمومی دال بر اینکه در تربیت باید محرك از طرف خود دانش آموز و محصل باشد ممکن است بر طبق هر سنی سیر کند و ادامه یابد محیط باید طوری باشد که این محرك را برانگیزد و برای بچه دو راه بیشتر نباشد یا راه ملالت و انفراد و جدائی و یا راه آموختن و یاد گرفتن اما اگر بچه ای در هر مناسبتی راه اول را ترجیح داد و آن را پیش گرفت باید او را در اختیار کردن آن مجاز ساخت . جادارد که اصل عمل فردی توسعه یابد هر چند که بنظر میرسد يك مبلغی کار دسته جمعی در کلاس پس از سالهای اولی لازم و ضرور است . اما اگر لازم آمد مقامات خارج پسر یا دختر را بآموختن و یاد گرفتن وادار سازند (در صورتیکه علت طبیی وجود نداشته باشد) باید احتمال داد که یا معلم دچار خطاست و یا اینکه تربیت اخلاقی سابق طفل بد بوده است . اگر بچه آنطور که باید تاسن پنج یا شش خوب تربیت یافته باشد ، هر معلم خوبی قادر خواهد بود در تمام مراحل بعدی هم توجه او را جلب کند و او را با علاقه سازد .

اگر این حال ممکن شود مزایا بسیار میشود و معلم چون دوست محصل و

دانش آموز جلوه نمیکند نه دشمن او ، و طفل سریع تر از پیش چیز می آموزد زیرا روح تعاون و همکاری پیدا میکند . و رنج و خستگی او در تحصیل و تعلم کم تر میشود زیرا دیگر کوشش مستمری نمی کند که يك خاطره ملالت بار و کسالت آوری را بذهن باز آورد . و حس ابتکار شخص او بجای اینکه ضعیف شود تقویت می یابد . و بنا بر این مزایا جا دارد که فرض شود بتوان بچه را وادار کرد که بقوه رغبت ها و تمایلات شخص خود تعلم نماید بدون اینکه احتیاجی باشد که از طرف معلم فشاری وارد آید اگر در بعضی موارد با نسبت ناچیزی معلوم شود که متد ها نتیجه نداده است می توان در آن موارد از آن متد ها صرف نظر کرد و با متد های دیگری تعلیم نمود . لکن من عقیده دارم اگر متد هایی فراهم شود که با هوش طفل مناسب باشد حالات عدم موفقیت بسیار کم میشود .

بنا برعللی که موقع بحث در دقت ذکر شد من عقیده ندارم که بشود يك تعلیم واقعی کامل را از اول تا آخر شوق انگیز و دار با ساخت چه که هر قدر هم رغبت شخص در احاطه بموضوعی زیاد شود باز بعضی قسمت های آن خسته کننده و خشك خواهد بود . لکن من معتقدم که با راهنمایی مناسب می توان کاری کرد که پسر یا دختر اهمیت آموختن آن قسمت های خسته کننده و خشك را احساس کنند و آنرا بدون کمترین فشار فرا گیرند . باید محرك ستایش یا سرزنش را بنا بر نتیجه اعمال خوب یا بد بکار برد . همانطور که در بازیها و ورزش ها واضح میشود باید این جا هم معلوم شود که آیا بچه مهارت کافی دارد یا نه و اهمیت قسمت های خشك و خسته کننده مطلب باید بوسیله معلم واضح و روشن گردد . اگر تمام این متد ها و روش ها منجر بشکست شد ناچار باید بچه را در طبقه کودکان آورد و او را تنها و مجزا از اطفالی که هوششان طبیعی است مورد تعلیم قرار داد و ضمناً لازم است مراقبت شود که این تدبیر در نظر او بمنزله تنبیه تلقی نشود .

جز در موارد بسیار نادر حتی در سالهای اول (یعنی مثلاً پس از چهار سالگی) معلم نباید پدر یا مادر طفل باشد . تعلیم کاری است که محتاج مهارت نوع مخصوص است که میتوان آنرا کسب کرد اما بیشتر پدران و مادران فرصت کسب آنرا ندارند .

و هر قدر سن طفل کمتر باشد مهارت لازم برای تعلیم زیاد تر باید باشد و گذشته از این والدین پیش از اینکه تربیت رسمی شروع شود با بچه در تماس دائم بودند بطوری که بچه يك رشته عادت ها و يك سلسله انتظارات و توقعات از پدر و مادر دارد که مناسب مقام معلم نیست و علاوه بر این پدر محتملاً در پیشرفت کودک خود بسیار شائق و حریص است . و وقتی که از او زیر کی و هوشمندی ببیند پیش از اندازه خوشحال میشود و چوب از او کند ذهنی و کودنی ببیند سخت بر آشفته و خشمناک می گردد . همان عللی که پزشکان را وادار ساخته است بمعالجه خانواده خود نپردازند والدین را نیز از تعلیم و تدریس اطفال خود منع کرده است . لکن البته مقصود من این نیست که پدران را ازدادن تعلیمات و اطلاعاتی باطفال خود که طبیعتاً پیش می آید باز دارم بلکه مقصودم فقط اینست که آنان قاعدهً برای تدریس دروس رسمی مدرسه باطفال خود بهترین اشخاص نیستند ولو اینکه بخوبی صلاحیت تعلیم اطفال مردم دیگر را داشته باشند .

در سراسر دوره تربیت نخستین روز تا آخرین ساعت آن باید حسی از نهور و جسارت در امور عقلی Intellectual Adventure در میان باشد . جهان پر از معمى و چیزهای حیرت آور است که میتوان با کوشش کافی آنها را دریافت . حس انسان بفهمیدن و دریافتن آنچه که معمى بوده است او را نشاط و لذت بخشیده است و هر معلم خوبی باید بتواند کلیهً آنها را بطفل ببخشد . بانو منتسوری نشاط و خوشی بچه هایش را در موقعی که خود را قادر بنوشتن دیدند وصف میکند ؛ بخاطرم می آید که وقتی که نخستین بار استنتاج نیوتن را در قانون دوم کپلر از قانون جاذبه خواندم حسی نزدیک بمستی بمن دست داد . سرور و شغفی که اینقدر مفید باشد کم است . عمل شخصی و ابتکاری بیچه فرصت کشف میدهد و همچنین در موقعی که همه مطالب در کلاس تعلیم میشود او را در مناسبات بیشتر و باقوه شدیدتر حس نهور و جسارت در امور عقلی می بخشد . هر جا که ممکن است بگذارید دانش آموز و محصل بیشتر جنبه فاعلی داشته باشد نه جنبه تسلیم . و این یکی از رازهایی است که تربیت را مصدر لذت و خوشی میسازد نه مصدر عذاب و آزار .

فصل پانزدهم

برنامه مدرسه

پیش از چهارده سالگی

چه چیز را باید آموخت؟ و چگونه باید آنرا آموخت؟ دو سؤالی است که کاملاً بایکدیگر رابطه درونی و باطنی دارند، زیرا هر قدر روشهای تعلیم بهتر شود ممکن است بیشتر چیز آموخت. مخصوصاً وقتی که دانش آموزان بآموختن مایل و راغب باشند و آنرا ملال آور و اسباب زحمت ندانند من ضمن مطالبی که گذشت چیزی درباره متدها و روشها گفتم و در فصل بعد در این مورد بیشتر گفتگو خواهم کرد. عجالةً فرض میکنم روشهایی که بکار برده شده است بهترین روشها باشد و فقط من اینرا در نظر میگیرم که به بینیم چه چیز را باید آموخت.

وقتی ما فکر میکنیم که شخص بالغ چه چیز را باید بداند، زود اینطور میفهمیم که چیزهایی هست که شایسته است هر کس آنرا بداند و چیزهای دیگری هست که دانستن آن برای بعضی اشخاص ضروری است هر چند که بعضی دیگر بدان احتیاج نداشته باشند. مثلاً بعضی باید طب بیاموزند، لکن برای مردم کافی است که مقدماتی از معلومات بهداشتی و فیزیولوژی فراگیرند بعضی مردم باید بر ریاضیات عالی معرفت یابند، لکن برای اشخاصی که بر ریاضیات ذوق ندارند دانستن مقدمات ساده ای از علم مزبور برای آنان کافی است. بعضی افراد باید بدانند چگونه شیپور را بدمند ولی بحمدالله و از لطف خدا ضرورت پیدا نکرده است که هر بچه مدرسه در این آلت تمرین کند. اساساً چیزهایی که در مدرسه پیش از سن چهارده تعلیم میشود باید از میان آن چیزهایی باشد که دانستن آن بر هر فردی حتم و فرض است. و گذشته از موارد استثنائی مسئله تخصص مربوط بمر احوال بعدی است ولی بهر حال باید آنهم یکی از هدفهای تعلیماتی قبل از چهارده سالگی باشد که استعدادهای مخصوص را در پسران و دختران کشف کند بطوریکه هر جا وجود آنها کشف گردد بانهایت دقت بتوسعه و نمو آن

در سالهای بعد توجه بشود . باین جهت شایسته است که هر فردی مقدمات و مبادی ساده ای از موادی را که احتیاجی نیست اگر کسی آنها را خوب نمیداند بدو بالشان برود فرا گیرد .

وقتی که اینطور مقرر میداریم، پس هر چه را هم که باید هر شخص بالغ و بزرگی بیاموزد لازم است ترتیب تعلیم مواد و تنظیم آنها نیز بدانیم طبعاً اشکالات نسبی راهنمای ما میشود و تعلیمات را از ساده ترین و آسان ترین آن مواد شروع میکنیم . این دواصل تا حد وسیعی برنامه تدریس را در سالهای اول مدرسه معین میسازد . من فرض میکنم که طفل تا سن پنج برسد خواندن و نوشتن را آموخته باشد این کار میباید از عهده مدرسه منتسوری ساخته شود ، یا ترقی و اصلاحی باشد که از این بیعد حاصل آن گردد . همچنین در این مدرسه بچه نوعی از دقت در ادراك باحواس ، مبادی رسم و آواز و رقص و قدرت بر مرکبیت ذهن در عمل تربیتی را موقعی که میان عده ای از رفقاییش قرار دارد فرا میگیرد . البته طفل در پنج سالگی از این جهات بکمال نمیرسد و در چند سال آینده بتعلیمات بیشتری در هر يك از مواد مزبور احتیاج دارد من تصور نمیکنم که قیام بهر چیزی که متضمن کوشش فکری سختی باشد پیش از سن هفت واجب گردد ، لکن ممکن است در اثر مهارت کافی دشواریها و سختی ها را تا حد زیادی کم کرد . حساب مترسك و لولوی بچگی است - بخاطرم میآید زمانی چون جدول ضرب را نمی توانستم بیاموزم سخت گریه میکردم - لکن اگر بتدریج و از روی توجه و مراقبت بوسیله دستگاه منتسوری دست بکار آن کردیم دیگر محلی برای احساس عجز و یأسی که اسرار غامض آن در ما بوجود می آورد نخواهد بود . باوجود این باید دریابان کار يك کوشش خسته کننده برای تسلط یافتن بر بعض قواعد بعمل آید تا در انجام عملیات آن سهولت کافی بدست آوریم . ماده مزبور یعنی حساب سخت ترین ماده درس اوایل مدرسه است که در برنامه ای که میخواهند جاذب و جالب گردد شایسته است آنها بگنجانند ، با وجود این مقداری مهارت و زبردستی در حساب بجهات عملی لازم است . همچنین حساب مقدمه طبیعی است برای عادت یافتن بدقت : زیرا پاسخ مسئله آن یا صحیح است یا غلط و دیگر هرگز « دلچست »

بودن یا در آن «نظری» داشتن معنی ندارد و همین امر حساب را کاملاً صرف نظر از فایده عملی آن مانند عنصری از عناصر اولی تربیت مهم میسازد؛ لکن اشکالات آن باید بدقت درجه بدرجه شود و آنرا بطوری که تسلط بر آن آسان گردد تقسیم شود و نباید یکمرتبه وقت زیاد بآنها تخصیص داد.

دراوقاتی که من بچه بودم جغرافیا و تاریخ از حیث تعلیم بدترین مواد بودند. من از درس جغرافیا وحشت داشتم و اگر درس تاریخ را تحمل می کردم برای این بود که همواره نسبت بآن احساس میل کردم. هر دو ماده ممکن بود برای تمام بچه های کوچک دلچسب واقع شود. پسر کوچک من هر چند که درسی نمی گرفت ولی خیلی بیش از پرستارش بالفعل جغرافیا میدانست و او این معلومات را از طریق علاقه اش بقطار راه آهن و کشتی های بخاری کسب کرده بود و این علاقه ای بود که هر بچه ای در آن مشارکت داشت. او میخواست از سفرهائی که کشتی های خیالی او می کرد اطلاع پیدا کند، و با کمال توجه بسخنان من وقتی که از مراحل مسافرت بچین صحبت می کردم گوش میداد. بعداً گر مایل میشد تصاویر و مناظر متنوع کشورهای سر راه را باو نشان می دادم. گاهی اصرار می کرد که اطلس بزرگ جغرافیا را بیاورد و مراحل مسافرت را در نقشه ملاحظه کند. سفر میان لندن و کرنوال با قطار راه آهن که سالی دوبار انجام میشد او را بسیار بشوق می آورد و تمام ایستگاههای را که قطار توقف می کرد یا در آنجا بعضی کاری های آنرا باز می کردند می شناخت. او شیفته قطب شمال و قطب جنوب بود و تعجب می کرد که چرا قطب خاور و قطب باختر وجود ندارد. جهت فرانسه و اسپانیا و امریکا را روی دریا میدانست، و از آنچه که در آن کشورها ممکن است بتوان دید اطلاعات خوبی داشت. هیچکدام از اینها از راه تعلیم و تلقین نیامده بود بلکه کلیه از راه جواب بیک کنجکاوی مشتاقانه حاصل شده بود. تقریباً هر طفلی را همین که با فکر سیاحت مقرون و مالوف سازیم بجغرافیا شائق و راغب می گردد. بنابراین بهتر است که تعلیم جغرافیا از یکطرف بوسیله تصاویر و قصه های مسافرتین بعمل آید و از طرف دیگر مخصوصاً با سینما باشد که بدان وسیله آنچه را که جهان گردان در سفر خود دیده اند نشان دهند. معرفت حقایق

جغرافیا مفید است لکن از جهت فکری دارای ارزش ذاتی نیست؛ باوجود این وقتی جغرافیا را بوسیله تصاویر روح دارسازیم قابل این خواهد بود که خیال را غذا بخشد خوب است بدانیم که کشور های گرمسیر و سردسیر، و جلگه ای، و کوهستانی و مردمی سیاه پوست، زرد، اسمر و سرخ غیر از سفید وجود دارد این نوع معلومات از طغیان محیط مانوس بر ضد خیال خواهد کاست و ممکن میسازد که درزندگانی آینده احساس شود که واقعاً بمالك دور دستی هم هست که تحقیق آن جز بوسیله مسافرت بسیار دشوار میباشد بنا باین علت هامن برای تعلیم جغرافیا بچه های کوچک مقام بزرگی قائل هستیم و متعجب میشوم اگر از این ماده لذت نبرند پس از آن باید کتابهایی مزین بتصاویر و نقشه که دارای اطلاعات مقدماتی درباره قسمت های مختلف جهان باشد بآنان دادواز ایشان بخواهیم که مقالات کوتاهی از خصوصیات کشورهای مختلف بنویسند.

آنچه که درباره جغرافیا صدق میکند بیشترش حتی درباره تاریخ هم صدق میکند ولو اینکه در سن کمی بیشتر زیرا احساس دقت در آغاز امر ابتدائی است من عقیده دارم ممکن است تاریخ را در پنج سالگی شروع کرد و از آن فایده گرفت در صورتیکه نخست باحکایات دلچسبی از مردان بزرگ و تصاویر بسیار مربوط بآنان توضیح گردد. من خودم در آن سن يك کتاب تاریخ مصوری از انگلستان داشتم. عبور ملکه مائیلدا در انبکدن از رود تیمز روی یخ چنان در من تأثیر عمیق بخشید که من موقعی که در سن ۱۸ از این رود بهمان کیفیت عبور کردم احساس لرزشی در خود نمودم و کاملاً تصور کردم که استیفن پادشاه در دنبال من است. من یقین دارم بچه پنج ساله ای نیست که زندگانی اسکندر جلب توجه او را نکند و مشتاق آن نگردد. شاید کلمب بیشتر بجغرافیا تعلق دارد تا تاریخ؛ من میتوانم گواهی دهم که او جلب توجه بچه های دو ساله را بکند یا حداقل جلب توجه بچه هایی را که بدریا آشنا هستند بنماید. آنوقت که بچه شش ساله میشود باید برای دریافت خلاصه ای از تاریخ عمومی عالم کم و بیش بشیوه آقای ولز پس از ساده کردن آن و تهیه تصاویر

یا در صورت امکان تهیه فیلم مایه گرفته باشد. اگر در لندن زندگانی میکند میتواند و حوش عجیب و غریب را در موزه تاریخ طبیعی ببیند؛ لکن من نظرم اینست که او را پیش از ده سالگی و یا حوالی آن نباید بموزه بریتانیا^(۱) برد. در تعلیم تاریخ لازم است احتیاط و مراقبت بکار رود، و نباید قسمت‌هایی که برای ما جالب است بی‌چهار تحمیل گردد مگر اینکه برای دریافت آنها رسیده و قابل شده باشد. دو قسمتی که ابتدا جلب توجه آنان را میکند عبارتند از جلوه‌های عمومی و مراحل مختلف طبقات الارضی تا انسان، و از انسان وحشی تا انسان متمدن و غیره، قسمت دوم وصف قصه نمایشی است که باحوادث چاشنی پیدا کرده است و دارای قهرمان عاطفه‌انگیز میباشد. لکن من گمان میکنم ما باید همواره مانند یکرشته طولانی برای هدایت و راهنمایی این را مد نظر داشته باشیم، که فکر تقدم تدریجی متنوع همیشه در اثر وحشیته که ما بارث برده ایم مقید و معوق میماند، باوجود این فکر مزبور ما را بتدریج از راه علم بتسلط بر نفس و بر محیط خود هدایت میکند. فکر نماینده کافه جنس بشر است که بر ضد اغتشاش و دزهم برهمی از خارج و بر ضد تاریکی از داخل مبارزه میکند، در حالتی که نور چراغ کوچک و ضعیف عقل و تفکر اندک اندک افزایش می‌یابد تا اینکه فروغ تابانی می‌گردد و تاریکی و تاریکی شب ظلمانی را محو و نابود می‌سازد. انقسامات بین نژادها، ملت‌ها، و عقاید را باید حق صرف دانست که در اثناء مبارزه با اغتشاش و هرج و مرج و تاریکی قدیم که نمونه فعالیت حقیقی انسانی ما میباشد اسباب تفرقه حواس میشود و خاطر ما را بخود مشغول میکند.

ما باید نخست چیزی که این فکر را واضح و روشن می‌سازد بی‌چهار بدسیم اما اعطا خود فکر باید بعد از آن باشد. باید انسان وحشی که از ترس در سرما خمیده شده است و میوه‌های زمین را خام می‌جوید باو نشان داد باید کشف آتش و اثر آنرا باو معلوم کرد؛ باید نشان دهیم که زراعت دروادی نیل چگونه شروع شده است و انسان بی‌چهار ترتیب کوسفتند و گاو و سگ را اهلی ساخته است، کشتی‌ها چگونه تطور پیدا

کرد و از قایق های كوچك بصورت بزرگترین كشتی های اقیانوس پیما درآمد، و شهرها چسان تحول یافت و ازوضع غارنشینی بصورت لندن و نیویورك رسید، و چگونه خط و عدد اندك اندك نشو و نما یافت. ما باید مختصری از فروغ یونان و نشر طلعت رم و تاریکی و تیرگی متعاقب آن سپس طلوع علم را بدو بنمائیم تمام این مطالب را جزء بجزء میتوان حتی برای بچه های بسیار كوچك هم جالب و جاذب ساخت. در مورد جنگ ها و انواع آزارها و مشقات و قساوت ها نباید خموشی گزید، و لكن برای فاتحین نظامی جایز نیست تحسین و تمجیدی قائل شویم. بنظر من در موقع تدریس تاریخ، فاتحین بحق باید آن کسانی بشمار روند که در نابود ساختن تاریکی داخلی و خارجی سهم میباشند. از قبیل بودا، سقراط، ارشمیدس، گالیله و نیوتن و تمام اشخاصی که ما را در تسلط بر نفس و بر طبیعت یاری و كمك کرده اند. و من باین ترتیب برای جنس بشری مفهومی از يك سر نوشت عالی و عظیم میسازم که وقتی از آن منحرف میشویم و خلاف آن قدم برمیداریم که بجنگ و کارهای احمقانه دیگر متوسل میشویم و زمانی بدان جهت قدم برمیداریم و آنرا تأیید میکنیم که بجهان چیزی تحویل میدهیم که سلطه و اعتبار عالم بشری را افزون میسازد. باید درسالهای اول مدرسه برای رقص که علاوه از اینکه برای بچه ها موجب سرور و شغف است برای جسم مفید و جهة ورزش فوق سودمند میباشد اوقاتی جدا و بدان مختص گردد. پس از اینکه بچه ها مقدمات آن را فرا گرفتند آنوقت تعلیم رقص دسته جمعی باید بمیان آید، این کار نوعی از تعاون و همکاری است که بچه های كوچك باسانی آنرا قدر می نهند. اینگونه ملاحظات با خواندن هم صدق میکند هر چند که باید کمی دیرتر از تعلیم رقص شروع شود، و اینهم باین علت است که بچه ها لذت عضلانی که از رقص میبرند از آن حاصل نمی کنند و همینطور باز باین علت است که فرا گرفتن مقدمات آن دشوار میباشد. بیشتر اطفال، اگر نگوئیم همه اطفال، از آواز لذت خواهند برد، و دردنبال آوازه های پرستاران واقعا آوازه های دلکشی خواهند آموخت و دلیلی ندارد که ابتدا ذوق آنان را ضایع کنیم بعد دوباره آنرا اصلاح نمائیم کودکان

مانند بالغین استعدادشان در موسیقی بایکدیگر بسیار اختلاف دارد بطوریکه بیشتر دروس دشوار مربوط بخواندن و تغنی را برای افرادی میگذاریم که از میان کودکان بزرگتر انتخاب میشوند و در آنها هم خواندن باید با اختیار باشد نه با جبار .

اما تعلیم ادبیات موضوعی است که خطا و اشتباه در آن آسان است ، بدست آوردن معلومات زیاد در ادبیات ، از قبیل دانستن تاریخ شعرا اسامی مؤلفات و آثار آنان و غیره برای بچه های کوچک یا بزرگ کمترین فایده ای ندارد هرچه که ممکن باشد بصورت خلاصه و یادداشت درآید بی ارزش میباشد آنچه که حقاً ارزش دارد عبارت است از اینکه طفل با نمونه های معینی از ادبیات بسیار عالی انس پیدا کند یعنی انسی که نه تنها در سبک نویسندگی بلکه در طرز تفکر هم مؤثر و کارگر گردد . در روزگار قدیم کتاب مقدس انجیل و تورات برای این مقصود جهة کودک کان انگلیسی شافی و وافی بود ، بدون شك در سبک نثر و خوب کردن آن اثر سودمندی داشت ؛ لکن اطفالی که امروزه کاملاً کتاب مقدس عهدین (انجیل و تورات) را بدانند اندك اندك من تصور می كنم که بدون حفظ کردن ، نتیجه مطلوب از ادبیات بطور کامل گرفته نخواهد شد . مقصود از این عمل حفظ کردن ، پرورش حافظه است لکن روانشناسان ثابت کرده اند که اگر از این جهت بیفایده نباشد فایده ای که دارد اندك است . و لذا رجال امروزی تربیت رفته رفته مقام آن را پائین می آورند ، اما من گمان می كنم آنان اشتباه می كنند نه از نظر اینکه ممکن است در تقویت و پیشرفت حافظه مؤثر باشد بلکه از نظر تأثیری است که در لطف و زیبائی ، الفاظ و کلمات در گفتن و نوشتن دارد . این کار باید بدون تلاش و کوشش و مانند تعبیری اختیاری و از جانب خود فکر باشد ؛ لکن برای اینکه این کار را در جماعتی که محرکات ابتدائی فوق سلیم را از دست داده است انجام کنیم لازم است عادت بفکر کردن را ایجاد کنیم که بعقیده من ایجاد آن ممکن نیست مگر با معلومات تامی از ادبیات خوب باین جهت است که حفظ کردن بنظر من مهم می آید .

اما صرفاً حفظ قطعات منتخب بنظر اغلب کودکان خسته کننده و ساختگی

می آید بنا بر این از عهده انجام مقاصد خود بر نمی آید. خیلی بهتر است که حفظ کردن بکیفیتی باشد که در نمایش بازی می کنند زیرا این خود وسیله لازمی است برای انجام کار که هر بچه ای آنرا دوست میدارد. اطفال از سه سالگی بعد از نمایش لذت میبرند و آنان این عمل را با اختیار و بخودی خود میکنند اما اگر وسیله بهتر و کاملتری برای آنان جهت انجام کار فراهم سازید لذت و مسرت آنان بسیار زیاد تر خواهد شد. من بخاطر می آید که چقدر لذت بردم آن موقعی که صحنه مشاجره بین پروتوس و کاسیوس را بازی کردم:

بچه هایی که در نمایش ژول سزار یا تاجر ونیزی یا هر نمایش مناسب دیگری شرکت میکنند نه تنها قسمتی را که خود بعهده گرفته اند میدانند بلکه از قسمت های دیگر هم بهمان خوبی اطلاع دارند. و پیوسته صحنه نمایش تامدت مدیدی در خاطر آنان خواهد ماند و این کلیه از راه شغف و شادمانی و مسرتی است که از بازی در صحنه نمایش حاصل میکنند. رویهمرفته ادبیات خوب مقصدش حظ روح است و اگر بچه ها بتوانند از آن تمتع برگیرند نخواهند توانست فایده دیگری هم از آن بدست آورند. باین جهات من تعلیم ادبیات را در سالهای اول بحفظ قسمت هایی جهت نمایش منحصر میسازم بقیه باید عبارت باشد از مطالعه اختیاری داستان هایی که خوب نگاشته شده است و در کتابخانه آموزشگاه دسترسی بدان هست. امروزه مردم چیز های پیش پا افتاده احمقانه احساساتی و عاطفی برای بچه ها می نویسند و چون آنها را جدی نمی گیرند هتک حرمت اطفال میکنند. آنها را با سخت گیری جدی روبنسون کروزو (۱) مقایسه کنید. غلبه دادن بعاطفه در معامله با اطفال و دیگران باعث میشود که نظر جدی آنان را از توجه بامور زندگی باز کبرد: هیچ بچه ای، بچه بودن و کارهای بچگانه کردن را دلپسند نمی داند؛ بلکه دوست دارد که هر چه زودتر بیاموزد که رفتارش چون اشخاص بزرگ و بالغ گردد. بنا بر این نمی باید کتابی که برای اطفال نوشته میشود آنان را به پیروی از روش های بچه گانه شان

تشویق نماید بسیاری کتاب های قلب و سخیف امروزی کودکان نفرت آور است . و آنها یا موجب ملال خاطر طفل اند یا محرکات رشد و نمو فکری او را مغشوش و مبہوت میسازند . باین جهت ، بهترین کتاب ها برای کودکان آنهایی است که برای اشخاص بزرگ و بالغ نوشته شده اما اتفاقاً مناسب بچه ها گردیده است . تنها کتابهایی مستثنی است که برای اطفال نوشته شده اما اشخاص بزرگ هم آنرا خوش دارند از قبیل کتاب های لیر (۱) و ، لوئیس کارول (۲) .

مسئله زبان های تازه آنقدرها که بعضی تصور میکنند آسان نیست . در کودکی ممکن است تکلم زبان تازه ای را کاملاً فرا گرفت در صورتیکه این کار در سال های بعد میسر نیست . بنا بر این برای تعلیم زبان در سال های اول کودکی زمینه های خوبی وجود دارد . ظاهراً بعضی مردم میترسند که اگر زبان دیگری زود تر بطفل یاد داده شود مبادا در زبان اصلی او تأثیر بدی بکند . لکن من بدان عقیده ندارم . تولستوی و تورگنوف (۳) با اینکه فرانسه ، انگلیسی و آلمانی را در بچگی آموختند معذک در زبان روسی کاملاً توانا و مسلط بودند . جیبون (۴) بفرانسه کاملاً مانند انگلیسی با سافی چیز می نوشت اما این تسلط او در زبان فرانسه در سبک انگلیسی او تأثیری نبخشید . در تمام دوره قرن هجدهم همه اعیان و اریستوکرات های انگلستان چون امر مسلمی زبان فرانسه را در خردی می آموختند و بسیاری هم ایتالیائی را فرا می گرفتند ؛ معذک زبان انگلیسی آنان بسیار بهتر از زبان انگلیسی نسل امروزی شان بود غریزه نمایشی که در بچه وجود دارد او را نمی گذارد که زبانی را با زبان دیگر مخلوط سازد بشرط آنکه بآن زبان ها با اشخاص مختلف حرف بزند . من همان موقعی که انگلیسی را می آموختم آلمانی را نیز آموختم و با پرستاران و معلمه خصوصی تا ده سالگی با این زبان سخن می گفتم ؛ سپس فرانسه را یاد گرفتم و با معلمین خصوصی با آن زبان صحبت میکردم ، هرگز آنها را با انگلیسی مخلوط نمیکردم زیرا هر کدام در نزد من ترکیب خاص خود را داشت . من گمان میکنم هر گاه

بخواهیم يك زبان تازه بیاموزیم لازم است آنرا نزد اهل اصلی آن زبان بیاموزیم نه تنها از نظر اینکه بهتر می آموزیم بلکه از این جهت که بچه ها وقتی زبان خارجی را با خارجی صحبت کنند کمتر احساس تصنع و غرابت میکنند تا اینکه آن را با کسی صحبت کنند که زبان طبعیش همان زبان خودشان میباشد. بنابراین من گمان میکنم که هر آموزشگاه کودک باید يك معلمه فرانسوی داشته باشد و همچنین اگر ممکن باشد يك بانوی آموزگار آلمانی، نه اینطور که زبان خود را بطور معمولی و مرسوم می بچه ها تعلیم دهد (مگر در ابتداء کار)، بلکه باید در بازی با آنان شرکت کند و با آنان حرف بزند و موفقیت در بازیهایشان را بفهمیدن زبان مزبور و جواب دادن بدان مربوط و متوقف بکند و درجه بدرجه از ساده ترین تا سخت ترین با آنان پیش برود. باین ترتیب میتوان زبان را بدون هیچگونه فشار دماغی و خستگی فکری و بالذات بردن از بازیهای نمایشی تحصیل کرد. و بعد هم تحصیل آن خیلی بکمال نزدیک تر گردد و اوقات گرانهای تعلیم و تحصیل نیز کمتر از هر دوره بعدی هدر رود.

ریاضیات و علوم را نمیتوان آغاز کرد مگر در اواخر سالهایی که ما در این فصل از آن سخن گفتیم - مثلاً در سن دوازده سالگی. - البته من فرض میکنم که تعلیم حساب انجام شده باشد و در باره ستاره شناسی و زمین شناسی و حیوانات ما قبل تاریخ و کاشفین نامدار و از اینگونه مطالبی که طبیعتاً دلچست میباشد گفتارهای ساده ای بیان شده است. اما من اکنون متوجه تعلیم هندسه و جبر و فیزیک و شیمی میشوم. عده کمی پسر و دختر هندسه و جبر را دوست میدارند اما عده بسیار کثیری آنرا دوست نمیدارند. من گمان نمیکنم که علت آن تماماً مربوط بغلط بودن متدها و روشهای تعلیماتی آن باشد. استعداد ریاضی همچون توانائی موسیقی موهبت خدائی است و آن هم بعقیده من بسیار نادر است حتی درجات متوسط آن. با وجود این هر پسر یا دختری باید ذوقی بر ریاضیات داشته باشد تا اینکه بشود دارندگان استعداد خداداده مزبور را پیدا کرد. همچنین حتی کسانی که اندکی از آن را می آموزند از معلومات خود این استفاده را میکنند که پی میبرند چنین ماده ای وجود دارد و بوسیله روش ها

و اسلوب های خوب تقریباً میتوان مبادی هندسه را بهر کسی فهمانید. اما راجع بجبر نمی توانم چنین چیزی بگویم؛ زیرا تجرید آن بیش از هندسه است، و اساساً ادراک آن برای کسانی که فکرشان آنقدر قدرت ندارد که از محسوس بگذرند دشوار است. اگر فیزیک و شیمی آنطور که باید تعلیم شود خواهیم دید نادر بودن میل بآن کمتر از نادر بودن میل بر ریاضیات خواهد بود اگر چه همواره منحصر بیک اقلیتی از تازه جوانان میباشد. ریاضیات و علوم را باید فقط در سالهای میان دوازده تا چهارده تاحدی تعقیب کرد که معلوم بشود آیا پسر یا دختر هیچگونه استعدادی برای آنها دارند، البته این حال فوری واضح نمی شود. من از جبر در ابتدا بدم می آمد گر چه بعد سهولتی در آن یافتم. در بعضی موارد هنوز در چهارده سالگی هم معلوم نیست که آیا استعدادی هست یا نه، در اینگونه موارد ناچار باید بروش های تجربی تسامدتی ادامه داد. لکن بهر حال در بیشتر موارد می توان در سن چهارده قرار نهائی را داد و تصمیم گرفت. می بینم که بعضی بطور قطع دو ماده مزبور را دوست می دارند و در آنها خوب میشوند بعضی دیگر از آنها دو بدشان می آید و در آنها هم ضعیف و بد میشوند. خیلی کم اتفاق می افتد که بچه زیر کی از آنها بدش بیاید و یا بچه کودنی آنها را دوست بدارد.

آنچه که در باره ریاضیات و علوم گفته شده است در مورد زبان های قدیمی هم تطبیق میکند. من در فاصله دوازده سالگی و چهارده سالگی لاتین را بقدری تعلیم میدهم که کافی باشد از اینکه معلوم کند کدام پسر یا دختر بدان موضوع علاقه دارند و برای آن آماده اند. من فرض میکنم که در چهارده سالگی بر طبق ذوق و استعداد شاگرد، شایسته است که تعلیمات داخل دوره تخصصی گردد. سال های اخیر پیش از این سن باید صرف پیدا کردن این بشود که چه چیزهائی را بهتر است در سال های بعد تعلیم داد.

تعلیم امور خارجی باید در طول سال های درس ادامه یابد اینگونه تعلیمات را در مورد اطفالی که متمکن و در زندگانی مرفه هستند ممکن است بعهده پدرانشان

گذاشت اما در مورد اطفال دیگر باید تعلیمات مزبور جزء کار مدرسه باشد . مقصود من از تعلیم امور خارجی ، تعلیم بازی و دروس مربوط بآن نیست . البته آنهم اهمیت خود را دارد و بقدر کافی مقام آن شناخته شده است ؛ لکن مقصود من چیز دیگر است : یعنی معرفت بکارهای کشاورزی و امور زراعتی ، کسب اطلاع در باره حیوانات و گیاهان ، باغبانی ، عادت بملاحظات و مطالعات لازم در دهکده ، و غیره . من وقتی دیدم اشخاصی که در شهر پرورش یافته اند کمتر بجهات قطب نما آشنا هستند و هرگز جهت گردش خورشید را نمی دانند ، و نمی توانند بیابند که کدام سمت خانه را باد نمی گیرد ، و بطور کلی از معلوماتی که هر گاو و گوسفندی دارا میباشد عاری و ببری هستند تعجب کردم این نتیجه زندگانی محدود شهر است . شاید اگر من بگویم این یکی از عللی است که حزب کارگر نمیتواند آراء روستایان را در انتخاباب ببرد مردم مرا اهل اوهام و خیال فرض کنند . لکن بطور یقین دلیل این هست که مردمی که در شهر بزرگ شده اند از هر چیز ابتدائی و اساسی دور و برکنارند . دلیل توجه آنان بامور زندگانی ناچیز و سطحی و بیمعنی است . البته نه همیشه ولی بطور اغلب . فصل و هوا تخم افشانی و درو ، محصول و پشم و رمه برای انسان اهمیت خاصی دارد و باید هر کسی با آن آشنائی و معرفت داشته باشد در صورتی که نخواهد رابطه اش در زمین کاملاً با ما بریده شود . تمام این معلومات را کودکان میتوانند در خلال فعالیت هائی که برای تندرستی ارزش بسیار دارد و شایسته است که فقط بهمان دلیل هم مورد توجه و غنایت واقع شود کسب نمایند . و خوشی و نشاط کودکان شهری درده نشان میدهد که آنان يك حاجت اصلی خود را برآورده اند و تازمانی که حاجت مزبور برآورده نشود قاعده کلی و ترتیب تربیتی ما ناقص خواهد بود .

فصل شانزدهم

آخرین سال های مدرسه

فرض میکنم که پس از پایان دوره تعطیل تابستان در آن سالی که پسر یا دختر به مرحله پانزده سالگی رسیده است اگر مایل باشد باید با و اجازه تخصص داده شود، و نسبت کسانی هم که چنین تمایلی داشته باشند بسیار باشد. لکن اگر میل به تخصص واضح و صریح نیست بهتر این خواهد بود که به تعلیمات عمومی و کلی ادامه داده شود و دوره آن تمدید گردد. چنانکه در موارد استثنائی هم باید پرداختن بامر تخصص زود تر از مرحله مزبور شروع شود. قواعد تربیت باید کلیه قابل این باشد که بتوان آنرا در موارد خاص و بعزل مخصوص نسخ و نقض کرد.

اما من تصور میکنم که این يك قاعده کلی است که شاگردانی که درجه هوششان بالا تر از حد متوسط است باید در حدود چهارده سالگی رشته ای را که میخواهند در آن تخصص پیدا کنند شروع نمایند. و شاگردانی که درجه هوششان پائین تر از حد وسط میباشد عادةً نباید تحصیل خود را در مدرسه شروع کنند مگر از راه تمرین در حرفه، من از پرداختن باین موضوع در این کتاب خودداری میکنم، لکن عقیده هم ندارم که آغاز کردن به تخصص پیش از چهارده سالگی مناسب داشته باشد، و حتی فکر نمیکنم که در چهارده سالگی هم مناسب داشته باشد که تمام وقت شاگرد را در مدرسه بگیرد. مقصودم این نیست که بحث شود چقدر وقت باید صرف آن شود یا اینکه چه عده ای از شاگردان باید متخصص گردند آیا همگی آنان یا بعضی از آنان. این مسائل جنبه های اقتصادی و سیاسی دارد که بتربیت ارتباط ندارد مگر فقط بطور غیر مستقیم و نمیتوان بحث آنرا بطور خلاصه بر گذار کرد. بنا بر این بحث خود را بتربیت مدرسی پس از چهارده سالگی محدود میسازم

من در مدرسه سه تقسیم عمومی قائل میشوم:

(۱) ادبیات قدیم (۲) ریاضیات و علوم (۳) مواد ادبی تازه و امروزی. این قسم

اخیر باید شامل زبان های تازه و تاریخ و ادبیات گردد . و امکان این هست که در هر قسمتی پیش از پایان مدرسه که من فرض میکنم قبل از هجده سالگی نباشد تخصص افزون گردد .

بدیهی است کسانی که رشته ادبیات قدیم را میگیرند باید لاتین و یونانی هر دو را فراگیرند البته بعضی در این و بعضی در آن زیاده تر کار میکنند . اما ریاضیات و علوم باید ابتدا با هم پیش بروند لکن در برخی علوم میتوان بدون احتیاج بر ریاضیات زیاد مقام برجسته حاصل کرد ، و در حقیقت بسیاری از دانشمندان برجسته در ریاضیات ضعیف بوده اند . بنابراین بنظر من باید پسر یا دختر را در سن شانزده سالگی اجازه داد در علوم یا در ریاضیات تخصص یابد ، بدون اینکه رشته ای را که انتخاب نکرده است تماماً مورد غفلت قرار دهد . اینگونه ملاحظات بر مواد ادبی تازه هم صدق میکنند . همه کس باید تعلیمات بعضی موادی را که از جهت بکار آمدن و فایده بخش بودن بسیار اهمیت دارد فرا گیرد . در میان مواد مزبور تشریح و فیزیولوژی ، و علم حفظ الصحه و بهداشت است در حدودی که احتمالاً شخص بزرگ و بالغ در زندگانی روزانه خود بدان نیازمند میباشد اما شاید تعلیمات این مواد مقتضی باشد در سالهای زود تری بمیان آید یعنی از آن اوقاتی که طبیعت با تربیت جنسی مربوط میگردد که آنهم میباید هر قدر ممکن است زود تر از موقع بلوغ تعلیم شود مقصود از اینکه خیلی زود مطالب را باطلاع آنان برسانیم اینست که نباید آنقدر آنان را بفراموشی بسپاریم تا زمانی برسد که بدان احتیاج پیدا میکنند .

من تصور میکنم تنه راه حل اینست که مطلب در دو دفعه باطلاع آنان برسد یکدفعه پیش از بلوغ بصورتی بسیار ساده و موجز و دفعه دوم در موقعیکه با معلومات مقدماتی راجع بهداشت و امراض ارتباط پیدا میکند . لازم است اشاره کنم که دانستن چیزی از اصول پارلمانی و حکومت مشروطه برای هر شاگردی ضروری است و لکن باید احتیاط شود که مبدا تعلیمات در این موضوع به فساد گراید و جنبه تبلیغات سیاسی یابد .

مهمتر از برنامه تعلیمات مسئله روشها و سبکهای تدریس و همچنین روحی است که بر تعلیم حاکم و مسلط است. مشکل اساسی در این باب اینست که : چگونه کار را دلچسب سازیم بدون اینکه آن را بیش از اندازه سهل و آسان کنیم؟ مطالعه مفصل و دقیق را باید کتابها و سخنرانیهایی که روی جنبه های عمومی مربوط به مطالعات مزبور است کامل کند.

پیش از قرار یافتن در برابر صحنه نمایش یونانی من محصل را وادار میکنم که ترجمه ژیلبرت مورای^(۱) یا مترجم دیگری را بخواند. ریاضیات را باید با سخنرانی های گاه بگاه در تاریخ کشف ریاضی و در تأثیر این قسمت ریاضی یا آن قسمت در علوم و زندگی روزانه متنوع ساخت. و ضمناً اشاره کرد که در ریاضیات عالی موضوعات دلکش و فرح انگیزی یافت میشود.

همچنین باید مطالعات تفصیلی در تاریخ با خلاصه های جالبی شامل رئوس مطالب کامل شود. و لوازمی که حاوی تعلیمات و نتایج کلی مشکوکی باشد.

ممکن است بمحصلین گفت که این تعلیمات محل شک است و آنان را وادار ساخت که معلومات مفصل را مطالعه و رسیدگی کنند و ببینند معلومات مزبور تعلیمات و کلیات را تأیید میکنند یا آنرا رد مینمایند. در علوم بهتر این است که کتابهای ساده را که خلاصه ای از تحقیقات تازه را دربر دارد قرائت کرد تا در مورد اینکه چگونه حقایق و قوانین خاص برای منظور علمی عمومی بکار میرود افکاری حاصل شود تمام اینها مانند محرکی برای مطالعه صحیح و دقیق فایده بخش است، لکن اگر باعتبار جانشین و قائم مقام آن بنظر آید زیانبار خواهد بود. نباید شاگردان تشویق شوند که عقیده پیدا کنند راه میان بر جزئی و کوتاهی برای معرفت وجود دارد این برای تربیت جدید در نتیجه عکس العمل برضد تمرین و تدریب سخت قدیم يك خطر واقعی بشمار میرود. کارهای فکری و دماغی تمرین و تدریب قدیم خوب بود؛ آنچه که بدبود کشتن و از میان برداشتن قسمت های اهتمام فکری بود.

(۱) Gillert Murray

ما باید سعی کنیم کار سخت و پُر زحمت را باز حاصل کنیم اما باروشها و سبک‌هایی غیر از سبک‌های تأدیب‌کنندگان قدیم. و من اینرا هم محال نمی‌دانم. ما در امریکا محصلین تنبلی را می‌بینیم که هنگامی که داخل مدرسه حقوق یا مدرسه طب میشوند بشدت کار می‌کنند زیرا بکاری وارد شده‌اند که بنظرشان مهم جلوه می‌کند. این روح مطلب است: شما کاری بکنید که کار مدرسی بنظر شاگرد مهم جلوه کند بعد او کار را استقبال خواهد کرد و در آن جدیت خواهد ورزید. اما اگر شما کار را آسان گیرید آنان تقریباً بغریزه می‌فهمند که شما چیزی بآنان نمی‌بخشید که در واقع قابل تحصیل باشد. پسران و دختران زیرک دوست دارند که قوای فکری خود را در مشکلات بیازمایند. با تعلیمات خوب و از میان برداشتن ترس فکوت و زبریکی بسیاری از پسران و دختران که قبلاً کودن و تنبل بنظر می‌آمدند نمودار می‌گردند. در تمام مراحل تعلیم، باید بقدر امکان ابتکار از طرف شاگرد ظاهر شود. بانو منتسوری نشان داده است که این امر بابچه‌های کوچک چگونه تحقیق می‌یابد؛ لکن در مورد بچه‌های بزرگتر روش‌ها و سبک‌های دیگری لازم است. من گمان می‌کنم رجال تربیت مترقی و امروزی در باره این مطلب بطور کلی باین ترتیب مقرر کرده‌اند که سهم شاگرد در کار فردی باید از آنچه عادت بدان جاری شده است افزون تر گردد و نصیب او از کار کلاسی و دسته جمعی کمتر شود، اگر چه چاره‌ای نباشد که کار فردی در اطاقی انجام بشود پر از پسران و دخترانی دیگر مشغول کار هائی نظیر آن. چنانکه کتابخانه‌ها و آزمایشگاه هم باید کامل و بطور کافی وسیع و جادار باشد، و قسمت زیادی از کار روز بچه در مطالعه اختیاری که ارائه طریق با خودش است در آنجا صرف گردد، لکن بر عهده شاگرد است که شرحی در باره آنچه که مطالعه می‌کند و خلاصه‌ای از معلوماتی را که بدست می‌آورد بنویسد. این کار موضوعات را در حافظه او ثابت و راسخ می‌سازد، و خواندن و مطالعه را اگر متشتت و بیمقدمه بوده است بیک مقصد متوجه می‌کند، و بمعلم آن مقدار توجه و نظارت می‌دهد که در تمام موارد لازم می‌باشد.

هر قدر شاگرد زیرک تر باشد احتیاج بتوجه و نظارت کمتر میشود اما آنان که چندان هوشمند و زیرک نیستند احتیاج زیادی براهنمائی دارند، لکن حتی راهنمائی آنان هم باید از راه تلقین، استفسار، و تحریک باشد نه از راه امر کردن. با وجود این باید موضوعات و مطالبی طرح کرد تا شاگرد برای تعیین حقایق در مورد موضوع معینی تمرین و ورزش بکند و آن حقایق را بصورت منظمی عرضه دارد.

باید پسران و دختران را تشویق کرد که علاوه از اهتمامی که منظمأ در کارهای روزانه خود معمول میدارند، در مسائل جاری جدلی مهم سیاسی و اجتماعی و حتی لاهوتی نیز اهتمام کنند. باید آنان را تشویق کرد که کلیة هر چه در این مباحث منتشر میشود مطالعه کنند و فقط بمطالعه آن قسمت که اکثریت جانب آنرا میگیرند و بدان ایمان دارند اکتفا نکنند. اگر یکی از آنان احساساتش سخت متوجه یک طرف شد باید باو یاد داد که چگونه بتحقیق بیرازد و حقایق را که مؤید نظرش باشد پیدا کند، و باید بین او و مخالفین نظر او مناظره هائی ترتیب داد. مناظره هائی که بطور جدی رو براه شود و بقصد روشن ساختن حقیقت تنظیم گردد ممکن است ارزش بسیاری داشته باشد. در اینگونه مناظره ها معلم باید عادت کند که جانب هیچ دسته ای را نگیرد و لوا اینکه عقیده راسخی بآن موضوع داشته باشد. اگر تقریباً تمام شاگردان یکطرف را گرفتند معلم باید طرف دیگر را بگیرد و بگوید که من اینکار را بمنظور مباحثه و استدلال میکنم. و گرنه باید شرکت او منحصر بتصحیح اشتباهات و خطاها در مورد حقیقت باشد. با اینگونه وسائل شاگردان میتوانند مباحثه و مناقشه را همچون راهی برای روشن ساختن حقیقت یاد بگیرند، نه همچون کشمکش برای پیروزی خطابی و لفظی.

اگر من در رأس مدرسه پسران و دختران بزرگ بودم هر دو عمل را بالسویه چه طفره رفتن از وارد شدن در مسائل جاری و چه تبلیغ کردن بنفع آن را نامطلوب میشمردم، و ادا کردن شاگردان باینکه اینطور احساس کنند که تربیتشان آنانرا مهیا میسازد تا متعرض اموری گردند که خاطر مردم را بخود مشغول کرده است کار

خوبی است؛ و این یکنوع حسی بانان میبخشد مبنی بر اینکه تعلیم مدرسی از جهان عملی مردم منقطع و جدا نیست. لکن من نظر خود را بشاگردان تحمیل نخواهم کرد. آنچه که شایسته است من بکنم این است که کمال مطلوب و هدف اتخاذ روش علمی در برابر مسائل عملی را درپیش پای آنان بگذاریم. و من میباید از آنان ایجاد مباحث برهانی که برهان و استدلال باشد و حقائق که بالفعل حقائق باشد انتظار داشته باشم. در سیاست مخصوصاً این عادت همانقدر که ارزش دارد به همان اندازه نیز نادر میباشد.

هر حزب سیاسی تند باحرارتی در اطراف خود تاری از خرافات میزند که قوه عقلیه اش در درون آن باسودگی میخوابد. شور و هیجان احساسات نیز غالباً فکر را میکشد؛ و در اهل تفکر برعکس کشتن شور و هیجان احساسات کم نیست. هدف من اینست که از هر دو حال اسف آور مزبور پرهیز شود. احساسات تند و شدید مطلوب است بشرط آنکه مخرب نباشد؛ قوه تفکر هم مطلوب است اما بهمان شرط. شایسته است که احساسات تند سیاسی اساسی و بناکننده باشد و آبادی آورد، من باید سعی کنم که فکر بخدمت این احساسات تند و شدید برود. اما باید آنان را بطور حقیقی و عملی خدمت کند نه فقط درعالم احلام.

ما وقتی که عموماً میبینیم دنیای واقعی در برابر ما چابک و متملق نیست و بعدی که ما را خشنود سازد بر وفق مراد ما سیر نمیکند میل میکنیم بعالم خیال پناه ببریم و تمایلاتمان بدون تلاش و کوشش بسیار در آنجا راضی و خشنود گردد. این روح خیال است. و همچنین سرچشمه حدوث خرافات در امر ملیت و دیانت و موضوع طبقاتی میباید؛ آن نشانه ضعف اخلاق است که تقریباً در دنیای امروزی عمومی است. مبارزه با این ضعف اخلاقی باید یکی از هدفهای تربیتی مراحل اواخر مدرسه باشد. برای مبارزه با آن دو راه وجود دارد که هر دو ضرورت دارند و لولاینکه تا حدی با یکدیگر متعارض اند. یکی اینکه در حس تقدیر خود بیفزائیم که مادر عالم واقعی چه کاری میتوانیم انجام دهیم؛ دیگر اینکه نسبت بقدمهائی که حقیقه میتوانیم در

راه اضمحلال احلام خویش برداریم خود را بیشتر حساس سازیم. اینها هر دو داخل در مبدئی است که می گوید انسان باید زندگانی موضوعیش (موافق با محیط مادی و خارجی) بیش از حیات ذاتیش (موافق با حال درونی و ذهنیش) باشد.

نمونه ذاتی کلاسیک دن کیشوت^(۱) میباشد، نخستین باری که وی يك كلاه خود ساخت قدرت آنرا برای مقاومت در برابر ضربات سنجید بقدری آنرا کوفت تا خراب شد و از شکل خارج گردید؛ و دفعه دوم دیگر آنرا سنجید بلکه آنرا «فرض کرد» که خود خوبی میباشد این عادت «فرض کردن» حاکم بر زندگانی او گردید.

لکن هر گونه امتناع از روبرو شدن با حقائق نامطلوب از همین نوع عمل است؛ ماهمگی کم و بیش دن کیشوت میباشد اگر در مدرسه بدن کیشوت آموخته بودند که کلاه خود را واقعاً چگونه بسازد هرگز چنین کاری از او سر نمیزد، و اگر رفقا و یاران اطراف او کسانی بودند که در موقع خواستن چیزی به «فرض» داخلش نمیکردند او هم بچنین فرضی تن در میداد. عادت بزندگی در عالم خیال برای دوره اول کودکی طبیعی و درست است زیرا بچه های کوچک عاجز و ناتوان اند اما نه به علت مرض. لکن هر قدر که بزندگی اشخاص بالغ و بزرگ نزدیک میشوند لازم می آید که اندك اندك فهم روشن آنان افزایش یابد و بدانند که احلام و آرزوها فقط بقدری ارزش دارند که بتوانند دیر یا زود واقعاً تحقق پیدا کنند. پسران در تصحیح ادعاهای شخصی صرف پسران دیگر قدرت عجیبی دارند؛ در مدرسه دشوار است که شاگرد بتواند بقوه خود خیالات خویش را در برابر همشاگردان پرورش دهد لکن ملکه خلق خرافات پیوسته در جهات دیگر و بیشتر با همکاری مدرسان فعالیت خواهد داشت. مثلاً مدرسه ما بهترین مدرسه در دنیا است؛ وطن ما همیشه بر حق است و همیشه فاتح میباشد؛ طبقه اجتماعی مخصوص ما (اگر توانگر باشد) از تمام طبقات دیگر بهتر است. تمام اینها خرافات نامطلوبی میباشد و مارا بآنجا می کشد که فرض کنیم کلاه خود ما خوب است در حالی که در حقیقت با ضرب شمشیر دیگری دو نیمه میشود. این خرافات باین کیفیت مارا به تنبلی میکشاند و بذلت میرساند.

برای علاج این حالت و عادت روحی مانند بسیاری حالات دیگر باید پیش‌بینی منطقی مربوط به مصیبت و بدبختی را جانشین ترس ساخت. ترس مردم را از روبرو شدن با خطر واقعی بیمیل می‌سازد. کسی که گرفتار حیات ذهنی است اگر نیمه شب فریاد «آتش سوزی» بکوشش برسد و در اثر آن دچار ترس و هراس گردد تا وقتی که حقیقت و راستی اینقدر وحشت‌آور و رعب‌انگیز است ممکن است این‌طور یقین کند که لابد این صدام مربوط به خانه همسایه است؛ و حال آنکه ممکن است باین ترتیب فرصتی را که برای فرار و رهایی او هنوز وجود دارد از دست بدهد البته ممکن است چنین اتفاقی در حالی که ناشی از مرض باشد پیش آید اما در سیاست نظایر این روش و رفتار عادی و طبیعی است. در تمام حالاتی که فقط تفکر میتواند مشی صحتیح را مشکوف سازد، ترس يك آشفتگی بشمار میرود و يك ذات وادباری میباشد. بنابراین ما احتیاج داریم که در پیش بینی احتمال حدوث شر بدون احساس ترس قادر باشیم و عقل خویش را برای اجتناب از آنچه که اجتناب ناپذیر نیست بکار ببریم. ضروری که واقعاً قابل اجتناب است باید با شجاعت صرف با آنها معامله کرد. لکن بحث من درباره آنها نیست.

من نمیخواهم آنچه را که قبلاً در یکی از فصلهای گذشته در باره ترس بیان کردم دوباره تکرار کنم؛ فقط من در اینجا از دایره عقلی یعنی از این جهت که آن را مانعی برای تفکر صادق می بینم بدان متوجه میشوم. غلبه بر آن در این دایره در بچگی خیلی آسانتر است تا در مرحله بعدی زندگی زیرا احتمال پیش آمدن يك بدبختی بزرگ در نتیجه تغییر رأی برای يك پسر بچه یا دختر بچه خیلی کمتر از آدم بالغ و بزرگ است که حیات او روی بعض چیزهای مسلمی بنا و برپا گردیده است. باین علت من لازم میدانم که عادت مجادله عقلی در میان پسران و دختران بزرگتر تشویق و ترغیب گردد و نباید مانعی در راه آنان ایجاد کرد و لواشکه حتی درباره آنچه را هم که ما حقیقت عظیم میدانیم تردید و تشکیك کنند. ما باید فکر کردن را بآنان بیاموزیم و آنرا موضوع تعلیم خود قرار دهیم نه آراء و عقائدی که اکثر بت‌طرفدار آن میباشند و یا آراء و عقائدی که مخالف آراء و عقائد عمومی است. و ما هرگز نباید

فکر را قربانی منافع خیالی اخلاقیات بکنیم. بطور کلی اینطور تصور شده است که برای تعلیم فضائل، تلقینات دروغی اقتضا دارد. مثلاً ما در سیاست عیوب رجال برجسته حزب خود را نهان میسازیم. در عالم دین اگر کاتولیک هستیم گناهان پاپ را پوشیده و پنهان میکنیم و اگر پروتستان میباشیم گناهان لوتر و گالون را مستور میسازیم. در موضوع جنسی چون بچوانان میرسیم ادعا میکنیم که ما با فضیلت تر و با تقوی تر از آنیم که هستیم در تمام کشورها حتی بیالغین هم اجازه نمیدهند که از بعض حقائق که شهربانی آنرا صلاح میدانند سر در آورند و سانسور در انگلستان از آن زمانیکه تصور کرده است عامه را ممکن است با خدعه و فریب و تظاهر بفضیلت گول بزنند نمیگذارد نمایش ها از روی راستی و حقیقت بزنند گاهی متوجه شوند. و این رفتار رو بهمرفته ناشی از ضعف است. بگذارید حقیقت را بدانیم، هر چه هست باشد، پس از آن ما میتوانیم علمایمان را با عقل و منطق تطبیق کنیم. کسانیکه قدرت را در اختیار دارند میخواهند حقیقت را از غلامان خود پوشیده دارند و عنوان آنهم اینست که این مردم نسبت بمنافع خود گمراه میشوند. این حرف معقول است آنچه که چندان معقول نیست اینست که دموکراسی ها از روی اختیار قوانین وضع کنند بمنظور اینکه خود را از اطلاع یافتن از حقائق ممنوع سازند. اینها مجموعه بیروان کیشوت (کیشوتیسم) اند و تصمیم گرفته اند کسی بدیشان نگوید که کلاه خودشان بآن خوبی نیست که آنان میل دارند تصو کنند چنین وضع زشت و پست لایق مردان و زنان آزاده نیست. در مدرسه نباید هیچگونه سدی در راه هیچگونه و هیچ نوع معرفتی وجود داشته باشد. باید برجستهجوی فضیلت از راه راست تمرین نفسانیات و هیجانهای درونی و غرائز برویم نه از راه دروغ و مکر و فریب. در فضیلتی که مطلوب ماست، تعقیب معرفت بدون ترس و هراس و بدون محدودیت عنصر اساسی بشمار میرود که اگر این نباشد چندان ارزشی برای بقیه نمی ماند.

حرف من چیزی جز این نیست که میگویم: روح علمی را باید پرورش داد. در بسیاری مردان برجسته علم چنین روحی بیرون از دایره علم مخصوص شان وجود

ندارد؛ بر معلم واجب است که سعی کند آنرا در تمام جهات نفوذ دهد. روح علمی قبل از هر چیز در درجه نخست طالب میلی است برای یافتن حقیقت. و میل مزبور هر قدر شدید تر باشد بهتر است. بعلاوه متضمن صفات عقلی معینی میباشد. باید ابتدا از غیر یقین شروع شود و بعد بنابذلیل و برهان بقطع و یقین برسد. ما نباید آنچه را که دلیل و برهان ثابت میسازد و فعلاً بدان معرفت داریم مقدمهٔ با تصور آغاز کنیم چنانکه نباید بیک تشکیک مهمل و تنبلی که حقیقت واقعی را دست نیافتنی و دلائل و براین را کلیهٔ غیر قاطع بنظر میآورد راضی و قانع گردیم.

ما باید اعتراف کنیم که حتی آن قسمت معتقدات ما هم که بر بهترین اساس استوار گشته است شاید محتاج ببعض تصحیحات میباشد. لکن حقیقتی که دست یافتن بدان در وسع بشر است بدرجات نسبی است. عقائد مادر علوم طبیعی (فیزیک) شکی نیست که امروزه خطا و اشتباهش کمتر از روزگار پیش از گالیله میباشد و عقائد ما در روانشناسی کودک قطعاً امروز بیشتر بحقیقت نزدیک است تا عقائد د کتر ارنلد. در هر دو حال مزبور علت ترقی و پیشرفت ناشی از این است که معاینه و مشاهده جانشین تصدیق های بلا تصور و هوی و هوس ها گردیده است. بخاطر این قدم است که ابتدا کردن باشك اینقدر اهمیت دارد. بنابراین تعلیم مزبور ضروری است، همچنین تعلیم مهارت برای جمع آوری ادله و تنظیم آن واجب میباشد. درجهانی که تبلیغات رقیبان و مخالفان در برابر یکدیگر همواره توی روی ما دروغ پردازی میکنند تا اینکه ما را اغوا کنند باینکه خود را باحب ها زهر آلود سازیم یا هریک دیگری را با گازهای سمی مسموم کنیم؛ این عادت انتقاد فکری بسیار اهمیت دارد، حاضر بودن مردم برای تصدیق اقوال و ادعاهای مکرر یکی از آفات جهان خبیث امروزی است. برعهده مدارس است که تاملتوانند شاگردان را از آن محفوظ دارند و در این باره مساعی لازم بکار برند.

باید در خلال تمام سالهای مدرسه حس تهور و جسارت در امور عقلی وجود داشته باشد. باید بشاگردان فرصت داد که خودشان پس از اینکه تکالیف مدرسی را

انجام دادند دراموری که احساساتشان را بر میانگیزد بحث و تحقیق کنند و این تکالیف مدرسی هم نباید خیلی سنگین باشد. هر کس که استحقاق دارد باید مورد ستایش و تحسین قرار گیرد، همچنین باید انگشت روی اشتباهات هم گذاشت و آنها را خاطر نشان کرد اما بدون سرزنش و نکوهش نباید کاری کرد که شاگردان از کند ذهنی خود احساس شرمندگی کنند و خجل شوند. محرك بزرگ در تربیت عبارت است از احساس اینکه موفقیت ممکن است. معلوماتی که احساس شود ملال آور است چندان فایده بخش نخواهد بود اما معلوماتی که پسند طبع افتد و هضم گردد بطور ثابت در خاطر نقش خواهد بست. بگذارید رابطه معرفت با زندگانی واقعی برای شاگردان ثان محسوس و مشهود باشد و کاری بکنید که بفهمند چگونه بوسیله معرفت و دانش و بینش ممکن است دنیا تحول و تغییر شکل پیدا کند معلم باید همیشه بسان متحد و متفق شاگرد نمودار شود نه دشمن طبیعی او. وقتی که تربیت در سالهای اول خوب باشد این اندرز ها کافی خواهد بود که تحصیل معرفت را برای اکثریت عظیم پسران و دختران کاری لذت بخش و فرح انگیز سازد.

فصل دهم

مدارس روزانه و مدارس شبانه روزی

مسئله فرستادن پسر یا دختر بیک مدرسه شبانه روزی یا مدرسه روزانه بنظر من مسئله ایست که اتخاذ تصمیم درباره آن بسته است بمحیط و مزاج. هر يك از این دو سیستم دارای مزیت های مخصوص خود میباشد؛ در بعض احوال مزایای این برتری دارد و در بعض دیگر مزایای آن. من در این فصل در نظر دارم موقعی که سعی میکنم از این جهت درباره بچه های خویش تصمیم بگیرم انواع دلایلی را که بنظر من قابل توجه میآید عرضه بدارم و تصور میکنم که در نظر پدران صاحب ضمیر دیگر هم همان اندازه قابل توجه خواهد بود. در آنجا اول از همه ملاحظات صحتی و بهداشتی وجود دارد. حقیقت مدارس هر چه میخواید باشد، این نکته روشن است که در واقع مدارس برای وادار شدن بمراقبت علمی زیادتری از این حیث مهیا تر از اغلب خانه ها میباشد. زیرا در وسع آنها هست که پزشك و دندان ساز و کدبانو که هر کدام مجهز بتازه ترین معلومات باشند بخدمت بگیرد. در صورتیکه پدران بعالت اشتغال بکارهای خود نسبت به معلوماتشان در امور طبی کم است بعلاوه میتوان مدرسه را در نواحی صحتی برقرار کرد این دلیل بتمنهایی کفه مدارس شبانه روزی را در مورد مردمی که در شهرهای بزرگ زندگانی میکنند میچرباند. واضح است که برای جوانان بهتر است بیشتر اوقات زندگی خود را دریلاق بگذرانند و اگر پدر و مادر ناچارند در شهر زندگی کنند مطلوب این است که کودکان خود را بیرون بمدارس بیلاقی بفرستند. این استدلال ممکن است بزودی در اثر بهبودی اوضاع و احوال صحتی شهر ها ارزش و اعتبار خود را از دست بدهد؛ مثلاً وضع صحتی لندن همواره رو به بهبودی است و با بکار بردن اشعه مصنوعی فوق بنفشه همطراز ییلاق خواهد گردید. با وجود این حتی اگر بیماری را هم بتوان آنقدر کم کرد که بمایه ییلاق برسد باز مقدار زیادی از فشار عصبی باقی خواهد ماند، هیاهو و غوغای همیشگی برای كوچك و بزرگك هر دو زبان باز است؛

مناظر ییلاقی، بوی زمین نمناک، بادو ستارگان باید در گنجینه خاطر هر مرد و زنی جای گیرد بنابر این من گمان میکنم هر قدر هم اقدامات صحی در شهر ها بعمل آید و بهبودی حاصل شود باز اهمیت گذراندن بیشتر قسمت سال در ییلاق برای بچه ها همچنان بقوه خود باقی خواهد بود. دلیل و حجت دیگری برای برتری مدارس شبانه روزی هر چند اهمیتش کمتر از اولی است اینست که اوقاتی را که صرف رفت و آمد بمدرسه میشود نمیگذارد هدر برود و از آن استفاده میکند. غالب مردم از داشتن يك مدرسه روزانه خوب واقعی در نزدیکیهای خود محروم اند و ناچارند مسافت زیادی را برای حضور در آن مدرسه طی کنند. این دلیل در مورد ییلاق اقوی است چنانکه دلیل سابق هم در مورد شهر نشینان اقوی میباشد.

وقتی تمایل پیدا میکنیم در روشها و متدهای تربیتی چیز تازه و نویدی را بیازمائیم تقریباً چاره نداریم جز آنکه آنرا نخستین بار در مدرسه شبانه روزی تجربه کنیم زیرا چنین احتمالی نیست که پدر و مادرانی که بدان عقیده دارند در يك ناحیه كوچك و محل محدودی زندگی کنند. و این بابچه های كوچك هم صدق نمیکنند زیرا آنان همگی در قبضه مقامات تربیتی و تحت اختیار آنها نیستند؛ بنابر این با نومنتسوری و دوشیزه ها کمیالان توانستند آزمایشهای خود را روی بچه های بسیار بینوا انجام دهند اما در حدود سال های مدرسی، برعکس این فقط باغیا اجازه داده میشود که آزمایش ها را در تربیت کودکان خویش معمول دارند. طبیعتاً بیشتر آنان وضع قدیمی تقلیدی را ترجیح میدهند؛ و عده کمی که غیر از آن را طالب اند دور از یکدیگر اند و انتشار جغرافیائی متفرقی پیدا کرده اند، و در هیچ جا شماره آنان برای باز کردن يك مدرسه روزانه و پشتیبانی از آن کفایت نمیکند؛ بنا بر این امکان ندارد که این گونه آزمایشها از قبیل آزمایشهای بیدیلز را^(۱) بتوان بعمل آورد مگر در مدرسه های شبانه روزی با وجود این دلایل و براهین طرف دیگر بسیار قابل ملاحظه است از اینقرار. بسیاری از جنبه های زندگانی است که در مدرسه نمودار نمیشود؛ آنچایک

دنیای مصنوعی است و مسائل و مشاکل آن بطور مطلق عین همان مسائل و مشاکل دنیا نیست. یک پسری که فقط مدت تعطیل را در خانه باقی میماند و در آنوقت هم همگی اطراف او را میگیرند و در باره او سروصدا میکنند، معلومات و معرفتی که در مورد زندگانی حاصل میکنند احتمال دارد خیلی کمتر از پسری باشد که هر صبح و شام در خانه میباشد. این موضوع اکنون در مورد دختران کمتر صدق میکند زیرا در بسیاری خانه ها از آنان بیش از پسران مطالبه کار میشود؛ لکن هر قدر مشابهت تعلیمات آنان با تعلیمات پسران زیادتر میشود طرز زندگانی شان هم در خانه با پسران مشابه میشود و در نتیجه معلومات خانه داری آنان نیز از بین میرود. برای پسران و دختران پس از پانزده و شانزده سالگی خوب است که در بعض قسمت ها در کارها و زحمات پدر و مادر شریک گردند، البته نه خیلی زیاد که در تحصیلشان موثر باشد بلکه باید بحدی باشد که نگذارد از ادراک این مطلب که مردم بزرگ و مسن زندگانی خاص و مقاصد خاص و اهمیت ذاتی خاص خود را دارند عاجز گردند. در مدرسه شبانه روزی آنها بچه ها مورد توجه هستند و هر کاری فقط بخاطر آنان انجام میشود. در تعطیل ها محیط خانه برای تسلط و فرمانروائی آنان آماده است. در نتیجه ایشان بگستاخی و خشونت متمایل میگرددند، و از مسائل و مشاکل زندگانی بزرگها بیخبر و بی اطلاع میمانند و نسبتاً از پدر و مادر خود جدا و بریده میباشند.

جریان امور باین کیفیت مناسب این است که در عواطف بچه ها اثر بدی بکنند مهرشان نسبت پدر و مادرشان سست میگردد، و هرگز در خود احتیاجی نمی بینند که بین خودشان و دیگران که ذوق و سلیقه شان بآنان تفاوت دارد توافق و سازگاری پیدا کنند. من گمان میکنم که این حال دارنده خود را مایل بخود پسندی میسازد و باو حس می دهد مبنی بر اینکه شخصیتش نسبت بدیگران چیزی است استثنائی. خانواده بهترین مصحح این میل است زیرا که آن واحدی است مرکب از اشخاص مختلف از لحاظ سن و جنس و کار؛ در آنجا زندگانی عضوی وجود دارد بطوریکه در مجموعه متشابهی از مردم دیده نمیشود پدر و مادر بچه های خود را بسیار دوست میدارند ازین جهت باعث زحمات زیاد آنان میباشند؛ و اگر پدر و مادر موجب زحمتی برای بچه های خود

نشوند بچه ها آنانرا بصورت آمو فر مانده نمی نگرند . لکن این زحمتی که بآنان میدهند باید زحمت مشروع باشد . باید مقدار لازم آن برای پرداختن کود کان بکارهایشان و برای حصول زندگانی مخصوصشان باشد . احترام حقوق دیگران یکی از چیزهایی است که تازه جوانان باید بیاموزند و آموختن آن در خانواده خیلی آسان تر است از جای دیگر . برای پسران و دختران خوب است که بدانند پدرشان از غم و غصه بستوه می آید و مادرشان از خورده کاری های بسیار فرسوده میشود و خوب است که مهر والدین پس از بلوغ همواره زنده بماند . جهان بدون مهر و محبت خانوادگی خشک و ماشینی خواهد بود و مرکب خواهد شد از افرادی که برای تسلط تلاش میکنند که اگر موفقیت پیدا نکردند بصورت چاپلوسان پست و فرومایه خواهند در آمد من میترسم که این تاثیرات بد تا یک حدی ناشی از فرستادن بچه ها بمدارس شبانه روزی گردد و بنظر من این عیوب کاملاً بر مزایا و محاسن عمده آن میچربد .

البته این مطلب درست است که روانشناسان امروزی تاکید میکنند نفوذ پدر یا مادر اگر از اندازه خارج شود زیاده از حد گردید زیان بسیار خواهد داشت . اما من عقیده دارم که اگر بچه ها از دو یاسه سالگی بمدرسه بروند چنانکه من پیشتر پیشنهاد کردم حدوث چنین امری احتمال نخواهد داشت . مدرسه روزانه که از اوایل عمر بدان شروع شود بنظر من میان تسلط پدران و زوال تسلط آنان راه حل صحیحی خواهد بود ، و تا آنجا که مربوط بملاحظات و اعتباراتی است که ماسبقاً بدان پرداختیم بنظر روشن می آید که در صورتی که خانه خوب باشد مدرسه روزانه بهترین راه است پسران حساس را اگر در مصاحبت و اجتماع با پسران دیگر بحال خود رها سازید خطر معینی دارد . پسران تقریباً ۱۲ ساله غالب اوقات حالتی نزدیک به بربریت و عدم احساسات دارند . اخیراً در یکی از مدارس عمومی معروف اتفاق افتاد که پسری از جهة اینکه جانب حزب کارگر را گرفته و اظهار علاقه بدان حزب نموده بوده دچار صدمه و ضربه جسمی سختی شد . پسرای که در مدرسه در آراء و سلیقه های خود نسبت با کثرت بچه ها اختلاف دارند در معرض صدمات سختی میباشند . حتی در مدارس

شبانه روزی بسیار جدید و متریقی طرفداران بوئر در اثناء جنگ بوئر وضع و خیمی داشتند. هر پسری که بخواندن و تحصیل اشتیاق دارد یا از کار مدرسی خود اظهارا کراه و نفرت نمیکند نسبت به معروض بدرفتاری همدرسان خود میباشد. در فرانسه زیرک ترین پسران بدانشسرای عالی وارد میشوند. و با پسران متوسط هر گز اختلاط پیدا نمیکنند. این نقشه البته مزایا و محاسنی دارد. نمیگذارد در روشن فکران اعصابشان خرد شود و در برابر اکثریت بی کمال و بی ذوق چاپلوس گردند چنانکه برای غالب آنان در این کشور اتفاق میافتد و پسری را که مورد محبت همگنان نیست از زجر و زحمت آنان دور نگاه میدارد. و دادن تعلیمات مناسب را به پسران زیرک ممکن میسازد آنهم با سرعتی بیش از سرعت درخور کسانی که هوششان کمتر از آنان میباشد، اینهاست محاسن و مزایا. اما از طرف دیگر کسانی را که فکر روشن دارند از بقیه افراد اجتماع در زندگانی آینده جدا میکنند و آنان را برای فهم اشخاص عادی و متوسط کم قدرت میسازند. با وجود این عیب احتمالی، من گمان میکنم که این روش رو بهمرفته بهتر از عاداتی است که دامنگیر طبقه عالی بریتانیا در آزار و اذناء تمام پسرانی گردیده است که در عقل یا صفات اخلاقی ممتاز میباشند. مگر اینسکه اتفاق بیفتد آنان همچنین در ورزشها هم عالی و زبردست باشند.

با وجود این، توحش پسران چیزی نیست که علاج نشدنی باشد، و در واقع خیلی کمتر از آنست که بوده است. روزهای «مدرسی توم براون» يك تصویر سیاهی داده میشد که اگر امروزه با مدارس عمومی کنونی تطبیق شود مقرون بمبالغه خواهد بود و البته با پسرانی که تربیت اولیه شان از آن نوعی باشد که ما در فصل های پیش بدان نظر افکنده ایم خیلی کمتر تطبیق خواهد کرد. همچنین گمان میکنم تعلیم مشترک بین پسران و دختران - که در يك مدرسه شبانه روزی امکان دارد همانطور که بیدیلز نشان داده است - احتمال میرود تأثیر تهذیبی در پسران ابراز دارد. من از قبول اختلاف ذاتی بین دو جنس پرهیز دارم. لکن من عقیده دارم که دختران کمتر از پسران مایل

انداشخاص تاهنچار و غریب الاخلاق را بازجو و آزار سخت بدنی تنبیه نمایند . امروزه باوجود این مدارس شبانه روزی بسیار معدود است و من جرأت بخرج میدهم و پسری را که در هوش و اخلاق و حساسیت بالا تر از متوسط باشد یایسری که از جهت سیاسی محافظه کار نباشد و در مسائل دینی از اکثریت و کلیسای عامه تبعیت نکند بدانچاروانه میسازم برای من مسلم شده است که سیستم مدارس عمومی فعلی برای اینگونه پسران خوب نیست و ضرر دارد . و تقریباً تمام پسرانیکه دارای نوعی موهبت استثنائی و غیر عادی میباشند در زمره بچه های مزبور بشمار میروند .

در ملاحظاتی که گذشت خواه بنفع مدارس شبانه روزی و خواه علیه آن تنها دو ملاحظه است که اساسی و ثابت میباشد و این دوهم در دو طرف مقابل قرار گرفته اند . یکطرف مزایای بیلاق و هو و افضا قرار دارد و طرف دیگر مهر و محبت خوانوادگی و تربیت ماخوذ از معلومات الزامی خانواده . در مورد پدر و مادری که در بیلاق زندگی میکنند استدلال دیگری بنفع مدرسه شبانه روزی وجود دارد یعنی عدم احتمال وجود مدرسه روزانه واقعی خوب در همسایگی آنان . نظر باین اعتبارات متناقض گمان نمیکنم بتوان بیک نتیجه و قرار کلی رسید . جائیکه بچه ها بقدری قوی و تندرست باشند که احتیاج زیادی بتوجه بملاحظات صحی نباشد یکی از دلایل اهمیت مدارس شبانه روزی از میان میرود . و جائیکه اطفال تعلق خاطر بسیاری بپدر و مادر خود داشته باشند یکی از دلایل برتری مدرسه روزانه ازین میرود زیرا برای زنده نگاه داشتن مهر و محبت خانوادگی همان اوقات تعطیل ها که طفل بخانه میآید کفایت میکند و شاید وضع معین آن نگذارد محبت مزبور جنبه افراط پیدا کند . یک بچه حساس که دارای استعداد غیر عادی است صلاحش در اینست که بمدراس شبانه روزی نرود . بلکه بهتر است که در بعض موارد اصلاً بهیچ مدرسه ای نرود . البته یک مدرسه خوب بهتر است از یک خانه بدو یک خانه خوب بهتر است از یک مدرسه بد . لکن در جائی که هر دو خوب باشد لازم است در هر حال حکمی که بر آنها داده میشود بنا بر استحقاقشان باشد .

بحث من تا اینجا از نقطه نظر پدران آسوده حال و نسبتاً توانگر بود که میتوانند

یکی از این دو نوع مدرسه را اختیار کنند . اما اگر از لحاظ سیاسی بموضوع نظر اندازیم یعنی از نقطه نظر اجتماع ، آنوقت ملاحظات دیگری به میان می آید . از يك طرف مخارج مدارس شبانه روزی است ، از طرف دیگر تسهیل مسئله سکنی است در صورتیکه اطفال از خانه دور باشند . و من صرفنظر از چند حال نادر - عقیده دارم که هر کسی باید تا سن هجده سالگی تربیت مدرسی ببیند ، و عملیات و تمرینهای حرفه ای باید پس از آن سن شروع شود . با وجود اینکه میتوان در اینموضوع از نقطه نظر دو طرف بسیار سخن گفت ، اما همواره ملاحظه مالی است که برای مدت مدیدی در برتری مدارس روزانه درمورد پسران و دختران اکثر مزدوران حکم قطعی را خواهد داد . درحالتی که دلائل روشنی برای تصور خطای حکم مزبور وجود ندارد جادارد که ما آنرا باوجود آنکه براساس تربیتی استوار نیست قبول کنیم .

فصل هجدهم

دانشگاه

در فصلهای سابق تربیت را از جنبه خلق و خوی و از جنبه معرفت و معلومات که در يك اجتماع خوب باید در دسترس همه باشد و باید در حقیقت عموماً از آن برخوردار گردند مگر بعلل جدی خاص، مثلاً از قبیل نبوغ در موسیقی مورد ملاحظه قرار دادیم. (البته بدبختی بود اگر موزار مجبور شده بود مواد عادی مدارس را تا سن هجده سالگی فرا گیرد) لکن من گمان میکنم حتی در يك اجتماع ایدئالی هم مردم زیادی هستند که نمیخواهند بدانشگاه وارد شوند من یقین پیدا کرده ام که امروزه فقط يك اقلیتی میتوانند از تعلیمات مدرسی که تاسن بیست و يك یا بیست و دو ادامه یابد استفاده کنند. البته توانگران تنبل که اکنون بدانشگاه های قدیمی هجوم میآورند غالباً نفعی از آن نمیب برند بلکه تنها چیزی که حاصل میکنند عادات پراکنندگی و تششت حواس است بنابراین ما باید تحقیق کنیم که کسانی را که باید بدانشگاه وارد شوند روی چه اصلی انتخاب کنیم. امروزه اصل جاری عمده اینست که پدران بتوانند از عهده مخارج آنان بر آیند اگر چه اصل انتخاب در اثر سیستم های مدرسی بطور روزافزون رو باصلاح سیر کرده است بدیهی است، اصل انتخاب باید بنابر تعلیم باشد نه بنا بر قدرت مالی. يك پسر یا دختر هجده ساله که دارای تعلیمات مدرسی خوبی باشد با انجام کارهای مفید قادر میباشد. اگر لازم میآید که پسر یا دختر برای مدت زیاد تری از سه تا چهار سال معاف گردند، جامعه حق دارد که متوقع باشد که وقت همتنم شمرده شود و بطور مفید بکار برده شود لکن بیش از اینکه قراری در این باره بدیم که شایستگی ورود بدانشگاه چیست، باید نظری بوظائف دانشگاه در زندگی جامعه بین کنیم.

دانشگاه های بریتانیا سه مرحله در آمده است، اگر چه مرحله دوم هنوز کاملاً جای خود را بسومی نداده است. آنها ابتدا عبارت از کالج هائی بودند برای تربیت و بار آوردن روحانیون و هیئت کشیشان، که در قرون وسطی تعلیمات کلیه منحصر

بهمان بود. بعد با ظهور دوره نهضت (رفسانس) این فکر قوت گرفت که هر شخص نسبتاً توانگر و آسوده حال از حیث معاش باید مورد تعلیم و تربیت قرار گیرد اما فرض شد که احتیاج زنان بتعلیمات کمتر میباشد «تعلیمات مخصوص اشراف» در تمام دوره قرن هفدهم و هجدهم و نوزدهم در دانشگاهها داده شده و هنوز هم در دانشگاه اکسفورد داده میشود بدلائلی که ما در فصل اول ملاحظه کردیم این هدف و کمال مطلوب که سابقاً بسیار مفید بشمار میرفت امروز منسوخ است؛ و آن باریستو کراسی و حکومت اشرافی مناسبت داشت و با محیط دمکراسی یا محیط حکومت صنعتی طبقه توانگر تناسب ندارد و نمیتواند در این دو محیط رونق و رواج یابد. اگر محیط باید محیط اشرافی و اریستو کراسی باشد مناسبتر این است که از تعلیمات مخصوص اشراف بر خوردار گردد و لکن بهتر همان است که اریستو کراسی و حکومت اشرافی وجود نداشته باشد من دیگر لازم نمیدانم که در این مسئله بحث و استدلال بپردازم زیرا لایحه قانونی اصلاحات (۱) و الغاء قانون غلات (۲) در انگلستان و جنگ استقلال در آمریکا در این مسئله قرار قاطعی داده است. درست است که هنوز هم در این کشور صورت اریستو کراسی و اشرافیت وجود دارد لکن در معنی حکومت طبقه توانگر و وضع پلوتوکراسی (۳) است که کاملاً چیز دیگری است، و با وضع اشرافی و رژیم اریستو کراسی تفاوت بسیار دارد. حس اشراف مآبی مردم کاسب و معامله گری را که در کار خود موفقیت یافته کامروا شده اند و ادار ساخته است که پسران خویش را بدانشگاه اکسفورد بفرستند تا در آنجا بصورت اشراف در آیند، اما نتیجه اش اینست که در آنان نسبت بکار و کسب و معامله اگر اهی بوجود میآورد که باعث میشود بچه های مزبور بحال اول برگردند و نسبتاً بفقروفاقه گرفتار و بتحصیل معاش محتاج گردند. ولذا وضع «تربیت مخصوص اشراف» جنبه اهمیت خود را از دست داده است و دیگر قسمت مهمی از زندگانی ملت بشمار نمیرود و ممکن است نظر بآینده مورد تجاهل قرار گیرد و از آن صرف نظر شود. باین ترتیب دانشگاهها بمقامی بر میگرددند که بیشتر شبیه بموقع و مقامی است که در قرون وسطی دارا بودند، صورت همداری را پیدا میکنند که در

(۱) The Reform Bill (۲) Corn law. (۳) Plutocracy,

آنجا تمرین میشود تا اشخاص برای حرفه ها پرورش یابند ، و کلاهی دعاوی دادگستری کشیشان هیئت طبی عاده دارای تعلیمات دانشگاهی و همچنین نخستین قسمت خدمات اجتماعی بوده اند . یکمده متزاید و روز افزون مهندسین و کارگران فنی در پیشه های مختلف مردان دانشگاه بشمار میروند . هر قدر که اوضاع جهان پیچیده تر میگردد و صنعت جنبه علمی می یابد یکمده متزاید از متخصصین و کارشناسان بیشتر احتیاج پیدا میشود و قسمت اعظم آن بوسیله دانشگاه فراهم میگردد . مردم کهنه و قدیمی از اینکه مدارس فنی بناحق مزاحم و مخل مقام دانش صرف شده است افسوس میخورند ، در صورتیکه نقصانی بدان راه نیافته است و بدون کم و کسر ادامه دارد زیرا اشراف زمامدار و پلوتوکراتها که هیچ اعتنا و توجهی به « فرهنگ » ندارند طالب آن میباشند . و این آنان هستند خیلی بیش از یایغان دمکراسی که نسبت بدان خالص (ناسودمند) دشمن میباشند ، دانشی ، مانند « هنر بخاطر هنر » هدف و کمال مطلوب حکومت اشرافی و اصول اریستوکراسی است نه اصول حکومت طبقه توانگر (پلوتوکراسی) و هر جا که تاخیر و طفره ای در آن دیده میشود از این جهت است که هنوز حدیث نهضت و رنسانس نمرده است . من از ضایع شدن این هدف و کمال مطلوب افسوس میخورم ، دانش صرف یکی از بهترین چیزهائی بود که با حکومت اشرافی و اریستوکراسی یکی بود . لکن مفاسد حکومت اشرافی و اریستوکراسی بقدری بزرگ بود که باسانی برای این مزیت چربید . در هر حال چه ما بخواهیم و چه نخوانیم قائل اریستوکراسی باید تشکیلات و موسسات صنعتی (اندوستر یا لیس) باشد . بنابر این ممکن است همچنین تصمیم بگیریم که آن را تا میتوانیم با اتصال و انضمام بمفاهیم تازه و نیرومند تر و موثر تر نجات بخشیم و تا مدتی که مابتقلید و مرسوم و سنت صرف چسبیده ایم امر بی نتیجه ای را دنبال میکنیم .

اگر دانش صرف باید همچون یکی از مقاصد دانشگاهها باقی بماند ناچار باید بازندگان اجتماعی ارتباط یابد آنهم بطور تام و تمام نه اینکه تنها با لذتهای خالص عده معدودی آقایان بیکار و فارغ مربوط باشد . من دانش های بیسود و زیان را موضوع مهمی میدانم و آرزو دارم که بینم بمقام و مرتبه آنها در زندگی فلسفی و اکادمیک

افزون گردیده باشد نه اینکه کم شده باشد. در هر دو کشور انگلستان و آمریکا قوه عمده ای که متوجه کم کردن آنست می‌خواهد عطایا و بخشش‌های میلیونی را نادان را بچنگ آورد. معالجه آن بسته بایجاد یک دموکراسی تعلیم یافته است که اراده داشته باشد پولهای عمومی را صرف مواد و مقاصدی بکند که سلاطین صنایع ما از ارج دادن بدان عاجز می‌باشند. این کار بهیچوجه ناممکن نیست فقط محتاج باین است که سطح افکار عمومی بالا بیاید. و خیلی هم آسانتر میشد اگر مردان دانشمند ما خود را از وضع کاسه‌لیسی توانگران که ارنیه زمانهائی است که حامیان و ولی نعمتان منبع طبیعی امرار معاش آنان بشمار میرفتند زیاد تر رها سازند. بطبیعت حال ممکن است دانش را با دانشمند اشتباه کرد. بطور تصور صرف مثلی می‌زنیم، یک مرد دانشمند ممکن است وضع مالی خود را از این راه ترقی دهد که بجای اینکه شبمی آلی تعلیم کند آبجو سازی را یاد بدهد، البته چنین کسی استفاده مادی می‌کند اما دانش ضرر و زیان می‌بیند. اگر شخص دانشمند مزبور عشق و علاقه صادقانه بیشتری بدانش داشته باشد بنا بسیاست و مصلحت بجانب آبجو ساز نمیرود که در نتیجه فقط بصورت معلم آبجو سازی جلوه کند. اما اگر جانب دموکراسی را بگیرد، دموکراسی بیشتر حاضر خواهد بود که ارزش دانش او را رعایت نماید. بنابتمام این دلائل، من آرزو دارم که بینم اشخاص دانشمندان نسبت به پول عمومی بیشتر اتکا می‌کنند تا بخریات و مبرات افراد توانگر. این بدی و فساد در آمریکا بخش از انگلستان است ولی بهتر حال در انگلستان هم وجود دارد و ممکن است زیادتر هم بشود.

این ملاحظات سیاسی بکنار، من فرض می‌کنم که دانشگاه‌ها برای دو هدف هستند: باین ترتیب که از یکطرف مردان و زنان را برای بعض حرفه‌ها ورزیده و آماده سازند؛ و از طرف دیگر درس و بحث و فحص را صرف نظر از فایده فوری آن تعقیب کنند. بنابراین ما آرزو مندیم که کسانی که در این حرفه‌ها ممارست می‌کنند و کسانی را که دارای استعداد نوع خاصی هستند و از این جهت در درس و بحث و فحص نافع می‌گردند در دانشگاه‌ها می‌بینیم. اما این بتنهائی و بخودی خود معلوم نمی‌کند

که اختیار و انتخاب مردان و زنان برای حرفه ها چگونه و بچه ترتیب برای ما میسر است.

امروزه بسیار دشوار است که شخص داخل حرفه ای از قبیل حقوق یا پزشکی گردد مگر اینکه پدر و مادرش دارای مقدار معینی مال و مکنت باشند زیرا دوره تمرین و مهیا شدن برای کارهای مزبور تاخاتمه آن گران تمام میشود و بدست آوردن پول هم بیدرتنگ پس از اتمام دوره تمرین شروع نمیگردد؛ نتیجه اینست که قاعده واصل انتخاب، عوض اینکه صلاحیت و شایستگی برای کار باشد، اجتماعی و ارثی گردیده است. طب را بر سمیل مثال بنظر آورید. جماعتی که مایل است طلبا بتشان کافی باشد برای تمرین و کارآموزی طبی جوانان نخواستہ ای را انتخاب میکنند که بیشتر بدان رغبت داشته باشند و بیشتر در آن استعداد نشان دهند. امروزه برای انتخاب کردن از میان کسانی که میتوانند مخارج دوره تمرین و کارآموزی را تحمل کنند اصل مزبور کم تر رعایت میشود؛ لکن بسیاری از کسانی که میتوانند در این فن توفیق کامل حاصل کنند و بهترین طبیب گردند فقر و بینوائی نمیگذارند که وارد این فن شوند و دوره آنرا طی کنند. و همین وضع است که باعث میشود مواهب و استعدادها بطور اسف آور تلف گردد.

مثل دیگری غیر از نوع مزبور بنظر میآوریم. انگلستان کشوری است که جمعیت آن بسیار انبوه است و اغلب خواربار و مواد خوراکی خود را از خارج بدانجا وارد میکند. از چندین نظر و خصوصاً از نظر امنیت و سلامت در جنگ اگر بیشتر خواربار ما در داخله فراهم میشد خوشبختی بشمار میرفت. معذک اقداماتی بعمل نیامده است تا مشاهده شود که اراضی محدود ما از روی کاردانی مزروع شده باشد برزگران و زارعین قسمت اعظمشان بطور ارثی انتخاب شده اند و آنان عاده پسران برزگران و زارعین میباشد. قسمت دیگر اشخاصی هستند که مزارع و کشتگاهها را خریداری کرده اند و اینکار هم فقط سرمایه لازم دارد دیگر اطلاعات زراعتی و مهارت لازم را نمیخواهد. همه میدانند که سبک زراعتی دانمارک نتیجه بخش تر از روش کار ماست، لکن ما برای آشنا کردن زارعین و کشاورزان مان بسبک مزبور

قدیمی بر نداشته ایم. ما همانطور که اصرار داریم راننده باید اجازه نامه رانندگی در دست داشته باشد، باید مصر باشیم که هر کس میخواهد بیش از يك مساحت کمی زراعت بکند لازم است که در زراعت علمی دارای دیپلم باشد. شایسته است که اصل کار روی وراثت متروک شود. هر جا چنین حالی وجود دارد عدم کردانی و بی لیاقتی را که سابقاً در امور عمومی شیوع داشت تقویت میکند. ما باید آنرا بدوقاعده ای که بایکدیگر ارتباط و اتصال دارد تبدیل کنیم: اول آنکه کسی مجاز نباشد که بدون کسب مهارت لازم بکار مهم دست بزند؛ دوم آنکه مهارت مزبور باید بقابل ترین داوطلبان آن آموخته شود کاملاً بدون ملاحظه تمکن و تمول پدر و مادرشان. واضح است که اگر بدوقاعده مزبور عمل شود بطور عمده لیاقت و کردانی داوطلبان کارهای مهم افزون خواهد گردید.

بنابراین باید تربیت دانشگاهی را باعتبار يك امتیازی برای کسانی که قابلیت و لیاقت مخصوص دارند بنگریم و کسانی که دارای مهارت هستند اما پول ندارند باید بخرج عمومی دوره تحصیلات دانشگاهی خود را طی کنند. هیچکس نباید در این دوره قبول شود مگر اینکه امتحان لیاقت و قابلیت بدهد و هیچکس نباید آنرا ادامه دهد مگر اینکه مقامات دانشگاه را مطمئن سازد که کاملاً از اوقات خود در آنجا استفاده خواهد کرد. تصور اینکه دانشگاه محل فراغت است و جوانان توانگر سه یا چهار سال خود را در آنجا میگذرانند و بزوال میرود لکن با کندی بسیار همچون دوره شارل دوم که دوره فساد بود.

و قتی که من میگویم يك مرد جوان یا زن جوان نباید مجاز باشد که در دانشگاه بتنبلی و اتلاف وقت بگراید، ناچارم بیدرنگ اینرا هم بدان اضافه کنم که امتحاناتی هم که دلیل کار بشمار میرود نباید عبارت از این باشد که با آن قاعده کلی و ترتیبی که ما میدهم مانند ماشین مطابقت پیدا کند. در دانشگاههای تازه تر این کشور در اصرار بحضور یافتن در کنفرانسها و سخنرانیهای بیشمار تمایل قابل تاسفی وجود دارد. دلائل و براهینی که بنفع کار فردی در مواردی مانند حالت بچه های مدرسه منتسوری بقوت

آن اعتراف میشود، درحالت جوانانی درسن بیست قوتش خیلی زیادتر است، خصوصاً وقتی که برای آنان قابلیت و حساسیت خاصی هم فرض شود. موقعی که من هنوز در دانشگاه تحصیل میکردم من و بیشتر دوستانم اینطور حس میکردیم که کنفرانسها و سخنرانیها کاملاً وقت ما را ضایع و تلف میکنند. شکمی نیست که ما در این باره مبالغه میکردیم اما مبالغه ما خیلی هم زیاد نبود - علت حقیقی در وجود کنفرانسها و سخنرانیها این بود که آنها کاری نمایان و آشکار است بنابراین اشخاص کاسب و کاردار حاضرند برای آن پول بدهند. اگر معلمین دانشگاه بهترین سبک و روش را اختیار میکردند اشخاص کاسب و کاردار ایشانرا تنبل میشمرند و اصرار میکردند که آن هیئت بهم بخورد. اکسفرّد و کامبریج نظر باعتباری که دارند، دروسشان هست که سبکهای صحیحی را تا حدی تعقیب و تطبیق نمایند و مورد استعمال قرار دهند؛ لکن دانشگاههای تازه تر قادر نیستند که در برابر تمایلات اشخاص کاسب و کاردار مقاومت کنند، دانشگاههای امریکا نیز همینطور است. معلم باید در آغاز هر دوره تحصیلی فهرستی از کتابهایی که باید با دقت خوانده شود بآنان بدهد و بکتابهای دیگری که بعضی ممکن است آنرا دوست بدارند و بعض دیگر بدان رغبت نشان ندهند اشاره ای بکند. و پرسشنامه هائی تنظیم کند که جواب دادن بسؤالات آن در صورتی میسر بشود که کتابها خوانده شود و در اثناء خواندن بنقاط مهم آن از روی فهم التفات و توجه شود. باید شاگردان را وقتی که جواب سؤالهرا نوشته اند یکایک شخصاً ببینند، تقریباً هفته ای یکبار یاد و هفته یکبار اجتماعی از آنان در موقع عصر تشکیل دهد و اشخاصی که خود را در آن عصر مکلف بامدن و حاضر شدن میدانند بایکدیگر بملاقات و ادار سازد و بصحبت های متفرقه در موضوعهائی که کم و بیش با کارشان مربوط باشد بپردازد و اینها کلیتاً با عمل دانشگاههای قدیمی چندان تفاوت ندارد. اگر شاگردی خواست برای خود پرسشهایی ترتیب دهد که بایر سشنامه های معلم تفاوت داشته باشد و لکن بهمان اندازه سخت و دشوار باشد باید برای انجام چنین کاری باو آزادی داد. اما جدیدیت شاگردان را باید از جوابهایی که بسؤال ها نوشته اند حکمیت کرد.

باوجود این در اینجا يك نکته بسیار مهمی وجود دارد و آن اینست که هر معلم دانشگاهی باید خود مشغول بحث و تحقیق باشد، و باید برای اینکه اطلاع پیدا کند چه جریان هایی در مورد ماده درس او در تمام کشورهای دیگر وجود دارد، فراغت و فعالیت کافی داشته باشد. مهارت و استادی در پداگوژی و فن تعلیم و تربیت اهمیت خود را دارا نیست؛ آنچه که اهمیت دارد، تسلط داشتن شخص بر ماده درس خود و علاقه و اشتیاق او است باطلاع یافتن از جریان هایی است که ماده مزبور در جاهای دیگر طی میکند. البته انجام چنین کاری برای مردی که کارش زیاده از اندازه باشد و اعصابش از تدریس بسیار فرسوده شده است امکان ندارد و شاید ماده درسش برای خودش هم خسته کننده گردد. و تقریباً محقق است که معلوماتش محدود به همان اندازه ای میشود که در بچگی آموخته است. هر معلم دانشگاهی باید یکسال (در ظرف هفت سال یکسال) مرخصی داشته باشد و آن مدت را در دانشگاه های خارج بگذراند یا بصورتی دیگر بتواند معلوماتی را که در خارج پیدا شده است کسب کند. اینکار در امریکا عمومی و شایع است. لکن کشورهای اروپائی دچار غرور فکری زیادی هستند که مانع است بضرورت چنین کاری اذعان کنند. و البته در این امر کاملاً خطا و اشتباه میکنند. کسانی که بمن در کامبریج ریاضیات آموختند تقریباً با چیزهای تازه ای که در ریاضیات در مدت بیست و یاسی سال قبل در قاره اروپا پیدا شده بود بی ارتباط و بدون تماس بودند؛ در تمام دوره تحصیلاتم در دانشگاه هرگز نام و ایراشتراس (۱) بگوشم نخورد. فقط پس از آن در اثنای مسافرتها متوالی بود که من با ریاضیات جدید مربوط گشتم. وضع و حال من چیز استثنائی و نادر نبود. از این قبیل را میتوان از بسیاری از دانشگاهها در بسیاری از ادوار ذکر کرد.

در دانشگاهها بعضی خلافهائی بین آنانکه قائل با اهمیت خطیر تعلیم میباشند با آنان که بحث و تحقیق را بسیار اهمیت میدهند وجود دارد. و اینوضع تقریباً کلیه راجع میشود بتصور غلطی در باره تعلیم و بوجود عده ای از محصلینی که جدیت و استعدادشان پائین تر از آن سطحی است که شرط اساسی دانشگاه است و برای کسانی

تعیین شده است که در آنجا مقیم میشوند. سنخ فکر مدیران مدارس کهنه تا حدی بر دانشگاهها نافذ و حاکم است و آن عبارت است از رغبتی بتأثیر اخلاقی خوب در محصلین و میلی بورزیده ساختن آنان در بسیاری از معلومات قدیمی که بطلان اکثر آنها هم واضح گشته است و لکن چنین تصور شده است که آنها سطح اخلاقی را بالا میبرند. محصلین باید بکار ترغیب گردند همینطور هم اگر معلوم شود که آنان وقت خود را چه بعلم تنبلی و چه بعلم بی استعدادی، تلف میکنند نباید اجازه داد که بدین حال باقی بمانند، تنها خلاق و خوئی که اصرار بدان نیک و سودمند است سعی و عمل میباشد؛ اما باقی متعلق بسالهای زود تر است. خلق و خوی کار کردن و سعی و عمل باید باین ترتیب بر افراد اجبار گردد که هر کس که دارای آن نیست از دانشگاه اخراج گردد زیرا شکی نیست که مشغول شدن اینگونه افراد بکاری دیگر بمصلحتشان میباشد. البته نباید از يك معلم توقع داشت که ساعات طولانی را بکار تعلیم بگذراند، بلکه باید برای بحث و تحقیق وقت کافی داشته باشد، اما باید از او متوقع بود که این اوقات فراغت را عاقلانه بکار برد.

وقتی ما وظائف دانشگاهها را در حیات بشری بنظر آوریم میبینیم اهمیت بحث و تحقیق دست کم بقدر اهمیت تربیت میباشد. معلومات تازه سبب اصلی و اساسی ترقی است و بدون آن جهان خیلی زود جامد و راكد خواهد شد. البته ممکن است برای يك مدتی در اثر انتشار معارف موجود فعلی و استفاده از آن بترقی و پیشرفت ادامه داد، لکن این عمل نمیتواند بمنتهائی مدت مدیدی دوام کند. و حتی تعقیب دانش و بینش اگر بمنظور این باشد که بکار آید و نافع و سود بخش باشد ممکن نیست بخودی خود مدت زمانی طول بکشد.

معلومات و معارفی که جنبه سود بخشی و کار آمدنی دارد محتاج است که در اثر فحص و بحث خالی از مقصود که تنها محرکش اینست که جهان را بهتر دریابد و خوب تر بفهمد بارور و نتیجه بخش گردد. تمام پیشرفتهای عمده و ترقیات بزرگ ابتدا نظریه محض و تئوری صرف بوده است و بعد ها معلوم شده است که قابل استعمل است.

پیدا کند و عملی گردد . و اگر هم حتی بعض نظریه های عالی نتوانسته است در حیات عملی بکار برده شود معذلك همواره بارزش خود باقی است ؛ زیرا برای فهم و در یافتن جهان یکی از بهترین غایات و آرزوهای انسانی بشمار میرود . اگر دانش و سازمان منظم به بر آوردن حاجات تن و متروك ساختن ظلم و قساوت و جنگك توفیق یافته بود تعقیب علم و معرفت و جمال برای تدریب و تمرین عشق ما بخلاقیت باقی میماند . من نمیخواهم که شاعر ، نقاش ، مصنف ، یاریاضی دان شیفته بعض آثار دور و دراز فعالیت های خود در دنیای عمل باشد . این نوع شخص باید نسبت بیشتر بتعقیب رؤیا برود و خواهان رسیدن و دوام و بقا دادن بآن چیزی باشد که ابتدا بطور مبهم و غیر واضح دیدارش کرده و لحظه ای چنان بگرمی بدان علاقه یافته است که تمام مسرات و لذات این دنیا در برابر آن بی رنگ و رو جلوه گر شده است . هر هنر بزرگ و هر علم بزرگی زائیده میل شور انگیزی است برای مجسم ساختن آنچه که ابتدا صورت خیالی غیر اساسی داشته و اشاره ای از جمال در آن بوده است که اشخاص را از سلامتی و آسایش دور و بر کنار میکند و بتحمل يك زحمت ورنج افتخار آمیزی وادار میسازد مردی که چنین عشق و شوری در سر دارد نباید مقید بقید و بند های فلسفه پیروان معلومات کار آمدنی و فایده بخش گردد زیرا ما بهمان شوق و حرارت آنان مدیونیم که خود موجود عظمت و بزرگی شخص میکردند .

فصل نوزدهم

پایان

اکنون در پایان مرحله خود نظری بعقب براهی که پیموده ایم بیاندازیم تا مراحلی را که سیر کرده ایم و کشوری را که سیاحت نموده ایم بنظر آوریم .

معرفتی که مسخر و تحت اداره محبت است همان معرفتی است که مورد احتیاج مربی میباشد و همان است که باید شاگردان او آنرا بدست آورند . محبت آموزگار بشاگردان در سالهای اول مهمتر از همه است بعد هر قدر سالها زیاد تر شود اهمیت معرفت ناچار بیشتر میشود . معلومات مهم در آغاز امر عبارت است از علم وظائف الاعضاء ، علم بهداشت ، و روانشناسی ، این علم اخیر بطور اخص بیشتر مربوط بمعلم است و برای او اهمیت دارد . غرائز و انعکسات که بچه با آن متولد میشود ممکن است در اثر محیط بصورت عادات بسیار متفاوت توسعه یابد و از آنجا بصورت خلق و خوی مختلف گوناگون گردد . بیشتر این حال در آغاز طفولیت حادث میگردد ؛ و لذا در این دوره عمر است که ما میتوانیم در تکوین خلق و خوی با امید کامل بموفقیت همت گماریم آنانکه بمفاسد و بدیهای موجود دلخوش اند ، لذت میبرند که اینطور ادعا کنند که طبیعت و نهاد بشری تغییر پذیر نیست . اگر مقصودشان این باشد که طبیعت و نهاد پس از شش سالگی امکان ندارد تغییر پیدا کند تا حدی حرفشان صحیح است و اگر مقصودشان اینست که برای تغییر غرائز و انعکساتی که بچه با آن متولد میشود هیچ کاری نمیتوان کرد باز کم و بیش درست میگویند ، هر چند که علم باصلاح نسل قادر است و البته میتواند نتایج قابل ملاحظه ای حتی در این جا حاصل کند ، و شاید هم بزودی بالفعل حاصل نماید . لکن اگر همانطور که عادتشان است قصدشان این باشد که راهی بایجاد يك نسل از مردم بالغ که اعمال و رفتارشان با اعمال و رفتار نسل فعلی اختلاف اساسی داشته باشد وجود ندارد ، البته این حرفشان کلیه خلاف روانشناسی تازه است . اگر دو کودک داشته باشیم که بایکتنوع خلق و خوی متولد شده باشند ،

در اثر اختلاف اولیه محیط بصورت اشخاص بالغی در می‌آیند که کاملاً از حیث میل و مزاج با یکدیگر مختلف می‌باشند. کار تربیت اولیه اینست که غرائز را تربیت کند و آنرا مدرّب و سنجیده و ورزیده سازد بطوریکه يك خلق هم آهنگی بوجود آید، بساختن و آباد کردن نسبة بیشتر علاقه داشته باشد تا بخرابی و ویرانی، بهرودوستی بیشتر بگراید تا به ترشروئی و کج خلقی، از شجاعت و صراحت و فهم برخوردار باشد تمام اینرا میتوان در اکثریت بزرگی از اطفال معمول داشت؛ و هر جا که با اطفال بطور شایسته و مناسب معامله شود بالفعل تحقق حاصل میکند. اگر معلومات فعلی بکار برده شود و متدها و روشهای تجربه شده تطبیق شود و استعمال گردد خواهیم توانست در طی يك نسل، تقریباً جمعیتی بوجود آوریم که روبهمرفته از امراض و تمایل بفساد و شرارت و کودنی برکنار باشند. اما ما اینکار را نمیکنیم زیرا تعدی و جنگ را برتر و بالاتر میدانیم.

ماده خام غریزه از بسیاری جهات بالسویه قابل این است که بکارهای مطلوب یا نامطلوب هدایت شود. مردم در گذشته، از تربیت غریزه و ورزیده ساختن آن چیزی نمیفهمیدند باین جهت مجبور بودند بمنع و محو آن متوسل شوند. تنبیه و ترس دو مشوق بزرگ آن چیزی هستند که فضیلت بشمار میرود. ما اکنون میدانیم که منع روش بدی میباشد بدو علت، یکی اینکه هرگز توفیق واقعی پیدا نمیکند، دیگر اینکه باعث پیدایش آشفتگی عقلی میگردد. اما تدریب و تمرین غرائز روبهمرفته سبب و روش دیگری است، که بالذاته و در اسلوب فنی خود با آن اختلاف بسیار دارد. عادات و مهارت چنانکه مینماید بجرائی میسازند که غریزه هر دفعه از راهی بنبابجهت مجرای مزبور از آن روان گردد. در اثر ایجاد عادات صحیح و مهارت صحیح باعث میشویم که خود غرائز طفل باعمال مطلوب وادار گردد. آنجا حس تلاش و کوششی وجود ندارد زیرا بمقاومت با اغوا و وسوسه نفس حاجتی نیست. آنجا بمناعت کردن و خشنی نمودن وجود ندارد، و طفل اینطور حس میکند که در کار مختار و در عمل فارغ از قید و بند است. مقصودم این نیست که این اقوال بمفهوم مطلق آن پذیرفته شود؛

همیشه واقعات احتمالی پیش بینی نشده وجود دارد که در مورد آنها بکار بردن متد های وروش های قدیمی لزوم پیدا میکند . لکن هر اندازه علم روانشناسی کودک کاملتر شود و هر اندازه تجارب ما از مدارس پرورش کودک زیاد تر گردد ، تطبیق متدها وروشهای تازه کاملتر و متقن تر میگردد .

من سعی کرده ام که امکان عجیبی را که باب آن اکنون در برابر ما گشوده شده است در مقابل خواننده بنهم . فکر کنید آنها کدامها هستند . تندرستی ، آزادی ، خوشی و سعادت ، مهربانی ، و هوشمندی ، همه اینها تقریباً عمومی است ما اگر بخواهیم میتوانیم در طی يك عصر سعادت مطلوب را محقق و موجود سازیم .

اما بدون مهر و محبت ممکن نیست چیزی از آن را حاصل کنیم ، معرفت وجود دارد ؛ لکن بودن محبت نمیگذارد که آن تطبیق یابد و مورد استعمال پیدا کند . بعض اوقات عدم محبت در باره اطفال - مثلاً وقتی که تقریباً میبینیم تمام پیشوایان اخلاقی ما که رسماً باین سمت شناخته شده اند نمیخواهند هیچگونه اقدامی برای جلوگیری از تولد کودک مبنیلاً با مراض مقاربتی بعمل آید ، تقریباً مرا ناامید میسازد . معذک مهر و محبت اطفال در ما بتدریج آزاد میگردد ، و آن بدون شك یکی از انگیزه های فطری ماست . دوره های وحشیت و درندگی روی محرکات فطری شفقت و مهربانی را که در اختیار مردان و زنان عادی بود پوشانید . فقط در این اواخر است که کلیسا تعلیمات و احکام مربوط بملعون ساختن و عذاب آخرت کودکانی را که غسل تعمید نیافته اند متوقف ساخت . ملیت (ناسیونالیسم) آئین و اصول دیگری است که سرچشمه های انسانیت را خشک میسازد ، در مدت جنگ بزرگ اول ما مسبب این بودیم که تقریباً تمام کودکانی از آلمانی از مرض راشیتیس (سستی و نرمی و از ترکیب افتادن سلسله استخوانها) رنجور گردند . ما باید شفقت و رافت فطری را آزاد و مختار سازیم ؛ اگر يك آئین و اصولی از ما میخواهد که کودکانی را مورد بدبختی و شقاوت قرار دهیم باید از آن دست برداریم و لو اینکه آئین و اصول مزبور بسیار هم در نزد ما عزیز و گرامی باشد . تقریباً منبع روحی قساوت و بیرحمی در تمام حالات ، ترس میباشد ؛ و این یکی

از علمی است که من بدان واسطه اینقدر بموضوع از میان بردن ترس در طفولیت اهمیت میدهم و آنرا تاکید میکنم . ما باید ترس را که در بواحي تاريك افكار و عقول مادر كمین نهشته است از بیخ و بن بر اندازیم : دریچه امکان هائی که برای پیدایش يك جهان خوش و خرم و سعادت بار در اثر تربیت جدید و امروزی گشوده شده است این ارزش را دارد که برای آن بیعض مخاطرات شخصی هم تن دهیم ولو اینکه خطر هم خیلی واقعی تر از آن باشد که هست .

وقتیکه ما موفق شدیم نسل جوانی ایجاد کنیم فارغ از ترس و منعی و غرائز سرکش و یا خنثی شده آنگاه قادر خواهیم بود که درهای جهان معرفت را بطور آزاد و کامل بدون اینکه گوشه های پنهان تاریکی در آن باشد بروی آنان بگشائیم ؛ و اگر در تعلیم آنان روش عاقلانه بکار برده شود متعلمان آنرا نسبتاً بیشتر لذت بخش و فرح انگیز خواهند یافت تا سنگین و خسته کننده . افزودن بر مقدار آنچه که اکنون معمولاً با طفل طبقات پیشه ورو صاحب حرفه تعلیم میشود مهم نیست . آنچه که اهمیت دارد روح تهور در کار و آزادی و جس اقدام بسفر های اکتشافی است . اگر ما این روح را در تربیت رسمی متابعت کنیم شاگردانی که هوش بیشتری دارند مساعی و کوشش های مخصوص خود را متمم و مکمل آن خواهند ساخت و برای آن هر گونه فرصتی را باید فراهم کرد . علم و معرفت است که انسان را از تسلط شدید قوای طبیعت نجات میدهد و از شهوات مخرب رهائی میبخشد ؛ بدون علم و معرفت دنیای امید و آرزوی ماساخته و پرداخته نخواهد شد . يك نسلی که با آزادی خالی از ترس پرورش یابد امید و آرزویش وسیع تر و جسور تر از ما خواهد بود که همواره با ترسهای موهوم که در نهانه خانه شعور نهشته و در کمین خاطر ماست در کشمکش و زد و خورد میباشیم . نه ما را بلکه مردان و زنان آزاده ابرا که باید بوجود آوریم نصیب این است که جهان تازه را نخست در آمال و امید های خود و سرانجام در شکوه و جلال کامل حقیقت آن مشاهده نمایند .

راه روشن است . آیا ما بقدر کافی بکودکان خویش مهر و محبت داریم که آن

راه را بگیریم؟ یا اینکه بگذاریم که همانطور که مادچار زجر و زحمت شده ایم آنان نیز دچار گردند؟ آیا باید بگذاریم که آنان در طفولیت دریغ و خم بیفتند و از رشد و نمو باز بمانند و هراسان و وحشت زده باشند و بعد در جنگهای بیمعنی و پوچ که عقلشان برای ممانعت از حدوث آن دچار ترس و تهدید گردیده است کشته شوند؟ هزار جور ترسهای کهنه و قدیمی سد راه سعادت و آزادی میباشند. لکن مهر و محبت میتواند بر ترس چیره گردد، و اگر ما بکودکان خود مهر داشته باشیم هیچ چیز نمیتواند ما را از ارزانی داشتن عطیه بزرگی که در اختیار خود داریم باز دارد.

پایان

فهرست مندرجات کتاب

صفحه		صفحه	
	اهمیت اقران و همسران طفل	۳	مقدمه مؤلف
۱۳۲	فصل یازدهم	۷	فصل اول
	مهر و عاطفه		اصول مسلم نظریه تربیت جدید
۱۴۹	فصل دوازدهم	۲۸	فصل دوم
	تربیت جنسی		اهداف تربیت
۱۵۸	فصل سیزدهم	۵۶	قسمت دوم
	پرورشخانه کودکان		تربیت خلاق و خوی
۱۶۸	قسمت سوم		فصل سوم
	تربیت فکری		سال نخست
	فصل چهاردهم	۶۸	فصل چهارم
	اصول کلی		تربیت
۱۸۲	فصل پانزدهم	۸۴	فصل پنجم
	برنامه مدرسه		بازی و خیال
	پیش از چهارده سالگی	۹۴	فصل ششم
۱۹۴	فصل شانزدهم		سجیه ساختن
	آخرین سالهای مدرسه	۱۰۲	فصل هفتم
۲۰۵	فصل هفدهم		حب ذات و مالکیت
	مدارس روزانه و مدارس شبانه روزی	۱۱۰	فصل هشتم
۲۱۲	فصل هجدهم		راستی
	دانشگاه	۱۱۷	فصل نهم
۲۲۲	فصل نوزدهم		تنبیه
	پایان	۱۲۶	فصل دهم

غلطنامه

در حین چاپ این کتاب افلاطی روی داده است که اهم آن بشرح زیر تصحیح میشود :

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۱۷	ترئیبی	تریتی	۱۲۰	۲۰	کلاس	کلاسی
۱۴	۹	بقصر	بمهر	۱۳۱	۱۶	مجردی	مجرای
۱۸	۶	بافته ام	یافته ام	۱۴۰	۶	وبناها	وبنا
۲۱	۱۵	انگستان	انگلستان	۱۴۵	۱۵	رمیانکیز	برمی انگیزد
۲۲	۱۳	-	Victorians	۱۵۹	۱۴	نمیدانند	نمیدانند
۲۴	۱۸	شایسته که	که شایسته	۱۶۷	۱۱	آماد	آماده
۴۶	۱۳	میشوند	میشوند	۱۷۰	۱۷	با کثرت	با کثرت
۵۵	۹	غیر واضح	غیر واضح	۱۷۴	۱۳	امتحانات	امتحانات
۵۵	۱۳	زیر دستان	زیر دستان	۱۸۳	۲۵	دلچسب	دلچسب
۵۹	۳	پیشه میکنند	پیشه می کنند	۲۰۰	۲۵	Luixotes	Quixotes
۷۰	۸	وحتی	وحشتی	۲۰۵	۱۸	بیلافی	بیلافی
۱۰۸	۱	ایی	این	۲۰۵	۲۳	زیان باز	زیان باز
۱۱۵	۱۴	واضح	واضح	۲۰۸	۲۲	بوده	بود
۱۱۹	۷	رفتیکه	وقتیکه	۲۱۴	۱۹	میتوانیم	میتوانیم
				۲۲۴	۱۴	رمجبت	ومجبت

CALL NO. { ۳ ۶ ۱ ۵ ۹ } ACC. NO. ۱۲۴۵
 AUTHOR ۱۵
 TITLE در تفسیر
 ۱۵ ب ۲۲۵



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.